

## مقدمه

با سپاس از خداوندی که بر ما منت نهاد و به ما هستی داد تا او را عبادت کنیم و معرفتش را حاصل نماییم و با صلوات بر روح گرانقدر سرور عالم خلقت، ختمی مرتبت، حضرت محمد مصطفی ﷺ.

این رساله که از نوشته‌های رئیس الاولیا، سرور اصفیا، محبوب الرحمن، حضرت مولانا امان الله صاحب نقشبندی مجددی - قدس سره - است و درباره مقامات عالیه نقشبندی و دیگر طرق صوفیه سخن می‌گوید و آراسته به سخنان بزرگان طریقت، همچون حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی رَحِمَهُ اللهُ و حضرت غلامعلی شاه دهلوی رَحِمَهُ اللهُ و دیگر مشایخ صوفیه است، حدود یک قرن پیش در کاکان بخارا به وسیله جد امجدم چاپ شد. سپس در سال ۱۳۴۶ هـ. ش توسط قبله گاهی ام حاج الحرمین الشریفین، شمس دوران، سر حلقه عارفان، غواص دریای معانی، حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجددی، با افزودن مطالبی بر آن مجدداً چاپ گردید و پس از گذشت چندین سال از چاپ دوم این رساله شریف و کمیاب شدن آن، بنا به درخواست محبّان و مخلصان، این حقیر تصمیم به چاپ دوباره آن گرفتم و مطالبی از

جمله ختم خواجگان، حزب البحر، پند و اندرزهای بزرگان دین و . . . را به آن افزودم و با اعراب گذاری و ترجمه آیات و روایات، سعی در ساده تر کردن آن برای استفاده خاص و عام نمودم که امیدوارم مورد استفاده همه پویندگان راه حقیقت قرار گیرد.

شایان ذکر است که در این چاپ، باب به فصل تغییر نام یافته و مطالب کتاب که در چاپ های قبلی در ۱۴ باب بیان شده بود، اکنون در ۱۶ فصل شرح داده شده است. همچنین آنچه قبله گاهی ام، حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجددی به اصل مطالب این کتاب افزوده، در پایان کتاب در بخشی جداگانه به نام **ملحقات (۱)** آورده شده و آنچه این حقیر به آن افزوده ام، در بخش **ملحقات (۲)** آمده است.

ناگفته نماند که این کتاب با وجود تلاش های بسیار در تصحیح و ترجمه آیات و روایات آن، خالی از لغزش و اشتباه نیست؛ از این رو، از خوانندگان محترم خواهشمندم که در آن به دیده اغماض بنگرند و چیزی که صواب می دانند، تذکر دهند.

در اینجا شایسته است از همه علمای بزرگوار و محبان و مخلصانی که این حقیر را در امر تصحیح و ترجمه و تایپ یاری رساندند، تقدیر و تشکر کنم؛ خداوند همه را به حرمت و عزت حبیب خود سرفرازی دارین عطا فرماید.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

خادم خانقاه مشایخ کبار

سید عبدالله نقشبندی مجددی

## مقدمه چاپ دوم

حمد و ثنای بی پایان مر خالق را که از کمال قدرت خویش، خلقت گوناگون نموده و ملک و ملکوت را در یک لحظه به امر کُنْ به وجود آورده و از جمیع موجودات، انسان را به دوستی خود برگزیده و به انواع عنایات سرافراز ساخته و اسرار معرفت و انوار محبت خود را به دل های عارفان انداخته است و صلوات بی نهایت به روح پاک صاحب لولاک، رسول الثقلین و تخت نشین عالم قاب قوسین، رئیس لشکر انبیا، رهبر قافله اتقیا و اصفیا، احمد مجتبی، محمد مصطفی ﷺ که دنیا را به آفتاب شرع روشن و منور ساخته و خلائق را از بادیۀ ضلالت به راه راست آورده است.

آن شهنشاه سید دو جهان عاجز از نعت او زبان و بیان

اما بعد، پوشیده نماند که کتاب حاضر که مسمی به جامع السلوک است از تألیفات جدّ امجد، غوث الطریقت و قطب الحقیقت، حضرت مولانا امان الله صاحب است که بیش از پنجاه سال پیش از این، در کاکان بخارا چاپ شده و نسخه های آن کمیاب و مندرس گردیده بود.

این جانب شمس الحق ابن مرحوم حضرت عبدالقیوم صاحب ابن حضرت  
مولانا ولی الله صاحب ابن مولانا امان الله صاحب - مؤلف کتاب - اقدام به تجدید  
چاپ کتاب حاضر به انضمام پنج مکتوب اندرزنامه از مکاتیب حضرت مجدد  
الف ثانی رَحِمَهُ اللهُ و چند قصیده در نعت پیغمبر اکرم و ائمه دین و شجره مشایخ  
نقشبندیه - قدس الله اسرارهم - و تعویذات مجرب نمودم، امید است که موجب  
انتفاع عموم گردد.

حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجددی

## مقدمه مؤلف

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَالصَّالِحِينَ.

اما بعد، بر ضمایر قدسی مظاهر برادران دین و روندگان راه یقین مخفی نماند که سبب تألیف این نسخه آن بود که این ضعیف کم بضاعت، امان الله ابن مولانا رحمت الله قندهاری - غفر الله له و لوالديه و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات - خواست که آنچه از احوالات و مقامات این طایفه است و از خاک بوسی آستان قطب العارفین، غوث السالکین، پیشوای اهل یقین، عاشق الله، محب الله، خواجه خواجگان، پیر پیران، حاج الحرمین الشریفین، مقبول ربّ المشرقین و المغربین، وسیلتنا الی الله الصمد، حضرت حاج دوست محمد صاحب - نور الله مرقده الشریف و برّ الله مضجعه اللطیف و افاض علینا من فیوضاته و برکاته و نفعنا بعلومه و اسراره - به او رسیده است را از شکر این نعمت عظیم و طلب افزونی آن، به

موجب آیه کریمه: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»<sup>۱</sup> با عباراتی مختصر و کثیر المعانی به رشته تحریر در آورد تا سبب رشد طالبان حق ﷻ شود و هر خاص و عام به اندازه استعداد خود، از آن بهره بگیرد و این فقیر حقیر نیز به حکم حدیث: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَهُوَ كَفَاعِلُهُ»<sup>۲</sup> داخل ثواب گردد. بنابراین از فواید این راه آنچه از گل های عجایب و غرائب از گلشن اهل معنی جلوه گر بود، انتخاب نمودم، به حسب الحال موافق هر مدعا در هر موقعی نگاشتم و آن را جامع جمیع سلوک و دوائر مجدّدیه نام نهادم و در سال ۱۲۹۳ هـ ق، در عهد سلطنت محبّ و معتقد درویشان، امیر شیر علی خان - زین الله سریر العزّ بوجوده و افاض علی العالمین بعدله و جوده - به زینت طبع آراسته شد.

بر خواطر دردمندان اهل شوق مخفی نماند که این فقیر، راقم این حروف، در اوایل طلب علم فقه و عقاید و تفسیر، در شهر قندهار اشتغال می نمودم. در اثنای شب در خواب دیدم که حضرت رسالت پناهی ﷺ مرا خطاب می کنند و می فرمایند: ای دیوانه! اذان بگو. وقتی از خواب بیدار شدم، مضطرب الحال و پریشان احوال گشتم و نهال محبّت آن سرور ﷺ را در فضای دل نشاندم. چون محبّت و دوستی آن حضرت ﷺ بالاتر از همه سعادت هاست، از غلبه محبّت به جناب سرور انبیا ﷺ تمام شب را نیا سودم و از سینه من ذکر **هُوَ بیرون می آمد.**

۱. و اگر نعمت های الهی را شکر کنید، خداوند آن را برای شما زیاد می گرداند. ابراهیم/۷.

۲. کسی که دیگران را به کار خیر راهنمایی کند، پس او مانند انجام دهنده آن کار است. المعجم الکبیر الطبرانی، ص ۲۲۷.

شب دوم به اشتیاق جمال با کمال آن حضرت ﷺ خوابیدم. در این شب نیز به جمال چهره زیبای آن حضرت ﷺ مشرف شدم. شب سوم حضرت خضر الکللیه را در خواب دیدم که متوجه احوال من شده است و پس از چند روز، حضرت خواجه نقشبند رحمة الله و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله و حضرت شاه غلام علی دهلوی رحمة الله را در خواب دیدم که از خمخانه عشق، به این فقیر چاشنی محبت را می چشانند.

پس از آن، شور عشق و محبت تا حدی بر این فقیر غالب آمد که خواب و خوراک از من گرفته شد و بی تاب و بی قرار گشتم و رو به هر سو نهادم و خاطر من را از غیر خدا و تیرگی غفلت دور کردم، حیران و سرگردان در جستجوی پیر کامل و تکاپوی هادی آگاه دل روان شدم تا اینکه سعادت رفیق گشت و به خدمت سلطان شریعت و برهان حقیقت، غوث زمان، قطب دوران، پیر پیران، حضرت میان محمد جان قندهاری مشرف شدم و بردست حق پرست آن حضرت مرید شدم و طریقت را اخذ نمودم.

به مدت شش سال از حضرت ایشان سیر باطنی را - تا نفی و اثبات - کسب کردم. وقتی آن حضرت از این دنیای فانی به سرای آخرت رحلت نمود، این فقیر بسیار اندوهگین شدم و مدت ها حیران و سرگردان بودم.

پس از آن به هندوستان سفر کردم و از شهری به شهری می رفتم و به زیارت هر عزیزی می رسیدم و دعا می طلبیدم تا اینکه به زیارت جناب حضرت ملا خان محمد

آخوند مشرف شدم و از آن جناب نیز دعا گرفتم. آنگاه قصد سفر به جانب قطب العارفین، غوث السالکین جناب حضرت میان سلیمان در ولایت سنگر نمودم. وقتی به زیارت شریف ایشان رسیدم، به دست مبارک ایشان بر این طریقه شریف بیعت<sup>۱</sup> کردم و مدتی در خدمت ایشان به کسب طریقت مشغول بودم.

در یکی از شب‌ها در خواب دیدم که حضرت میان سلیمان مرا خطاب می‌کند و می‌فرماید: شما از جانب ما مرخص‌اید؛ زیرا نصیب شما از این نسبت باطن در نزد ما نیست. فردای آن شب، وقتی به صحبت شریف ایشان حاضر گردیدم، بلافاصله فرمودند: ملا امان الله صاحب زاده! نصیب شما در نزد این فقیر نیست، به طریقه عزیزان دیگر رجوع کنید.

از این رو، این فقیر از آنجا رخصت طلبیدم و بنا بر امر شریف ایشان، به طرف شهر دهلی حرکت کردم. در بین راه، یک شب جناب قطب الاقطاب، فرد الاحباب، پیر و مرشد مان، مقبول بارگاه احد، حضرت حاج دوست محمد صاحب - قدس الله

---

۱. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَكَ بِاللَّهِ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُوتُهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ «هر آینه آنانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست ایشان است؛ پس هر که عهد بشکند، جز این نیست که به ضرر نفس خود می‌شکند و هر که تمام کند آنچه بر آن با خدا عهد کرده است، خداوند به او مزد بزرگ خواهد داد». (فتح/۱۰) شیخ اسماعیل در شرح تجلیات اکبریه می‌گوید: کسانی که با آن‌ها بیعت گرفته می‌شوند سه گروه‌اند: رسول، شیخ و پادشاه و کسی که توسط این سه گروه برای او بیعت گرفته می‌شود، حقیقتاً یکی است و آن خداوند متعال است و این سه گروه، گواهان می‌باشند از طرف خدای تعالی بر بیعت همین تابعان و برای این سه گروه شرایطی لازم است که خلاصه آن، این است که در حکم خداوندی قایم و ثابت باشند. بر تابعان آنان که بیعت کرده‌اند با آن‌ها نیز شروطی می‌باشد که خلاصه و حقیقت آن، این است که از متبوعان خود پیروی کنند در هر چیزی که به آن دستور داده می‌شوند. طریقه الراشدین، فصل ۴، ص ۱۴۹-۱۵۳.



سرّه - خود را در خواب به من نمایان ساختند و به من فرمودند: نزد ما بیایید که نصیب شما در نزد ماست و خود را دیگر سرگردان و پریشان نکنید.

شب دوم نیز در خواب مشاهده کردم که آن حضرت - قدّس الله سرّه - در برابر من ایستاد و کلاه مبارک خود و میرزا جان جانان و حضرت شیخ<sup>۱</sup> را بر سر من نهاد. وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم مرغ دلم با شوق بسیار زیاد به سوی حضرت ایشان - قدّس سرّه - پرواز می کند.

بلافاصله روانه قدم بوسی حضرت ایشان شدم و در ۲۸ ذی الحجه الحرام در شهر جلالی به عتبه بوسی آستان شریف حضرت حاج دوست محمد صاحب رسیدم و به محض ملاقات ایشان، به سبب توجه و محبت آن حضرت - قلبی و روحی فداه - آه و نعره و شورش که قبل از این بود، ساکن شد و آرام یافتم و دست ارادت به حضرت ایشان دادم و طریقه شریف را اخذ نمودم و تا سه سال و پانزده روز در خدمت حضرت ایشان به کسب نسبت باطن مشغول شدم.

توجهات عالی آن حضرت باعث شد که طریقه نقشبندیه مجددیه و سی و پنج طریقه دیگر را که از مشایخ کرام به حضرت ایشان رسیده بود، در مدت کوتاهی کسب کنم و به درجات بلند و مقامات ارجمند فایض گردم. الحمد لله علی ذلک. پس از مدتی در سایه عنایت حق تعالی و شفقت و مرحمت آن حضرت - قدّس الله سرّه - این فقیر به اجازه و خلافت مطلق سرافراز گشتم، گرچه این فقیر خود را شایسته این نسبت نمی بینم، بلکه لاشیء محض می باشم.

---

۱. حضرت شیخ ابوسعید رحمة الله .

آن حضرت - قدس الله سره - خطاب به این فقیر با زبان درفشان خود فرمودند که  
الله تعالی وجود شما را آیه‌ای از آیه‌ها و رحمتی از رحمت‌های خود گردانیده که مانند  
آفتاب جهان تاب طلوع کرده است. امید به کرم الهی چنان است که همه عالم را منور  
خواهد ساخت و مخلوق بی شمار از اثر صحبت شما، رنگین خواهند شد. قربان  
احسان حضرت شوم، این چه احسان است که در حق این ذره بی مقدار فرمود!

بی لطف تو من قرار نتوانم کرد      احسان تو را شمار نتوانم کرد

گر بر تن من زبان شود هر مویی      یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

و نیز فرمودند: اگر در بالای قلعه‌ها ساکن شوید، ان شاء الله تعالی از برکت پیران  
کبار ما، در لنگر شما هیچ گاه فتوری نخواهد رسید. همچنین خطاب به بنده  
فرمودند: اگر روی توجه خود به سوی سنگ خارا نمایید، همچون موم انگبین،  
گداخته خواهد شد.

روزی این فقیر به هندوستان سفر کردم و شب در آنجا اقامت نمودم. از برکت آن  
حضرت - قلبی و روحی فدا - در میان آن خلائق چنان جذبات و حالات عجیب  
روی داد که به هر کس توجه می کردم به زمین می افتاد و می خروشید و ذکر هُو از  
سینه‌اش بیرون می آمد و گرمی نسبت قلب، به مرتبه‌ای بود که چون از شوق الهی،  
قدرت بدن به حرکت می آمد و به صد نفر توجه می نمودم، همه بیهوش می شدند و  
بی اختیار بر زمین می غلطیدند و بی خود و بی تاب محبت حق تعالی می گشتند.

وقتی آن حضرت - قدس الله سره العزیز - بر این احوال مطلع شد و این خبر به گوش مبارک ایشان رسید، این فقیر را طلبید و فرمود: ملّا امان الله صاحب زاده! این چه حالت و کیفیت است که در عالم به وجود آمده است و همه خلائق را واله و حیران ساخته‌ای؟

این فقیر عرض کردم که ما نمی‌دانیم، آن‌ها همه از برکت و عنایت شماس است که در وجود این لاشیء، گرمی و حرارت انداخته است که هیچ کس تاب آن را ندارد. پس فرمود: امید و توقّع به حق تعالی چنان است که طریقه پیران ما، همه عالم و عالمیان را بگیرد. پس از آن به این فقیر فرمودند: برای سفر آماده شوید و به سوی هرات بروید که ان شاء الله تعالی نصیب مردم آن سرزمین از وجود شماس است.

از این رو، بنابر امر شریف ایشان به سوی هرات حرکت کردم. قبل از سفر، ایشان عمّامه مبارک خاص خود را با دست مبارک بر سر من بستند و یک جفت تسبیح عقیق سرخ و یک سجّاده نیز عنایت کردند و هنگام جدا شدن، ما را در آغوش گرفتند و فرمودند که بروید شما را به حق تعالی سپردم. پس فقیر وداع گویان از خدمت آن حضرت - قدس الله سره العزیز - جدا شدم و راه هرات را در پیش گرفتم.

چه نویسم که دل از داغ جدایی چون است

به قلم راست نیاید که ز حد بیرون است

وقتی به دیار گرزنگ غورات رسیدم، مدتی در آنجا اقامت نمودم و در آن سرزمین مورد قبول خاص و عام گردیدم و به افاده طالبان حق صلی الله علیه و آله پرداختم و مریدان بسیاری از این فقیر بهره‌مند گشتند.

به برکت وجود شریف آن حضرت، کار این فقیر به جایی رسید که بسیاری از مریدان مشایخ که در این سرزمین بودند، به طریقه و ارادت این فقیر داخل شدند و بسیاری از فاسقان به صلاح آمدند و بسیاری از هوشیاران، باده‌بیخودی و جذبه‌چشیدند. قریب سی هزار نفر از این فقیر طریقه گرفتند و مرید شدند و به دوام ذکر حق اشتغال نمودند و صد نفر اجازه و خلافت یافتند و به هدایت راه مولا پرداختند.

در اینجا متن اجازه و خلافت مطلق که جناب حضرت پیر دستگیر من - قلبی و روحی فدا - این فقیر را به آن سرافراز ساخت، تیمناً و تبرکاً بیان می‌کنم.

---

۱. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ «پس چون ارکان حج خود را ادا کردید، خدا را یاد کنید مانند یاد کردن شما پدران خویش را». بقره/ ۲۰۰.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيُعَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْوَامٌ فِي وُجُوهِهِمُ النُّورُ عَلَى مَنَابِرَ اللَّوْلُو يَغْطِيهِمُ النَّاسُ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ هُمُ الْمُتَحَابُّونَ مِنْ بِلَادٍ شَتَّى يَجْتَمِعُونَ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ يَذْكُرُونَهُ» «همانا در روز محشر بسیاری از قوم‌ها برانگیخته می‌شوند، در حالی که چهره‌هایشان پر نور است و بر منبرهای لؤلؤ نشسته‌اند و مردمان بر آن‌ها غبطه می‌خورند در حالی که آن‌ها نه انبیا هستند و نه شهدا، بلکه کسانی‌اند که با هم محبت دارند و از شهرهای مختلف‌اند و فقط برای یاد کردن خدا جمع شده‌اند و یاد می‌کنند خدا را».

مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱۰، ص ۷۷؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۳۸.

بسم الله الرحمن الرحيم

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ وَنُسَلِّمُ وَعَلَى آلِهِ  
الْكَرَامِ أَمَّا بَعْدُ فَيَقُولُ الْعَبْدُ الْفَقِيرُ الْلَّاشِيءُ دُوسْتِ مُحَمَّدٍ نَقَشِبَنْدِي اِحْمَدِي كَانَ  
اللَّهُ لَهُ عِوَضًا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ الْآخَ الصَّالِحَ مَلَأَ أَمَانُ اللَّهِ صَاحِبُ سَلَمِهِ اللَّهُ  
تَعَالَى عَنِ الْآفَاتِ الظَّاهِرِيَّةِ وَالْبَاطِنِيَّةِ لَمَّا أَخَذَ الطَّرِيقَةَ النَّقَشِبَنْدِيَّةَ مِنْ هَذَا  
الْمَسْكِينِ حَصَلَ لَهُ فَوَائِدُ وَوَصَلَ إِلَى كَمَالَاتِ الطَّرِيقَةِ الْأَحْمَدِيَّةِ، ثُمَّ تَوَجَّهَتْ  
إِلَيْهِ فِي الطَّرِيقَةِ الْقَادِرِيَّةِ وَالْجِشْتِيَّةِ وَالسُّهُرُورْدِيَّةِ وَالْكُبْرَوِيَّةِ وَالْمَدَارِيَّةِ وَالْ  
الْقَلَنْدَرِيَّةِ وَالْقُشَيْرِيَّةِ وَالْبَهَائِيَّةِ وَالْفِرْدَوْسِيَّةِ وَالطِّيفُورِيَّةِ الشَّامِيَّةِ وَالطَّارِيَّةِ وَالْ  
الطِّيفُورِيَّةِ الْبُسْطَامِيَّةِ وَالرَّفَاعِيَّةِ وَالْهَمْدَانِيَّةِ وَالشَّاذِلِيَّةِ وَالْوَفَائِيَّةِ وَالْ  
الْمَدْنِيَّةِ وَالْخَوَاطِرِيَّةِ وَالْخُلُوتِيَّةِ وَالطَّالِبِيَّةِ وَالْخَاتَمِيَّةِ وَالْغَرَابِيَّةِ وَالْأَوَيْسِيَّةِ وَالْ  
الرَّزْقِيَّةِ وَالرَّاشِدِيَّةِ وَالْبَكْرِيَّةِ وَالْجَزُولِيَّةِ وَالْمَهْدِيَّةِ وَالسُّهَيْلِيَّةِ وَالْحَلَّاجِيَّةِ وَالْ  
الشَّعْبِيَّةِ وَالصَّدِيقِيَّةِ وَالْكَاذِرُونِيَّةِ وَالْمُحَمَّدِيَّةِ وَالْأَحْمَدِيَّةِ فَاجْرَتْ لَهُ إِجَازَةٌ  
مُطْلَقَةٌ بَعْدَ الْاسْتِخَارَةِ وَحُصُولِ الْإِذْنِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لِرِشَادِ الطُّلَابِ وَالْقَاءِ  
السَّكِينَةِ وَالْحُضُورِ فِي قُلُوبِ الْأَحْبَابِ وَأَخَذَ الْبَيْعَةَ الْمَسْنُونَةَ مِنْ طَالِبِي  
الطَّرِيقِ الْمَذْكُورَةِ، فَهُوَ خَلِيفَتِي وَيَدُهُ كَيْدِي فَطُوبَى لِمَنْ افْتَدَى بِهِ؛

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ  
أَيْدِيهِمْ﴾<sup>١</sup> لِكُلِّ الطَّرِيقَاتِ الْمَذْكُورَةِ مَعْلُومَاتٌ فِي ضَمَنِ الطَّرِيقَةِ  
النَّقَشِبَنْدِيَّةِ كَمَا هُوَ الْمَذْكُورُ فِي مَكْتُوبَاتِ الْأَمَامِ الْأَجَلِّ الْمُجَدِّدِ لِلْأَلْفِ

١. فتح/١٠.

الثَّانِي نَاقِلًا عَنِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ حَاضِرًا فِي وَقَعَاتِ الْحَضَرَاتِ النَّقْشَبَنْدِيَّةِ وَالْقَادِرِيَّةِ وَالْجِشْتِيَّةِ وَالسُّهُرُورْدِيَّةِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ جَمِيعِ مَشَائِخِ هَذِهِ الطَّرِيقَاتِ، أَنَّ التَّرْبِيَّةَ وَتَحْصِيلَ الْكَمَالَاتِ أَجَازَ لَهُ وَرَخَّصَهُ فِي الْإِرْشَادِ وَقَبِلَتْ الْجَمِيعُ بِالْإِذْعَانِ فِي ضَمَنِ النَّقْشَبَنْدِيَّةِ كَمَا هُوَ دَابُّ هَذِهِ إِلَى يَوْمِنَا. وَالْمَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَعْصِمَهُ عَمَّا لَا يَلِيقُ وَيَحْفَظَهُ عَمَّا لَا يَنْفَعُ وَاسْتِقَامَتُهُ عَلَى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ آمِينَ آمِينَ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

## فصل اوّل

### در بیان متابعت از سنت و شریعت و حقیقت نماز

#### متابعت از سنت رسول اکرم ﷺ

الحمد لله که طریقه پیران ما - قدس الله اسرارهم - عُرْوَةُ الْوُثْقَى<sup>۱</sup> است؛ چنگ زدن به متابعت از حضرت رسالت پناهی ﷺ و اقتدا به آثار صحابه کرام است؛ در آن محرومی نیست، یافت بسیار است و فتوح بی شمار؛ بالجمله روش این حضرات، روش پاک رسول الله ﷺ و صحابه کرام<sup>۲</sup> است.

روش عارفان و سیر صالحان و سلوک<sup>۲</sup> حضرات خواجگان و حرکات و سکنات ایشان، موافق شریعت، بر جاده سنت و در راه صدق و صفاست و از بدعت و ضلالت

---

۱. ریسمان محکم.

۲. بدان که مقصود سلوک این است که معرفت اجمالی، تفصیلی گردد و استدلالی، کشفی شود. اگر چه در راه، امور زاید پیدا شوند، اما در نهایت کار آن زواید پراکنده گردد و همان معارف شرعی بر وجه تفصیل معلوم گردد و از تنگنای استدلال به فضای اطلاق کشف می آید؛ یعنی همچنان که نبی اکرم ﷺ آن علوم را از وحی اخذ می کرد، این بزرگواران از راه الهام، علوم را از اصل اخذ می کنند. علما این علوم را از شریعت گرفتند و به طریق اجمال آوردند.

و مخالفت شریعت و سنت مبراست. روش این عزیزان نه رنگ تعطیل دارد و نه بوی تشبیه، بلکه محض نور هدایت و معرفت و اعتقاد اهل سنت و جماعت است.

ای عزیز! بدان که حصول درجات ولایت، استقامت بر طاعت و رستگاری از آتش جهنم است و دخول جنت نعیم و تهذیب اخلاق، قرب و وصال ایزد متعال، ظهور معانی، مخالفت با هوای نفسانی، رضای حق تعالی، عبادت با صدق و صفا، همه مراتب علیا و سعادت دین و دنیا وابسته به متابعت سید کونین علیه السلام است؛ هر کس خود را به متابعت از آن حضرت علیه السلام آراسته سازد، سعادت بر جبین او آشکار می شود و کسی که از این دولت محروم بماند، داغ شقاوت بر پیشانی او پیدا می گردد.

خوشا سعادت‌مند صاحب دولتی که در روشنایی چراغ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾<sup>۱</sup> راه رود و در همه امور، به اخلاق آن حضرت علیه السلام اقتدا کند تا به واسطه کمال متابعت، درهای سعادت گشاید و راه راست به سوی حق نماید؛ چرا که مقبولان درگاه احدیت علیه السلام و متقیان انوار شریعت، آرزوی یک سنت نبوی علیه السلام را بهتر از صد چله و ریاضت‌ها می دانند و انجام هر عملی از اعمال آن حضرت علیه السلام را با فضیلت‌تر از همه عبادت‌ها می پندارند؛ زیرا حق تعالی محبوب خود را به همان صفت، موصوف ساخته که نزد او محبوب و مقبول است. پس هیچ عبادتی بهتر و نیکوتر از متابعت آن حضرت علیه السلام و هیچ سعادت‌ی برتر از استقامت شریعت نیست.

---

۱. بگو (ای پیامبر) اگر شما خدا را دوست دارید، مرا پیروی کنید، خدا شما را دوست می دارد و گناهان شما را می آمرزد. آل عمران/۳۱.



نقل است که روزی، خادمی حضرت جنید رحمته الله علیه را در اواخر عمرش وضو می‌داد، خلال پایش را فراموش کرد. دست او را گرفت و آن سنت را به جا آورد. گفت: ای بزرگوار! آیا در این لحظات آخر عمر، این اندازه رخصت نیست؟ حضرت گفت: آری، خداوند را در متابعت از سنت یافتیم.

ای عزیز! یقین بدان که جواهر انوار و دلایل اسرار به غیر از گنجینه آن حضرت رحمته الله علیه آشکار نمی‌شود و گنج سعادت‌های دولت بی‌انتهایی به جز از خزینه محمدی رحمته الله علیه حاصل نمی‌شود؛ زیرا متابعت از آن حضرت رحمته الله علیه نعمتی افزون بر همه نعمت‌ها و کرامتی از جانب حضرت بی‌چون است. هر کس که تقدیر سعادت برای او نوشته شده باشد، هر امری از امور شرعی را به کمال حسن و زیبایی در نظرش جلوه‌گر می‌سازند و کسی که شقاوت برای او نوشته شده باشد، هر حکم از احکام دین را نزد او سهل و بی‌مقدار می‌گردانند. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۱</sup>.

نقل است که حضرت حق رحمته الله علیه به آن حضرت رحمته الله علیه خطاب فرمود: «ای حبیب من! همه عاشق من‌اند و من عاشق توام، همه رضای من جویند و من رضای تو می‌جویم»<sup>۲</sup>. پس به یقین، مقبول آن حضرت رحمته الله علیه مقبول خداوند رحمته الله علیه است و خادم آن جناب، مخدوم هر دو جهان.

۱. این فضل خداست، می‌دهد هر که را بخواهد و خداوند دارای فضل بزرگ است. حدید/ ۲۱.

۲. کل العبيد يجتهدون في طلب رضائي وأنا أطلب رضاك. لطائف الاشارات (تفسير قشيري)، ج ۱، ص ۱۳۴.

هر کسی را که به درگاه حضرت احدیت علیه السلام راهی گشاده‌اند، به سبب متابعت او و هر کس که تاج عزّت و قبابی بر سر وی نهاده‌اند، به پیروی او و هر که به درجه ولایت رسیده باشد، با وساطت او و هر طالبی که به مطلوب خود فایض گشته باشد، به سبب هدایت و عنایت اوست؛ زیرا مشتاقان جمال آن حضرت علیه السلام و تابعان ایشان از همه کدورات ماسوا پاک گشته و به سبب کمال متابعت، کمال دولت یافته‌اند که آن را زوالی نیست و مطیعان آن جناب علیه السلام از ظلمت غفلت دور شده و از چشمه سعادت ابدی حیات یافته‌اند، که آن را هرگز مماتی نیست.

اگر سال‌ها بدون استقامت بر شریعت ریاضت بکشی، هرگز به مقصود نخواهی رسید و اگر عمری بدون متابعت از آن سرور علیه السلام در زهد و عبادت بگذرانی، اصلاً سزاوار قرب و وصال ایزد متعال نخواهی شد؛ چون حاملان امور شریعت و شاهبازان میدان حقیقت، به این همه مراتب مشتاقی و مایه محبوبی که رسیده‌اند، به دلیل کمال متابعت و پیروی از آن حضرت علیه السلام بوده است و با نردبان شریعت، خود را به فضای عالم شهود رسانیده‌اند؛ زیرا که سر حلقه محبوبان و سر دفتر مقبولان آن حضرت‌اند. هر کس در پیروی و متابعت از وی علیه السلام بسیار بکوشد و در صفات ذات مقدس آن حضرت علیه السلام فانی گردد، از پایه محبّی به مقام محبوبی می‌رسد و از خوان نعمت احسان آن سرور علیه السلام به نعمتی که بالاتر از همه نعمت‌های اوست، بهره‌ور می‌گردد؛ زیرا هر دولتی که به مخدوم می‌رسد، به خادمش نیز آن را به طریق عوض عنایت می‌کنند و از راه کرم سرافراز می‌نمایند.

ای عزیز! دور افتادگی خلق از خدای جَلَّالٌ برای این است که به سنت محمدی صَلَّى عمل نمی کنند و بر هوای نفس و شیطان تسلیم می شوند؛ چرا که هر قدر در انجام سنن و آداب شریعت کوتاهی کنند، همان قدر ظهور معانی بر آنان کمتر می گردد. امام اعظم رَحِمَهُ برای خطای یک سنت، نماز چهل ساله خود را قضا نمود. پس اگر امری از امور شرعی و سنتی از سنن نبوی صَلَّى از سالک فوت شود، باید از آن بیمناک باشد و از خوف این حدیث: «مَنْ ضَيَعَ سُنَّتِي حَرُمْتُ عَلَيْهِ شَفَاعَتِي»<sup>۱</sup> بر خود ماتم بگیرد و در تلافی آن بکوشد تا از جناب آن حضرت صَلَّى شرمنده و سرافکنده نشود و در روز قیامت در سایه عنایت آن حضرت صَلَّى امیدوار شفاعت باشد؛ چنانچه آن حضرت صَلَّى فرموده است: «مَنْ أَحْيَى سُنَّتِي فَهُوَ مِنَ الْفَائِزِينَ وَ مَنْ تَرَكَ سُنَّتِي فَهُوَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۲</sup>.

از بشر حافی رَحِمَهُ نقل شده است که گفت: شبی حضرت محمد مصطفی صَلَّى را در خواب دیدم. آن حضرت صَلَّى فرمودند: ای بشر! هیچ می دانی که خدای جَلَّالٌ تو را برگزیده و مقام و مرتبه تو را بلند گردانیده است. گفتم: نه یا رسول الله. فرمودند: برای این است که در متابعت از من بسیار کوشیدی و سنت مرا به جای آوردی و حرمت صالحان را نگاه داشتی.

۱. هر کس که سنت مرا ضایع سازد، شفاعت من براو حرام می شود. تفسیر حق (روح البیان)، سورة نساء، باب ۶۵، ص ۸.

۲. هر کس سنت مرا زنده گرداند، از رستگاران است و هر کس سنت مرا ترک کند، از زیان کاران است. عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: فَمَنْ كَانَتْ فِتْرَتُهُ إِلَى سُنَّتِي فَقَدْ اهْتَدَى وَ مَنْ كَانَتْ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ. مفتاح الجنة في الاحتجاج بالسنّة، ج ۱، ص ۱۳.

هنگامی که سالک سنتی از سنن نبوی ﷺ را به جا آورد، حق تعالی نوری در دلش پدید می آورد که ظاهر و باطن وی را صفا و جلا می بخشد و صفات زشت او را به صفات پسندیده مبدل می سازد و به جای نفس حیوانی، نفس قدسی را قائم مقام می گرداند.

ای عزیز! اگر بدانی که سرور انبیا ﷺ متابعان خود را که قدم بر قدم آن حضرت ﷺ می گذارند، چه شربت معنی چشانیده و بر چه اسرار مطلع گردانیده است، هرگز به اندازه سر مویی از متابعت آن حضرت ﷺ روی بر نمی گردانی. جمعی از شوریده بختان که نور سنت نبوی ﷺ را با تاریکی های بدعت پوشانده و خود و تابعان خود را در ضلالت انداخته اند، این همه کج فهمی آن ها از کمال شقاوت و کم سعادت است؛ چرا که حسن و جمال شریعت در دیده آن ها جلوه گر نگشته است.

حضرت مجدد الف ثانی - قدس سره السّامی - فرموده اند: هر نعمتی و هر دولتی که در اسلام است، به حکم این آیه کریمه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>۱</sup> بر سرور عالمیان تمام گشته و بر شجره دین، ثمره کمال بخشیده است.

دیگر بدعت در امور دین و مخالفت با سنت نبوی ﷺ و قرآن کریم، سراسر خسارت است. پس هرگز با کسی که از سنت رسول خدا ﷺ متابعت نمی کند و آداب

---

۱. امروز دین شما بر شما کامل و نعمت من بر شما تمام شد و برای شما به دین اسلام راضی شدم. مانده/۳.

دین را رعایت نمی‌نماید همنشینی نکن، بلکه اگر صد هزار تصرف و خوارق عادت از وی مشاهده کردی، ولی او را بر خلاف سنت و کتاب دیدی، هرگز فریفته آن نشوی؛ چرا که آن خوارق از کرامات اولیا نیست، بلکه استدراج است که به سبب ریاضات شاقه و خلاف نفس و هوا، برای جوگی (مرتاض) نیز حاصل می‌شود. کرامت اولیاء الله و ولایت او، تابع نبوت نبی ﷺ است؛ هر کس به متابعت هوای نفس رود، متابعت نبی ﷺ را از دست می‌دهد و منصب ولایت و درجه قرب برای وی نیز حاصل نخواهد شد. اگر چه ولایت ولی دارای شروطی است که هر یک در محل خود خواهد آمد.

اما شرط اعلی و اکمل و اولی و افضل که اساس سیر و سلوک و قیام ولایت به آن مربوط است، متابعت از آن حضرت ﷺ در همه امور جزئی و کلی است؛ مانند درخت که بدون ریشه سرسبز نمی‌شود و سقفی که بی ستون برقرار نمی‌ماند.

## استقامت بر شریعت

شریعت<sup>۱</sup> پایه و اساس طریقت و حقیقت است؛ اگر سالکی بدون استقامت بر شریعت بخواهد که مراتب طریقت و حقیقت را بپیماید، دیوانگی محض است. پس هر کس در پیروی آن حضرت ﷺ راسخ‌تر باشد، به درگاه الهی مقبول‌تر است.

---

۱. بدان که شریعت را صورتی است و حقیقتی. صورتش آن است که علمای ظاهر به بیان آن متکفل اند و حقیقتش آن است که صوفیه علیه به آن ممتازند. نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکنات است. پس از آن اگر در مراتب و جوب سیر واقع شود، صورت با حقیقت آمیخته خواهد بود و این معامله امتزاج نیز تا عروج به شأن العلم است که مبدأ تعین سید البشر ﷺ است. بدان که شریعت و حقیقت، عین یکدیگرند و در حقیقت، این دو از هم جدا نیستند. فرق اجمال و تفصیل، استدلال و کشف و غیبت و

اکثر طایفه فقرای اسمی و رسمی که از هوای نفسانی، بی‌استقامت شریعت در حصول مراتب طریقت و حقیقت ادّعای قرب و معیّت می‌کنند، محض خامی و خودبینی آنان است؛ چون در این زمان، مجلس جویان و بیهوده‌گویان بسیارند. مبادا از راه غلط، جوینده صحبت آن‌ها شوی و از نور شریعت بی‌بهره و بی‌نصیب بمانی؛ چنانچه بعضی درویشان گندم‌نمای جو فروش این معنی، ظاهر را با لباس فقر آراسته و باطن خویش را با حرص و هوا خراب ساخته‌اند؛ مانند صیّاد، دامی نهاده و مرغان کور باطن را گرفتار کرده و دکان شیخی و مشایخی را گرم ساخته و از روی ریا و تزویر، عوام را معتقد گردانیده و اغراض دنیوی خویش را برآورده‌اند - معاذ الله - بدترین افراد کاینات ایشان‌اند که راه خدا را وسیله دنیای دنی ساخته و از خدا، دور و مهجور مانده‌اند؛ آراستگی ظاهر ایشان همچون سبزه‌ای است بر روی مزبله<sup>۱</sup>.

فردای قیامت، حق تعالی به آن ریاکاران می‌فرماید: شما آن کسانی هستید که در دنیا مرا برای دوام اغراض دنیوی طاعت می‌کردید و بدان سبب از خلق، توقع سلام و ثنا می‌داشتید و حاجات خود بر می‌آوردید، امروز شما را هیچ نصیبی نیست؛ زیرا آن‌ها دین را به دنیا فروختند و از سیر منازل راه محروم ماندند.

---

شهادت است. احکام و علوم می‌که به موجب شریعت آشکار و معین شده‌اند، پس از تحقق به حقیقت حقّ الیقین همین احکام و علوم منکشف می‌گردند و از غیبت به شهادت می‌آیند و رنج و محنت کسب و عمل، از بین می‌رود و علامت وصول به حقیقت حقّ الیقین، مطابقت علوم و معارف آن مقام با علوم و معارف شرعی است و اگر به اندازه سر مویی مخالف با شریعت باشد، رسیدن به حقیقت حقائق، ممکن نیست. برای کسب اطلاع بیشتر در این موضوع مراجعه کنید به مکتوبات امام ربانی رحمته الله علیه، دفتر اول، حصّه

دوم، مکتوب ۸۴، ص ۷۷ و ۷۸.

۱. جای ریختن خاکروبه و سرگین.

بعضی جاهلان شوریده بخت، ریش و سبیل را تراشیده، همچو زنار<sup>۱</sup> رشته سیاه به گردن انداخته و از نور شریعت محروم مانده، مقید به شرب، بنگ<sup>۲</sup> و کوکنار<sup>۳</sup> گشته و نام بی‌قیدی بر خود نهاده و در قید شیطان گرفتار شده و بازی و بی‌نمازی را طریقه ملامت قرار داده و با این همه، این روش را راه خداپرستی دانسته‌اند. نه عقل دارند و نه علم که تهذیب اخلاق و ازاله امراض قلبی نمایند. نه شوق دارند و نه ذوق که به مستی از هواپرستی باز آیند. خود پرستان کور باطن‌اند که راه دین و اسلام را گم کرده و در ضلالت افتاده‌اند؛ چون بار شقاوت آن‌ها را چنان فرو گرفته است که اصلاً عیب خود را نمی‌بینند و با انواع فریب و حيله، خود را خدا جو نشان داده و عمری در این راه به سر برده‌اند، لیکن چون نفس و شیطان راه باطل را با راه حق مختلط گردانیده، همه در غلط افتاده و راه حق را در عمل کردن به خلاف شریعت یافته‌اند.

صد هزار آفرین بر مردی که به روش سید عالم علیه السلام عشق بازی کند و به روش صحابه کرام و تابعین و تبع تابعین و سلف صالحان و مشایخ دین علیهم السلام، راه خدا را بپیماید و حسن و قبح این راه و فریب نفس بد خواه را بشناسد و به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و سنجیده، ظاهر و باطن خود را آراسته سازد و به اندازه سر مویی با شریعت مخالفت نکند؛ چون شریعت وسیله‌ای برای معرفت الهی است؛ هر کس وسیله را رها کند و از دین خود روی گرداند، هرگز به مقصود نخواهد رسید.

---

۱. نوار یا گردنبندی که نصاری با صلیب کوچکی به گردن خود آویزان می‌کنند.

۲. حبشیش.

۳. خشخاش.

سید الطایفه گفت: همه راه‌های رسیدن به حق را بسته‌اند، مگر کسی که به راه دین محمد مصطفی ﷺ برود، به خدا می‌رسد؛ پس سعادت‌مندان ازلی که قدم در این راه نهادند، شرایط سلوک را دانستند و به آن عمل کردند. احتیاط در همه امور مرضیه و نامرضیه، از جمله واجبات است. اگر طالب خدا در یک شرط از شروط کوتاهی کند، در سلوک او سستی می‌افتد و از مقصد خود دور می‌ماند.

اول آنکه از گناهانی که در عمر گذشته خود مرتکب شده است، توبه کند؛ یعنی هر گناه که انجام داده است به یاد آورد و از آن نادم و پشیمان باشد و به تضرع و زاری و به استغفار مشغول شود و از جناب حضرت احدیت ﷺ با کمال عجز و نیاز مغفرت بطلبد؛ چون استغفار باز دارنده از آتش سوزان، کلید درهای بهشت، بخشاینده لذت‌های جنت و گشاینده درهای رحمت است. «الْتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»<sup>۱</sup>. باید از صدق دل چنان توبه کند که دیگر دلش به گناه، آلوده نگردد و هیچ‌گاه فکر گناه به ذهنش خطور نکند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»<sup>۲</sup>.

اما توبه کاملان<sup>۳</sup> اهل معنی، برای آن است که اگر همه اسباب بازدارنده از حق بر وی ظاهر شوند و پرده و حجاب غفلت آورند، نتوانند یک لحظه او را از حق ﷻ غافل کنند و همچنین وی بر جاده شریعت و در متابعت از سرور دین و دنیا ﷻ چنان استوار

۱. توبه کننده از گناه مانند کسی است که بر او گناهی نیست. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۱۹.

۲. ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا توبه ای کامل کنید. تحریم / ۸.

۳. در اینجا توبه کاملان را بیان کرده تا معلوم گردد که توبه آن‌ها علاوه بر ترک منکرات و ترک گناهان و ثابت بودن در شریعت، از غفلت هم توبه می‌کنند؛ به طوری که یک لحظه غفلت از خدا را برای خود نمی‌پسندند و دائم به یاد خدا هستند.



و ثابت قدم باشد که هیچ امری از امور شرعی و هیچ عملی از اعمال آن حضرت ﷺ از وی ترک نشود؛ زیرا ولایت جز با متابعت از آن حضرت ﷺ، حاصل نمی‌شود و راه معرفت جز با استقامت در دین گشوده نمی‌گردد. ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾<sup>۱</sup>.

آنچه ذکر و شغل از طریقت فرا گرفته است، شب و روز به آن امر مشغول باشد و در هر قدمی از آن غافل نشود، تا ثمره آن، که سعادت هر دو جهان و دولت جاودان است، آشکار گردد و رابطه<sup>۲</sup> و محبت و اتحاد و سر رشته اخلاص و اعتقاد با پیر طریقت برایش حاصل شود و بر افعال و اقوال او اصلاً اعتراض نکند و در رنگ او فانی گردد و هر چه فرماید، با جان و دل قبول کند تا ابواب فیض و سعادت همیشه گشوده باشد. «الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ»<sup>۳</sup>.

دل را به یاد خدا و عبادت حق ﷻ مشغول دارد و فقط متوجه مقصود باشد؛ چرا که یاد خدا با هجوم خواطر و طاعت با تفرقه دل اصلاً فایده‌ای ندارد و هر عبادتی که

۱. کسی که از پیامبر پیروی بکند، از خدا پیروی کرده است. نساء/ ۸۰.

۲. رابطه عبارت است از حفظ صورت شیخ در غیاب او در مدرکه و یا در دل خود و یا رو به روی چهره خود و یا اینکه صورت خود را تصور کند که این صورت شیخ است و این روش ارتباط، فایده صحبت را می‌دهد و برای او کیفیت غیبت و فنا از نفس خود حاصل می‌شود و همین معامله را تکرار کند تا برای او ملکه گردد و اگر در رابطه سستی ظاهر شد، صورت شیخ را در خیال خود محفوظ دارد به حکم حدیث شریف: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» «شخص همراه کسی است که او را دوست دارد» (صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳۹). پس صورت او را حفظ کند و ثابت داشته باشد و به اوصاف شیخ خود در همه احوال متصف شود. وقتی رابطه بر سالک غلبه یابد، پس صورت شیخ خود را در هر چیز می‌بیند که به این حالت، فنا، فی الشیخ گفته می‌شود که گفته‌اند: فنا، فی الشیخ مقدمه فنا، فی الرسول و فنا، فی الله است.

۳. شیخ در میان قوم خود، مانند نبی در میان امت خود است. جامع الاحادیث، ص ۳۹۴.

انجام می‌دهد، با اخلاص باشد؛ زیرا عبادت بی‌اخلاص، مانند درخت بی‌ثمر است که اصلاً نتیجه بخش نیست.

اخلاص این است که از خدا جز خدا نخواهد<sup>۱</sup> و هر عبادتی که انجام می‌دهد در پنهان و آشکار یکسان و خالص برای خداوند ﷻ باشد و هر عمل نیکی که انجام می‌دهد، آن را به میزان اعتبار بسنجد<sup>۲</sup>. اگر عبادت سالک برابر کوه باشد باید به مقدار کاه نیز در نظرش نیاید، بلکه عبادت خود را به رنگ معصیت داند تا نخوت و غرور در او پیدا نشود و از نظر خداوند ﷻ نیفتد.

### حقیقت نماز

حضرت رسول الله ﷺ فرموده است: «اگر نماز او را از غفلت و پریشانی خاطر باز ندارد، برای او فایده‌ای جز دوری و حرمان نخواهد داشت».

در مسلک آمده است که درویشی صاحب وقت نماز می‌خواند، باران شروع به باریدن کرد؛ دلش به طرف حجره رفت که مبادا از سقف خانه آب چکیده باشد. از گوشه مسجد ندایی آمد: ای درویش! بدین نماز که می‌گزاری بر ما منتی نیست؛ چرا که هر چه در تو لطیف است به خانه می‌فرستی و آنچه در تو کثیف است آنجا

---

۱. یعنی فقط طالب ذات باشد و از صفات یادش نیاید؛ چنانچه در مکتوبات شریف هم همینطور بیان شده است. چه خوش فرموده عارف حقانی، خواجه عبدالله انصاری رحمته الله علیه: هر که آید از تو چیزی خواهد، من آمده‌ام از تو، تو را می‌خواهم. همچنین هر عبادتی که بجا می‌آورد، فقط هدف و مقصد او رضای حق ﷻ و بجا آوردن امر حق ﷻ باشد، نه اینکه هدف از عبادت، بهره و مقاصد نفس او باشد.

۲. همه اعمال نیکی که بجا می‌آورد، اول بسنجد که برای ریا و سمعه و شهرت نباشد. بدون نیت اقدام به عملی نکند تا معلوم گردد که این عمل فقط برای رضای خداست تا به مقامی رسد که همه اعمالش برای رضای خدا باشد.

می گذاری. چون در نماز هر خیالی که به غیر از حق در قوه متخیله جولان کند، ظلمت است و قابل قبول درگاه حضرت احدیت علیه السلام نمی باشد.

نقل است که ابوجحیم حذیفه رضی الله عنه جامه پشمی سیاهی که بر روی آن علم سفید بود برای رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه آورد. رسول الله صلی الله علیه و آله آن را پوشید و با آن نماز گزارد. وقتی از نماز فارغ شد، آن جامه را از تن مبارک در آورد و فرمود: ای عایشه! این جامه را به ابوجحیم باز گردان؛ وقتی به آن نگاه کردم نزدیک بود که مرا به غیر حق مشغول گرداند<sup>۱</sup>.

بنابراین احتیاط در همه امور و باز داشتن دل از خیالات غیر، برای هر سالک از جمله واجبات است؛ چون هر سالکی که در نماز، جمعیت باطن نیابد و نور نماز بر دلش نیاید، سلوک او نزد اهل طریقت سراسر ابراست.

بدان که نماز بر سه قسم است: نماز عوام، نماز خاص و نماز خاص<sup>۲</sup> الخاص. اما نماز عوام آن است که به طریق رسم و عادت و با دل غافل ادا می کنند؛ چون از روی حکم<sup>۳</sup> گرچه ادا می شود، اما خالی از صدق و صفاست. این نماز همچو گردوی بی مغز و جسم بی جان است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بسا کسانی که از نماز و روزه جز رنج و ماندگی حاصل نکنند»<sup>۳</sup>؛ یعنی در ظاهر، آن را ادا می کنند، ولی جمعیت باطن ندارند و در رکوع و سجود و قومه و جلسه احتیاط نمی کنند و از روی

---

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۱.

۲. یعنی از نظر شریعت.

۳. مسند امام أحمد بن حنبل، ج ۱۵، ص ۴۲۸.

عادت و به طور غافلانه و بی ادبانه نماز می گزارند و چون حضور باطن ندارند، نمی توانند دل را از تفرقه جمع کنند و در رکن ظاهری نیز احتیاط نمی کنند. از روی انصاف بنگر که آیا این قسم نماز می تواند شایسته درگاه رب العزت باشد؟!

|                                      |                           |
|--------------------------------------|---------------------------|
| می گزاری از نماز غیر آن <sup>۱</sup> | لیک یک ذره نداری ذوق آن   |
| ذوق باید تا دهد طاعات بر             | مغز باید تا دهد دانه شجر  |
| دانه بی مغز کی گردد نهال             | صورت بی جان نباشد جز خیال |
| طاعتش نغز است معنی نغز نه            | جوزها بسیار در وی مغز نه  |

نماز وقتی نقاب از چهره می گشاید که دل جز با ذات اقدس ﷻ با چیز دیگری برابری نکند<sup>۲</sup> و باطن از خطرات غیر پاک باشد.

اما نماز سالکان خاص که روندگان راه سعادت اند، این است که وقتی سالک متوجه نماز می شود و طهارت ظاهر می کند، باطن را با آب توبه و استغفار بشوید و سرمایه ذوق و شوق را که جلا بخش مذاق جان است، بجوید و تن را که جامه روح است، از آرایش طبع و اوصاف بشری پاک سازد و هرگاه به محل نماز قدم می گذارد، دل را که محل ظهور انوار و اسرار حضرت کبریاست ﷻ از خطرات غیر منزّه گرداند و وقتی روی ظاهری به سوی قبله می کند، روی دل و توجه باطنی به سوی قبله حقیقی آورد و نظر بر دل گمارد. وقتی تکبیر می گوید، از هر دو جهان دل بریده و بر دنیا و

---

۱. یعنی همان طور که در نماز ذوق و لذت نداری، در دیگر طاعات و عبادات هم نداری؛ پس بر اصل کار فکر کن که از چه سبب، این

لذت و ذوق عبادت را گم کرده ای. جای تعجب است که از مناجات و راز و نیاز با معبود خود، ذوق و لذت نبری.

۲. یعنی دل از نقوش کونین، مصفا و پاک گردد و ماسوای حق از دل محو گردد.

آخرت تکبیر<sup>۱</sup> کند و هنگامی که بر بساط قرب بر بندگی می ایستد، حق تعالی را حاضر و ناظر بداند و با کمال ادب و حضور به کلام ملک علام، که رساننده به درجات علیاست، مشغول شود. وقتی به رکوع می رود، با کمال شکستگی و سرافکنندگی و با خضوع و خشوع، انانیت نفس را از سر بیرون کند و آنگاه که به سجده می رود، نیاز و ذلت خود و عظمت و جلال احدیت حضرت کبریایی علیه السلام را ملاحظه کند و وقتی همه ارکان را به جا آورد، بر بساط قرب بدون تشویش اغیار و با دل هوشیار بنشیند و زبان را همراه با حضور و آگاهی به دعا و ثنا بگشاید و وقتی سلام می دهد، با خودی خود وداع کند و غرق مشاهده جمال حضرت احدیت علیه السلام گردد تا به واسطه نماز، روح نماز گزار به عالم قدس عروج کند و حقیقت نماز چهره گشاید.

ای نمازت تاج شاهی می دهد      بل تو را از خود رهایی می دهد

نقد هستی محو کن تو در نماز      تا بگویی پیش حق راز و نیاز

اما نماز عارفان خاص<sup>۲</sup> الخاص، این است که تن در عبادت و دل در حضور<sup>۳</sup> و جان در محل انس و قرب و نفس فنا در فنا<sup>۳</sup>، همچون عارف کامل به نماز در می آید.

۱. مراد از تکبیر در اینجا این است که به جز حق تعالی همه را فراموش کند. همانطور که دنیا حجاب او نشود، آخرت هم حجاب او نگردد. در صورتی که اسما و صفات حق تعالی باید او را از طلب ذات حق تعالی باز ندارد و در تجلیات اسما و صفات اکتفا نکند و طالب ذات باشد؛ پس در این صورت به طریق اولی باید که دنیا و عقبی او را حجاب واقع نگردد.

۲. حضور عبارت است از حضور بنده با حق تعالی بعد از بی خودی و غیبت او از مخلوق (غایب بودن از مخلوق بطوریکه مخلوقات از یادش رفته باشند)؛ به این معنی که گویا حاضر با حق تعالی است و آن به سبب غالب بودن ذکر حق بر دل او و همیشه بودن ذکر در اوست. پس این شخص با دل خود در حضور رب متعال حاضر است و حضور او با حق تعالی به اندازه بی خودی او از خلق است؛ بی خودی او هر طور باشد، حضور او نیز همان طور است. بنابراین هرگاه گفته شود که فلانی حاضر است به این معنی است که وی با قلب خود با پروردگار خود حاضر است و غافل و بی خبر از ذکر نیست، پس او در حضور او به اندازه رتبه او صاحب کشف است که حق تعالی به معانی آن او را مختص می گرداند.

۳. مراد این است که نفس به حقیقت فنا رسیده باشد.

به مجرد گفتن الله اکبر از خود غایب<sup>۱</sup> و به حق ﷻ حاضر می شود و در بحر نیستی و فنا غرق می گردد، به گونه ای که از بوی بشریت در وی اثری باقی نمی ماند! چرا که در هر رکنی از ارکان نماز آن قدر فیض از عالم قدس بر باطنش می آید که او را از خود می رباید و به حق ﷻ حاضر می نماید.

چه خوش گفت بزرگی: نماز تو بی تو، بهتر است از هزار نماز تو با تو؛ زیرا که حقیقت نماز برای کسی آشکار می گردد که از خودی خود رها یافته و به حق ﷻ فانی گشته است. پس سالکان طریقت و شاه بازان میدان شریعت به وسیله نماز آن قدر ترقی می کنند که از بیان و برهان بیرون است.

هر که را از خود به کلی وافر<sup>۲</sup> است نامدش درّی از آن دریا به دست

همانطور که مبتدی در بدایت حال، به وسیله ذکر و فکر ترقی می کند، ترقی و عروج منتهی نیز به وسیله نماز است و نهایت مرتبه عبادت سالکان اهل کمال، نماز با نیاز است. ای عزیز! اگرچه در ابتدای حال، ولوله شوق و ذوق در مقامات و واردات

---

۱. غیبت عبارت است از غیبت دل از حالات مخلوق؛ چرا که حسن او مشغول به چیزهایی است که به او وارد می شود، پس گاهی از غیر خود غایب می شود و گاهی از غیر و نفس خویش و نیز به شرطی که آن چیزهایی که او دریافته است با عزیمت باشد پس گاهی طول می کشد و گاهی کوتاه و گاهی نیز این غیبت دوام دارد.

۲. هر که به طور دائم به دنبال مرادهای نفس خود است و هدف او مقاصد نفسانی اوست، چه زمانی به مرتبه فنا و بقا می رسد و چه وقت، آن درّ را که کنایه از وجود موهوب است که در مقام بقا بالله برایش داده می شود به دست می آورد و یا اینکه مراد از درّ ذات حق است و از برای واضح شدن این موضوع چه زیبا فرموده عارف حقّانی، خواجه عبدالله انصاری: هر که تو را شناخت جان را چه کند، فرزند و عیال و خانمان را چه کند، دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی، دیوانه تو هر دو جهان را چه کند.

و کشف و کرامات غلبه می کند؛ لیکن نهایت کار منتهیان - که از تلوین به مقام تمکین رسیده اند - به غیر از نماز هیچ امری نیست.

حضرت رسول اکرم ﷺ هرگاه می خواستند به خلوتخانه وحدانیت درآیند، می فرمودند: «أَرْحَنَّا يَا بَلَالُ بِالصَّلَاةِ»<sup>۱</sup> و به وسیله نماز، دولت اتصال و وصال ایزد متعال که در شب معراج برای ایشان میسر شده بود، در عالم دنیا می یافتند.

صاحب کشف المحجوب - قدس سره - گفت: سرور عالمیان ﷺ در شب معراج به جناب اقدس الهی التماس کرد: «خداوندا! مرا در سرای بلای دنیا در بند طبع و هوا میفکن» فرمان آمد که حکم ما چنین است که برای برپایی شرع باز گردی تا آنچه تو را اینجا دادیم، آنجا نیز بدهیم. وقتی آن حضرت ﷺ به عالم دنیا باز گشتند، هرگاه دل مبارک، مشتاق آن مقام معلّا می شد، می فرمودند: «أَرْحَنَّا يَا بَلَالُ بِالصَّلَاةِ» و به وسیله نماز به آن دولت می رسید! پس برای تابعان کامل آن حضرت ﷺ که از خوان احسان آن حضرت ﷺ بهره تام یافته و در همه امور به متابعت و محبت آن سرور ﷺ محو شده اند، در نماز نیز از آن دولت به قدر محبت و استعدادشان، بهره مندی و فیض یابی است.

ای عزیز! متابعت از آن حضرت ﷺ نعمتی عظمی و دولتی کبری است. همه مقامات و کمالات و حالات و درجاتی که برای سالکان حاصل شده، به برکت

---

۱. آسایش بده ما را ای بلال به نماز. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۹۶.

متابعت از آن حضرت ﷺ است؛ هر چیزی که سبب حصول مقصود باشد، به هیچ وجه در آن سستی نمی گردد<sup>۱</sup>.

هر سعادت‌مندی که ظاهر و باطن خود را به اخلاق محمدی ﷺ آراسته سازد، صاحب ذات متعالی، درجات و صفات عالیّه و منظور نظر الهی می گردد و به اندازه محبت و متابعتش از آن حضرت ﷺ از کمالات و حالات بهره‌مند می شود و موصوف به صفات کمال می گردد. اگر می خواهی که به این مقام علیا مشرف شوی، از آن حضرت ﷺ پیروی کن و آینه وجود محمدی ﷺ را از مشهود حضرت احدیت بدان؛ همچون سالک سعادت‌مندی که در متابعت آن حضرت ﷺ ثابت قدم باشد و خلعت از اوصاف آن حضرت ﷺ بپوشد، پس او را نایب آن حضرت ﷺ گردانند و تاج خلافت بر سر وی نهند. نور او همچون نور آفتابی است که به عالم روشنایی می بخشد و قیام عالم و عالمیان به ذات با برکت اوست. اما کسی را به این منصب سرافراز سازند که جامع همه مراتب شریعت و طریقت و حقیقت باشد.

شریعت آن است که بر امر و نهی و سنت رسول الله ﷺ استقامت ورزد و طریقت گردش صفات است به حکم «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> و حقیقت خالی کردن باطن از غیر حق و خلاص شدن از بند خودی خود است. اما سالکی که در مقام سکر باشد و به دلیل غلبه آن، در امور شریعت کوتاهی نماید، هرگز لایق خلافت نیست؛ چون

---

۱. مقصد این است که متابعت آن حضرت ﷺ سبب حصول مقصود است؛ پس چیزی که سبب حصول مقصود باشد به هیچ وجه در آن سستی و سهل انگاری نمی شود و همچنین اولیاء و دوستان حق ﷺ ما را به متابعت آن حضرت ﷺ توصیه کرده‌اند.

۲. با اخلاق شنوید به اخلاق خدا. شرح کتاب التوحید من صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۶.



صحو<sup>۱</sup> را بر سکر<sup>۲</sup> ترجیح می دهند؛ از این رو، از سالکان این مقام، حق شریعت آن طور که شایسته است ادا نمی شود.

نقل است که پیر بسطامی - قدس سره - گفت: وقتی که عروج کردم، مرا به آسمان ها بردند و بهشت و دوزخ را به من نشان دادند. به هیچ چیز نگاه نکردم تا مرا از حجاب ها گذرانیدند. پس همانند مرغی گشتم و در هوا می پریدم تا به میدان احدیت مشرف شدم. وقتی نگاه کردم، گفتم: بار خدایا! با منی ولی من به درگاه تو راه ندارم و مرا از خود نجاتی نیست! پس چه باید بکنم؟! فرمان آمد که ای بایزید! خلاصی تو از تو، در متابعت از دوست من است. دیده ات را از خاک قدم او سرمه کن و بر متابعت از او ملازمت نمایی تا آنچه می خواهی بیابی. پس هر کس را حق تعالی بخواهد که به درجه کمال و تکمیل برساند، به فضل خود، او را خود تربیت می فرماید و به سوی خود هدایت می کند.

---

۱. صحو عبارت از برگشت کردن کار و مهذب ساختن اقوام خویش است و چون سکر و صحو مشیر می باشند پس هر کس که سکر او به حق باشد صحو او نیز به حق است و هر کس که سکر وی مخلوط به حظ و بهره باشد، صحو او نیز همراه حظ و بهره است. سالک در حالت صحو خود، مشاهده علم می کند و کسی که هر چیز را به مستقر آن برگرداند، پس او بیدار است و صحو برای مکاشفان حقیقت غیب هاست.

۲. سکر عبارت از غیبت و بی خودی است که به سبب وارد قوی حاصل می شود. پس صاحب سکر از نظر بی خودی از صاحب غیبت قوی تر است و سکر، تحریک و اهتزاز روح و هیجان دل است و آن برای صاحبان وجد و وجود حاصل می شود نه برای اهل رغب و خوف و رجا. هرگاه صاحب سکر در حالت خود صادق و محقق باشد، پس در سکر خود محفوظ است و سکر و صحو مشیرند به سوی جدایی شان از همدیگر. هرگاه سکر از سلطان حقیقت ظاهر گردد، معلوم می شود که صفت بنده، هلاکت و قهر است؛ چنانچه حضرت موسی (علیه السلام) با رسالت خود بی هوش بر زمین افتاد و کوه با صلابت و سختی خود تکه تکه شد. همچنین سکر هیجان دل نزد معارضه ذکر محبوب است؛ بنابراین سکر مرتبه ای برای ارباب قلوب می باشد.

جمعی که خواهان سعادت‌اند، در ادای حقوق شرع بسیار می‌کوشند و با وجود حصول کمالات معنوی، دست از وسایل بر نمی‌دارند؛ حق تعالی نور دل‌های ایشان را به نور جمال منور می‌گرداند و به مقام اعلیٰ علیین می‌رساند.

ای عزیز! تا زمانی که محبت آن حضرت ﷺ غالب نیاید و صفات سالک به صفات آن حضرت ﷺ فانی نگردد و از خود رهایی و به حق آشنا نشود، مقام فناء فی الله، که نهایت مقام عاشقان و مقصد سالکان است، میسر نمی‌گردد؛ زیرا حصول درجه فناء فی الله موقوف بر حصول درجه فناء فی الرسول است و فناء فی الرسول وقتی حاصل می‌شود که همه اوصاف و اخلاق آن حضرت ﷺ در وی موجود باشد و همه اعمال، حرکات و سکانات، عادات، ریاضات و عبادات وی، به روش آن حضرت ﷺ باشد.

چون حقیقت نوع انسان در لطافت، حکم باد و آب را دارد، در هر رنگ و صفتی که آمیزد، به همان رنگ و صفت می‌شود. پس کمال سعادت جز این نیست که حقیقتاً بنده، خود را به رنگ و صفت حبیب خود گرداند تا به وسیله آن به مقصد اقصی و به مطلب اعلیٰ برسد؛ زیرا اعمال آن حضرت ﷺ، همه مقبول و محبوب درگاه الهی است؛ دانستن آن و عمل کردن بدان برای سالک از جمله واجبات است. گزیده‌ای از اوصاف شریف و عادات لطیف وی ﷺ که از کتب معتبر به دست آمده است، به طور خلاصه بیان خواهد شد.

## فصل دوم

### در بیان عشق و محبت<sup>۱</sup> و درد و سوز

روزی جمعی از عرفای آن زمان، به زیارت مولانای رومی - قدس سره - رفتند و از حضرت مولانا درباره این حدیث طویلی که رسول خدا ﷺ از خداوند حکایت کردند، سؤال نمودند: «ای احمد ﷺ نزد من شرابی برای اولیاست که وقتی آن را بنوشند، بی خود شوند؛ وقتی بی خود شوند، خوش وقت می شوند؛ وقتی خوش وقت شدند، به وجد می آیند؛ وقتی که به وجد آمدند، شاد می شوند؛ وقتی که

---

۱. پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ آثَرَ مَحَبَّةَ اللَّهِ عَلَى مَحَبَّةِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى مُؤَوَّثَةَ النَّاسِ» «هر کس محبت خدای تعالی را بر محبت مردم ترجیح دهد، خداوند او را از زحمات مردم کفایت می کند.» (کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۹۰) محبت در لغت به معنی مودت و دوستی است و در اصطلاح اهل حقیقت، محبت خدای تعالی برای بنده، کثرت انعام بر او و احسان به او با قریب ساختنش و عطا کردن احوال رفیع و مقامات عالی به اوست. در اصطلاح اهل علم، محبت اراده می باشد و اراده عزوجل، صفت واحده است، اما همین صفت به دلیل اختلاف متعلقات آن، مختلف است و مطابق تفاوت متعلقات، نامهای آن نیز متفاوت است. پس هرگاه این صفت به عقوبت تعلق گیرد، غضب نامیده می شود و هرگاه به نعمت ها تعلق گیرد، رحمت نامیده می شود و هر وقت به نعمت مخصوصی تعلق گیرد، محبت نامیده می شود. بعضی گفته اند که محبت یک حالت است و با جفا کردن، کم و با نیکی کردن زیاد نمی شود. نیز گفته اند که محبت آتش در قلب است که هر آنچه غیر از محبوب باشد را می سوزاند. همچنین گفته اند که محبت مالک کردن خدای تعالی بر هستی خود و ترجیح دادن خداوند بر نفس و اهل و مال خود است.

شاد شدند، خالص می شوند؛ وقتی که خالص شدند، واصل می شوند؛ وقتی که واصل شدند، متصل می شوند و وقتی که متصل شدند، فرقی بین من و آن‌ها نیست»<sup>۱</sup> چه سر است؟ حضرت مولانای رومی فرمودند: وقتی حضرت محمد ﷺ به قرب قاب قوسین او ادنی مشرف شدند، جمال و جلال حضرت احدیت ﷺ را به دیده بصیرت دیدند.

شد مدد نور بصر نور دل      گشت بصیرت به بصر متصل

دید بصر که ز سمک تا سما      نیست بجز واجب ممکن نما

پس از کشف لطایف سبحانی و تحقیق رموز کنوز ربّانی از حضرت عزّت، دو جام جهان‌نما ظاهر شد، یکی پر از شیر و دیگری شراب خالص. حضرت رسول الله ﷺ به انتخاب یکی از این دو امر شد، فرمود: «شیر را اختیار کردم و شراب را برای سرآمدان امت خود پنهان نمودم»<sup>۲</sup>. چون آن زمان، ابتدای احکام<sup>۳</sup> قوانین شریعت و استحکام اساس اوامر طریقت بود، جام جهان‌نمای حقیقت را برای عارفان امت و خاصان ملت خویش محافظت فرمود و اکنون از بوی خوش آن شراب است که بعضی از اولیای اکمل، برخی اوقات بیخود می شوند و اسرار الهی را آشکار می کنند.

کدام باده نوشیده بود ازو ادهم      که مست وار شد از ملک و مملکت بیزار

چه سکر بود که آواز داد سبحانی      که گفت رمز انا الحق و رفت بر سر دار

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِكَايَةُ عَنِ اللَّهِ ﷻ: يَا أَحْمَدُ عِنْدِي شَرَابٌ لِلْأَوْلِيَاءِ. إِذَا شَرِبُوا سَكَرُوا وَإِذَا سَكَرُوا طَرِبُوا وَإِذَا طَرِبُوا وَجَدُوا وَإِذَا وَجَدُوا طَابُوا وَإِذَا طَابُوا خَلَصُوا وَإِذَا خَلَصُوا صَلُّوا وَإِذَا صَلُّوا اتَّصَلُوا وَإِذَا اتَّصَلُوا لَافَرَقَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ».

۲. «اخْتَرْتُ اللَّبَنَ وَاخْتَبَأْتُ الْخَمْرَ لِأَخْيَارِ أُمَّتِي».

۳. استوار کردن، محکم کردن.

همه به اتفاق، مولانا را تحسین کردند.

اگر بر عقل عالمیان ازین مستی چکد جرعه

نه عالم ماند نه آدم نه مخموری نه خود کامی

ای طالب صادق! بدان که مقصود از وجود آدمی و برتری او بر همه مخلوقات،

همین عشق است.

آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست      نابوده به که بودن او غیر عار نیست

در عشق باش که عشق است هرچه هست      بیکار بار عشق بر دوست بار نیست

چنان که گفته‌اند: غرض از خلقت بشر، محبت ربّ العالمین است.

ای دل به غیر عشق مکن شیوه ای هوس      کز آفرینش تو غرض عشق بود و بس

یعنی غرض حق تعالی از آفرینش آدم، ظهور عشق و محبت خودش بود.

غرض از عشق توام چاشنی درد و غم است      ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است

هست بر مانده حسن بسی نعمت ناز      آن عاشق زمیان همه درد و الم است

چیز دیگری که در آن جهان قدر و ارزشی دارد و بر تو لازم است، درد و

سوزست!

ذره ای درد خدا در دل تو را      بهتر از هر دو جهان حاصل تو را

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند      هر که را دردی نباشد او به درمان کی رسد

ای طالب صادق! بدان که عشق عبارت از آن میل و محبتی است که محب

نسبت به محبوب دارد و درد عبارت از آن سوز و المی است که از جدا شدن محبوب

در دل محب حاصل می‌شود.

قدسیان را عشق هست و درد نیست      درد را جز آدمی درخورد نیست  
 درد آمد خوش تر از ملک جهان      تا بخوانی مر خدا را در نهان  
 و عاشق به شخصی می گویند که لشکر عشق، همه رخت و تخت و هستی او را  
 به تاراج برده و زن و فرزند و هرچه مال اوست، همه را اسیر کرده باشد و او همچون  
 سوخته و ماتم زده مانده باشد.

گویی چه کسانند اسیران ره عشق      ماتم زده و سوخته و در بدری چند  
 ای طالب صادق! بدان که حضرت پیغمبر ﷺ می فرمایند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ  
 عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجْسِنَانِهِ»<sup>۱</sup>. وقتی دانستی که تو  
 در اصل پاک بوده‌ای و این همه آلائش و ناپاکی در اینجا برای تو حاصل شده است و  
 درین چاه تن که افتاده‌ای، گناه و عصیان بسیار کرده‌ای و آن‌ها بین تو و محبوب  
 حقیقی تو فاصله انداخته‌اند و سبب شده‌اند که راه فیض محبوب حقیقی بر تو بسته  
 شود و مدد فیض الهی هر زمان بر دل تو نرسد و به سبب دوری از محبوب حقیقی  
 است که این اوصاف برای تو حاصل شده و حجاب تو از محبوب حقیقی تو، این  
 گرفتاری‌ها و تعلقات را برای تو به وجود آورده است.

غافل مشو که مایه ظلمات غافلی است      با یاد دوست باش که جان را جلا دهد  
 پس برخیز و فرصت را غنیمت شمار، آتشی از عشق برافروز و این حجاب‌ها را  
 بسوزان.

۱. هر نوزادی بر سرشت اسلام متولد می‌شود، پس پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌کنند. مسند ابی داود الطیالسی،

آتشی از عشق در جان بر فروز  
سر به سر فکر عبارت را بسوز  
و خود را به آن جناب نزدیک ساز:

حیات خود چه کنم چون در آن جناب نیم  
به هجر چند زیم قابل عذاب نیم  
چون حجاب های بسیاری در دنیا برای تو حاصل شده و مناسبتی بین تو و آن  
جناب باقی نمانده است؛ از این رو حق تعالی از کمال شفقتی که به تو دارد، عشق را  
فرستاد تا دست در روی زنی.

خدای عشق فرستاد تا در او پیچیم  
که نیست لایق پیچش ملک تعالی را  
تا حجاب ها را از بین ببرد و تو را به محبوب حقیقی برساند.

عشق آن شعله است که چون بر فروخت  
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت  
چون حجاب ها بی نهایت غلیظ و بسیار شده است، با اندک آتشی نمی سوزد،  
پس مدتی طول می کشد که آتش محبت از ته دل شعله ور شود و همه حجاب ها را  
بسوزاند و وصل محبوب حقیقی میسر شود.

تا در نرنی بهر چه داری آتش  
هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش  
به تدریج همه چیز را می سوزاند و به جایی می رسد که از نام و نشان وجود و  
هستی، چیزی در تو باقی نمی ماند و تو نیز نمایی و تا ذره ای از وجود باقی است، در  
بوته عشق گذاخته می شود، فقط عشق می ماند و بس. نهایت سیر تو تا اینجا است و  
تو به گمان خود رسیدی.

کمال عشق را پروانه دارد  
که غیر از سوختن پروا ندارد

چون تو قطره‌ای از دریای حقیقت عشق بودی و به حقیقت خود واصل شدی،

این زمان عشق، تو شدی!

آب کوزه چون در آب جو شود      محو می گردد در او چون او شود

وصف او فانی و ذاتش با بقا      زین سبب نه کم شود نه با بقا

در این مقام، زبان حال تو این ترنم می سراید:

من عشقم و عشق من چه پرسی      جانم همگی ز تن چه پرسی

سر تا پای محو یارم      این است سخن سخن چه پرسی

از پرتو آفتاب حسنش      کارم همه شد حسن چه پرسی

دیگر بدان که محبّ به کسی می گویند که به آتش محبّت محبوب سوخته و به

جایی رسیده باشد که هیچ چیز از نام و نشان وجود و هستی، در وی باقی نمانده

باشد و به جای آن، عشق آمده باشد و بر دل او نشسته و همه وجود او شده باشد<sup>۱</sup>.

زبان حال او، درین زمان این بیت می سراید:

عشق آمد و شد چو خونم اندر درگ و پوست      تا کرد مرا تهی ز من و پر کرد ز دوست

اجزای وجودم همگی دوست گرفت      نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

ای طالب صادق! بدان که رسیدن به این سعادت به وسیله فکر و ذکر و طاعت و

عبادت، بسیار مشکل است؛ مگر با آتش محبّت که سوزنده همه حجاب هاست!

آتشی از عشق در جان بر فروز      سر به سر فکر عبارت را بسوز

بدان که دین و ملت عشق، سوختن و گداختن همه تعلّق‌ها و گرفتاری هاست.

---

۱. یعنی از خود فانی و به حق باقی شده باشد. به طور خلاصه مقام بقا بالله را که بعد از فنا بالله است حاصل کرده باشد.



تعلّق حجاب است بی حاصلی      چو پیوندها بگسلی واصلی  
 عاشقان را شادمانی و غم اوست      مزد و کار اجرت و خدمت هم اوست  
 غیر معشوق ار تماشایی بود      عشق نبود هرزه سودایی بود  
 پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَ الطَّرِيقَةُ أَفْعَالِي وَ الْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي وَ الْمَعْرِفَةُ أَسْرَارِي»<sup>۱</sup>.

بنابراین مراد از شریعت<sup>۲</sup>، علم به راه است و مراد از طریقت، عمل در راه و مراد از حقیقت، نتیجه است که از عمل کردن به علم حاصل می شود. هرگاه سالک طریق به مقتضای علم، راه راست را دانست و به آن راه در آمد، آن رفتار در راه، عمل اوست در هر قدم که بر می دارد.

«مَنْ تَقَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا»<sup>۳</sup>. هر زمان قطره ای از شراب محبت بر کام جان او می چکانند و از مستی آن شراب، هر لحظه جان او را حالتی و کیفیتی می شود، مغلوب می گردد و در زمان بی خودی، نعره می کشد و فریاد می زند و گاهی گریه و زاری می کند و گاهی از کمال بی خودی اسرار و معارف الهی را فاش می کند؛ چرا که او در آن زمان مغلوب است. که گفته اند: مغلوب معذور است.

۱. شریعت، گفتار من و طریقت، کردار من و حقیقت، احوال من و معرفت، اسرار من است. مرقاة المفاتیح، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. بدان که طریقت و شریعت عین یکدیگرند و به اندازه سر مویی با یکدیگر تفاوت ندارند. فرق، اجمال و تفصیل است و استدلال و کشف. هر چه مخالف با شریعت است، مردود است و هر چیزی را که شریعت رد کند، پس آن بی دینی محسوب می شود و شریعت را به پا داشتن و طلب حقیقت کردن، کار مردان است.

۳. کسی که یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع (متر) به او نزدیک می شوم. مسند امام أحمد بن حنبل، ج ۱۶، ص ۵۳۰.

هر قدم که جلوتر می‌گذارد، شراب محبت را بیشتر بر کام جانش می‌چکانند،  
تا جایی که از غلبه آن شراب، آتش محبت از ته دلش شعله‌ور می‌شود و هرچه نشان  
غیر و غیریت است را می‌سوزاند و چیزی از نام و نشان وجود و هستی در وی باقی  
نمی‌ماند. نعره «هَلْ فِي الدَّارَيْنِ غَيْرِي»<sup>۱</sup> سر می‌دهد!

کجا غیر و غیری و کونقش غیر      سوی الله و الله ما فی الوجود

چنگ می‌گوید از زبان رباب      لیس فی الدار غیره موجود

و فریاد می‌زند: «لَيْسَ فِي جُيَّتِي سِوَى اللَّهِ»<sup>۲</sup> و این مقام عشق است.

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| عشق آن شعله‌است کو چون بفروخت | هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت  |
| تیغ لا در قتل غیر حق براند    | در نگر زان پس ز بعد لا چه ماند |
| ماند الا الله باقی جمله رفت   | شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت    |
| شاد باش ای عشق خوش سودای ما   | ای طبیب جمله علّت های ما       |
| آتشی از عشق بر جان بفروز      | سر به سر فکر عبارت را بسوز     |
| موسیا آداب دانان دیگرند       | سوخته جان و روانان دیگرند      |
| تو ز سرمستان قلاووزی مجو      | جامه چاکان را چه فرمایی رفو    |
| عاشقان را هر نفس سوزیدن نیست  | برده ویران خراج و عشر نیست     |

مذهب عشق از همه دین‌ها جداست

عاشقان را مذهب و ملت خداست

۱. آیا در دارین کسی جز من وجود دارد.

۲. نیست در لباس من مگر خدا.

نهایت سیرِ الی الله تا اینجا است.

بنده بود اینجا رسید و شاه شد رهبر و رهرو نماند و راه شد

اینجا دیگر رفتار نیست. پس از آن سیرِ فی الله است؛ این مقام، مقام کشش است!

در کشش افی‌روش گم گرددت کم بود یک قطره قلزم گرددت

گر کششی است ناگهان تا نبوی به خود گمان

پیک قبول ماست آن کان سوی مات می کشد

باش زبون هر فره تا بگشایدت گره

درد گزین که درد به کان به دوات می کشد

این سیر را نهایی نیست؛ چرا که سیر در بی نهایت است و سیر در بی نهایت را

نهایی نمی‌باشد.

شراب شوق می‌نوشم به گرد یار می‌گردم

سخن مستانه می‌گویم ولی هوشیار می‌گردم

.....

ای دوست دلم را هوس باده حمراست زان باده حمرا که در آن نور تجلی است

مستان خرابیم سر از پای ندانیم این جبر وجودی همه از جودت صهباست

خواهی لقبش خضر کنی خواه مسیحا عشق است بهر حال که آن محیی موتی است

ای خواجه اگر معرفتی نیست محال است هر معرفتی هست نصیب دل دانا است

تا کی به لب جوی ز حیرت زدگانی از جوی گذر کن که درین سوی تماشا است

از عشق جهان گیر که عالم همه مستند      گر زهد و سلامت طلبی مایه سوداست

قاسم ز سر کوی تو هرگز نرود دور

چون نور تجلی ز جبین تو هویداست

.....

|                                      |                                      |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| به قدر جام بود شور و حالت مستان      | هزار جان گرامی فدای رطل گران         |
| گر چه طاقت رطل گران به وسع تو نیست   | ز دست ساقی باقی پیاله ای بستان       |
| از آن شراب که مدهوش اوست مُلک و ملک  | از آن شراب که مست است از زمین و زمان |
| از آن شراب که مرهون اوست جان خرد     | از آن شراب که موقوف اوست امن و امان  |
| از آن شراب که سلطان خورد شود درویش   | از آن شراب که درویش را کند سلطان     |
| از آن شراب که ناهید را به رقص آورد   | از آن شراب که کند آفتاب را رخشان     |
| از آن شراب که پیران از آن جوان گردند | از آن شراب که جوان را کند جوان جوان  |
| زهی شراب و زهی شورش و زهی مستی       | زهی عطا و زهی منت و زهی احسان        |
| ز شرب عشق تو مستم همچو آتش نی        | زهی حرارت باده زهی حلاوت جان         |
| ز سکر آب شدیم بس شراب ناب شدیم       | شراب خانه شدیم هر چه خوانیم می خوان  |

ز قاسمی نظر لطف خویش باز مگیر

که قاسمی ز تو دارد حیات جاویدان

## فصل سوم

### اذکار طریقه نقشبندیه

ای طالب صادق! بدان که اشتغال طریقه نقشبندیه مجددیه، آنچه معمول شاه غلام علی احمدی رحمته الله است عبارت اند از: هفت ذاکره یعنی قلب، روح، سر، خفی، اخفی، نفس و ذکر سلطان؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»<sup>۱</sup>. نیز فرمودند: «إِنَّ فِي جَسَدِ ابْنِ آدَمَ مُضْغَةً وَفِي الْمُضْغَةِ فُؤَادًا وَفِي الْفُؤَادِ قَلْبًا وَفِي الْقَلْبِ رُوحًا وَفِي الرُّوحِ سِرًّا وَفِي السِّرِّ خَفِيًّا وَفِي الْخَفِيِّ أَخْفَى وَفِي

---

۱. به درستی که در بدن انسان پاره گوشتی است که اگر آن پاره گوشت اصلاح شود، همه بدن اصلاح می شود و اگر آن فاسد شود، همه

بدن فاسد می شود. آگاه باشید که آن، قلب است. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۱۹.

مقصود از سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب، دور کردن آفات معنوی و امراض قلبی است که آیه کریمه ﴿فِي قُلُوبِهِمْ

مَرَضٌ﴾ «در قلب هایشان بیماری است» (بقره/ ۱۰) اشاره به آن است تا حقیقت ایمان متحقق شود و با وجود این آفات، اگر ایمان

است، بر حسب ظاهر است و بس؛ زیرا نفس امّاره بر خلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود اصرار دارد.

الْأَخْفَى نُورًا وَفِي النُّورِ هُوَ<sup>۱</sup>؛ یعنی تجلی ذاتی دائمی بی پرده اسماء و صفات بر سالک می آید.

از دیگر اشتغالات این طریقه، نفی و اثبات و هفت مراقبه، یعنی وقوف قلبی، مراقبه احدیت، فنای قلب، فنای روح، فنای سر، فنای خفی و فنای اخفی و هفت مقام، یعنی ولایت صغری، ولایت کبری، محبت، محبت ثانی، قوس، مسمی فی الظاهر و مسمی فی الباطن و سه کمال، یعنی کمالات نبوت، رسالت و اولوالعزم و چهار حقیقت الهی، یعنی حقیقت کعبه، حقیقت قرآن، حقیقت نماز و حقیقت معبود صرف و چهار حقیقت انبیا، یعنی حقیقت ابراهیمی، حقیقت موسوی، حقیقت محمدی و حقیقت احمدی و حب صرف ذاتیه لاتعین و قیومیت و سیف قاطع است. ان شاء الله تعالی هر مقام به تفصیل در جای خود ذکر خواهد شد.

بدان که حضرت مجدد الف ثانی رحمته الله و تابعان ایشان به تحقیق فرمودند که انسان مرکب از ده لطیفه است: پنج لطیفه از عالم امر و پنج لطیفه از عالم خلق. لطایف عالم امر عبارتند از: قلب، روح، سر، خفی و اخفی و لطایف عالم خلق، لطیفه نفس و عناصر اربعه اند. عالم امر، آن است که به مجرد کُن، به وجود آمده و عالم خلق به تدریج آفریده شده و دایره امکان، متضمن این دو عالم است؛ نیم دایره امکان از عرش تا ثری و نیم دیگر آن، بالای عرش و عالم خلق، زیر عرش است.

---

۱. به درستی که در بدن فرزند آدم پاره گوشتی است و در پاره گوشت، دل و در دل، قلب و در قلب، روح و در روح، سر و در سر، خفی و در خفی، اخفی و در اخفی، نور و در نور، هو (خدا) است.

وقتی الله جلّ جلاله جسم انسان را آفرید، لطایف عالم امر را به چند موضع از جسم انسان تعلّق و تعشّق بخشید: قلب را زیر سینه چپ به فاصله دو انگشت مایل به پهلوی، روح را زیر سینه راست به فاصله دو انگشت مایل به پهلوی، سر را برابر قلب به فاصله دو انگشت به طرف سینه، خفی را برابر روح به فاصله دو انگشت به طرف سینه و اخفی را در وسط سینه تعلّق بخشید که این لطایف، خود و اصل خود را، که انوار مجرد بوده است، فراموش کردند و به این پیکر جسمانی و ظلمانی در ساختند و تعشّق خود را به این ظلمتکده باختند.

بدان که فنا و بقای لطایف خمسة عالم امر و عالم خلق و شرح انوار و اسرار و تجلیات و ظهورات و مسکن و مأوی آنها، شغل باطنی بزرگان این طریقه علیه است که بر چند قسم است، اوّل ذکر قلبی است و این ذکر به طریق تعلیم از جناب سرور عالمیان علیه به حضرت ابوبکر صدیق علیه رسیده؛ به این معنی که سر حلقه دایره ولایت محمدی است - علی اربابها الصلوة والسلام والتّحیّة.

در تفسیر سورة تین در بحر الحقایق به زبان اشاره آمده که چهار قسم شجره است؛ شجره تین، قلب علیه است که ثمره مثمره علوم است و شجره زیتون، روح که روشنی چراغ دل است و طور سینین، سرّ معلی که محلّ تجلّی الهی است و بلد امین، خفی که محل امن و امان از هجوم آفات و تعلّقات اکوان است. این چهار لطیفه با این آیه شریفه ثابت شده و لطیفه اخفی با این حدیث قدسی ثابت شده است: «وَفِي الْأَخْفَى أَنَا».

## ذکر اسم ذات

اسم مبارک الله ﷻ را بر قلب داشته، بی چون و بی چگونه خواهد که مقصود، مسمی (ذات الله) است و هیچ صفتی را با آن ملاحظه نکند تا از ذروه<sup>۱</sup> ذات به حسیض<sup>۲</sup> صفات فرود نیاید و از تنزیه به تشبیه نگراید، با تکلف یا بی تکلف ذکر گوید. حرکت قلب، شرط نیست که باشد یا نباشد.

بدان که سالک در طریقه نقشبندیه مجددیه اول بر قلب، ذکر الله می گوید.

اما قلب<sup>۳</sup>: خداوند ﷻ می فرماید: ﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾.

همچنین فرمود: ﴿فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ﴾<sup>۴</sup> و نیز: ﴿فَسْأَلُوا

أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۵</sup>. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «يَا عَلِيُّ لَا تَقُومُ

السَّاعَةَ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَىٰ أَنْ يُقَالَ اللَّهُ»<sup>۶</sup>.

---

۱. اوج، جای بلند مانند قلّه کوه.

۲. نقطه مقابل اوج، پایین کوه.

۳. قلب را به آن سبب قلب می گویند که در بدن بر عکس گذاشته شده است و در حالت مقلوب است و از یک حال به حال دیگر مبدل می شود؛ چرا که قلب مبدأ و آغاز و منشأ حرکات بدن و اراده نفسانی است. پس اگر از قلب اراده نیک صادر شود، بدن به سوی آن نیکی حرکت می کند و اگر از آن اراده زشت صادر شود، بدن به سوی آن اراده بد و زشت حرکت می کند؛ بنابراین دل و قلب، مانند پادشاه و آمرند و دیگر اعضای بدن، مانند ملت و رعیت می باشند و رعیت و ملت با صلاحیت پادشاه، صالح و با فساد پادشاه، فاسد می گردند. مرکز دل پاره گوشت صنوبری است که محل معرفت الهی و محبت و صبر است؛ سالک هر وقت خدای تعالی را ذکر کند، در این پاره گوشت صنوبری اثر ذکر منتشر می شود و وسوسه های شیطان دور می گردد؛ چرا که قلب هرگاه تیره شود، شیطان در طمع می افتد و به او نزدیک می گردد و برای ذکر نوری است که شیطان از آن نور پرهیز می کند؛ مانند پرهیز کردن ما از آتش. طریقه الراشدین، فصل پنجم، ص ۲۳۱.

۴. آن گروه، خدای تعالی در قلب های آنان ایمان را فرض کرد. مجادله/۲۲.

۵. خدا را در حالت ایستاده و نشسته و به پهلوهای خود در حالت غلطیده یاد کنید. نسا، ۱۰۳.

۶. از اهل ذکر بپرسید، اگر شما نمی دانید. نحل/۴۳.

۷. یا علی! قیامت بر روی زمین برپا نمی شود، تا وقتی که الله ﷻ ذکر شود. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۱.



اما روح<sup>۱</sup>: خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾.<sup>۲</sup>  
 اما سر<sup>۳</sup>: خداوند متعال می فرماید: ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْسِرَّ وَخَفَى﴾.<sup>۴</sup>  
 اما خفی<sup>۵</sup>: رسول خدا ﷺ فرمود: «الذِّكْرُ الَّذِي لَا تَسْمَعُهُ الْمَلَائِكَةُ يَزِيدُ عَلَى  
 الذِّكْرِ الَّذِي تَسْمَعُهُ سَبْعِينَ ضِعْفًا».<sup>۶</sup>  
 و اخفی<sup>۷</sup>: خداوند متعال می فرماید: ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْسِرَّ وَخَفَى﴾.

۱. روح یک نور روحانی است که سبب و آلت حیات نفس است؛ برای اینکه حیات بدن، بدون روح ممکن نیست. روح یک لطیفه ربّانی است که ادراک کننده ساری و جاری است و در بدن و در کبد، به امانت گذاشته شده است. سالک هرگاه نام خدای تعالی را در آن محل ذکر کند اخلاق ناپسند نابود می شوند و صفات های نیک و شایسته غلبه می کنند. پس آن سالک جای نزول رحمت الهی می گردد و برای او بسط و سرور حاصل می شود. طریقه الراشدین، فصل پنجم، ص ۲۳۵.

۲. درباره روح از تو سؤال می کنند، بگو روح از امر پرورگار من است. اسراء/ ۸۵.

۳. سرّ، لطیفه ای ربّانی و دارای درک در طحال (سپرز) است؛ پس معدن آن طحال می باشد که جای مشاهده و خوبی و خوشی و خنده و غرور است و هرگاه سالک، خدای تعالی را در این محل ذکر کند، صفات رذیله او مانند خنده و غرور و خوشی به سبب نورانیت ذکر از او دور می شود و در وجود او صفات نیک و خوب، مانند مشاهده و گریه و عاجزی و پشیمانی بر گناه و کوتاهی، حاصل می گردد. پس به این سبب خدای تعالی این محل را از تمام بدن به لطیفه سر اختصاص داد. نزد اهل طریقت، سرّ لطیف تر از روح و روح، شریف تر از قلب است و می گویند که سرّها از دست بیگانگان آزاد شد گانند و لفظ سرّ بر چیزی گفته می شود که در میان بنده و حق تعالی در هر حال محفوظ و پوشیده است. می گویند: سینه های آزادگان قبر و صندوق اسرار می باشند. طریقه الراشدین، فصل پنجم، ص ۲۳۹.

۴. و خدا سرّ (پوشیده) و اخفی (نهایت پوشیده) را می داند. طه / ۷.

۵. خفی یک لطیفه ادراک کننده است که در زهره ودیعه گذاشته شده و مرکز و معدن آن زهره می باشد که جای حزن، خوف، گریه، خشم، غضب و سختی است. هرگاه سالک خدای تعالی را در آن محل ذکر کند، اخلاق زشت مانند خشم و غلظت و درشتی را مانند گرد و غبار پراکنده می گرداند و به زینت اخلاق نیکو مزین می گرداند؛ مانند اندوهگین شدن بر عدم اتیان فرمان الهی، ترس و هراس از عذاب او، گریه و زاری و پشیمانی بر عادات و کارهای ناپسند گذشته که موجب نارضایتی خدای تعالی هستند. به همین دلیل او تعالی این موضع را از میان سایر اعضای بدن به لطیفه خفی اختصاص داده است. طریقه الراشدین، فصل پنجم، ص ۲۳۹.

۶. آن ذکر را که ملایکه نمی شنوند، هفتاد برابر برتری دارد به ذکر که ملائکه می شنوند. فیض الغدیر، ج ۳، ص ۵۷۰.

۷. اخفی لطیفه ربّانی و ادراک کننده است که در هر دو پهلوی ودیعه گذاشته شده، پس موضع آن هر دو کلیه است و جای شهوت و جرات و دلیری و حرص می باشد. وقتی سالک ذکر خدای تعالی را در این محل جای می دهد، خداوند به سبب کثرت ذکر، همه صفات رذیله و ناقصه را مانند شهوت و غیر آن، به صفات حمیده و شایسته تبدیل می کند؛ آن چنان حمیده و شایسته که ضد رذیله است؛ به همین دلیل خدای تعالی این محل را از باقی بدن به لطیفه اخفی اختصاص داده است. طریقه الراشدین، فصل پنجم، ص ۲۳۹.

همچنین فرمودند: «الْخَفِيُّ مَا لَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَا نَفْسٌ فَتَعَجَّبُ فِيهِ»<sup>۱</sup>.  
 اما نفس<sup>۲</sup>: خداوند جلّ و علا می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجَعِيَ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾<sup>۳</sup>.

اما ذکر سلطان<sup>۴</sup>: همه وجود هر عضو و هر رگ و هر بن موی، ذکر و تالامکان  
 سیر می کند.

هر لطیفه دارای نوری متفاوت از نور دیگر لطیفه هاست؛ نور قلب، زرد و نور  
 روح، قرمز و نور سر، سفید و نور خفی، سیاه و نور اخفی، سبز و نور نفس،

۱. خفی چیزی است که هیچ فرشته و انسانی بر آن آگاه نمی شود و در آن تعجب است.

۲. نفس جسمی است خیلی لطیف، مانند لطافت هوا در اجزای بدن و مانند کره در شیر و روغن در بادام و کنجد. تصفیه نفس ممکن نیست مگر با تصفیه لطایف پنجگانه که از عالم امر است. نفس بر دو قسم است:

اول نفس انسانی که آن یک لطیفه ربانی است که مانند مروارید، یکتا و درخشنده است و در میان دماغ و در بین دو ابرو به ودیعه گذاشته شده است و این لطیفه های مشاهدۀ ذات های ثابتۀ مغیبه با جزئیات آن ها از روی کشف و ظهور توسط حواس باطنی بعد از تصفیه شدن پیش از فنا فی الله و قبل از تصفیه محل کبر و خشم و سختی و درشتی و ستم و خود خواهی است. خلاصه مرکز هر صفت رذیله و زشت است. دوم نفس حیوانی و آن یک لطیفه است که در پیکر بدن، که محل اخلاق و صفات رذیله است، به ودیعه گذاشته شده است. چنانچه روح لطیفه ای است که در قالب بدن، که محل و موضع عادات و صفات پسندیده و نیکوست، به ودیعه گذاشته شده است و مثال نفس و روح از اجسام لطیف، فرشتگان و شیطان می باشد. نفس دارای هفت صفت است: اما، لومه، ملهمه، مطمئن، راضیه، مرضیه و نفس عبودیت. برای کسب اطلاع بیشتر در این موضوع مراجعه کنید به کتاب طریقه الراشدین، فصل پنجم، ص ۲۸۱.

۳. ای نفس آرام گیرنده، به سوی پروردگار خود باز گرد، در حالی که خشنود هستی و خدا از تو خشنود است. فجر/ ۲۷ و ۲۸.

۴. سلطان اذکار: حامل این لطیفه، همه بدن است. از میان سر شروع به ذکر کند تا ذکر از همه اعضای بدن ظاهر شود. هرگاه ذکر بر همه بدن اثر کرد، بدن مانند دل، به ذکر مشغول می گردد، از فرق سر تا انگشتان پا. پس این لطیفه مشتمل بر لطایف چهارگانه است که از عالم خلق می باشند و آن عناصر چهارگانه اند که عبارت اند از: خاک، آب، هوا و آتش. هرگاه سالک خدای تعالی را در همه پیکر خود ذکر کند، در بدن او صفت ثابت حاصل می گردد و به سبب ذکر، عناصر چهارگانه به اخلاق و اوصاف شایسته متصف می شوند و از اخلاق و اوصاف رذیله پاک می گردند. طریقه الراشدین، فصل پنجم، ص ۲۸۹.

ابلق است و هر لطیفه زیر قدم یکی از انبیای اولوالعزم - علیهم السلام - واقع شده است.

### ذکر نفی و اثبات

پس از آن به طالب، ذکر نفی و اثبات را تلقین می فرمایند و روش آن، این است که نفس را زیر ناف حبس نماید، لفظ لا را از اینجا تا پیشانی برساند و اله را از اینجا تا به کتف راست بیاورد، سپس **الّا الله** را بر قلب بزند، به طوری که گذر آن بر لطایف افتد و اثر ذکر به همه جوارح و اعضا برسد و اگر حبس نفس ضرر دارد، بی حبس ذکر کند؛ زیرا حبس شرط نیست و معنی کلمه را در نظر داشته باشد که «نیست هیچ معبود و مقصودی به جز ذات پاک» و پس از چند بار ذکر، این لفظ را در دل بگوید: خداوندا مقصود من تویی و رضای تو، به من محبت و معرفت خود بده. این را بازگشت گویند.

ولی اگر نفس خود را حبس نماید، باید نفس را بر عدد فرد بگذارد، از این رو این ذکر را وقوف عددی گویند؛ زیرا بر سالک وقوف بر عدد لازم است. وقتی که نفس فرو گذارد، در آخرین ذکر باید لفظ محمد رسول الله را با آن جمع کند.

نزد حضرات مجددیه ملاحظه این ذکر، بر پنج قسم است: قسم اول، نفی اله باطل و اثبات معبود حقیقی **ﷻ** است: لا (نیست) اله (هیچ معبودی) **الّا الله** (جز ذات پاک). قسم دوم، نفی همه موجودات و اثبات واجب تعالی و تقدس است: لا (نیست) اله (هیچ موجودی) **الّا الله** (جز واجب الوجود **ﷻ**).

هرگاه این دو معنی، یعنی نفی اله باطل و همه موجودات و اثبات معبود حقیقی واجب الوجود تعالی حاصل شد، پس از آن به معنی سوّم پردازد و آن، نفی ممکن و اثبات واجب تعالی است: لا (نیست) اله (هیچ ممکن الوجودی) الا الله (جز واجب الوجود ﷻ). چون در این مقام به سالک حقیقت لا، به سبب ذکر الا الله ظهور می کند، لاجرم با گفتن الا الله اشاره اثبات را به حق کند.

پس از آن به معنی چهارم، یعنی نفی خود و اثبات واجب تعالی و تقدّس پردازد: لا (نیست) اله (هیچ موجودی) الا الله (جز واجب الوجود ﷻ) هرگاه به فضل خدای تعالی، سالک به حقیقت این معنی چهارم نیز دست یابد و از دقایق شرک به طور کلی برهد و در مرحله ﴿وَجَّهْتُ وَجْهِيَ﴾<sup>۱</sup> به احدیّت روی آورد، پس از آن به معنی پنجم مشغول شود: لا (نیست) اله (هیچ معبودی و مشهودی در غیب و شهادت) الا الله (جز موجود مطلق و مشهود بر حق بی شایبه حلول<sup>۲</sup> و اتحاد).

وقتی در این معنی، نفی همه موجودات در غیب و شهادت دست دهد و اثبات موجود مطلق و نفی غیریت حاصل آید، مراتب نفی و اثبات به پایان می رسد و سالک از کفر طریقت به اسلام حقیقی مشرف می گردد؛ نفس او از امارگی به اطمینان می رسد؛ از زمین معصیت هجرت می کند و عاریت و امانت به اهل آن می سپارد؛ از خودی و منی و تکبر و تجبر که در نهاد او گذاشته شده است، نجات می یابد و با خطاب این آیه کریمه: ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجَعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً

۱. انعام/ ۷۹.

۲. یعنی سریان حوادث در ذات حق ﷻ.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿ کرامت می یابد؛ از مقام خود عروج می کند و به سوی تخت صدر جلوس می فرماید و به مقام قرب الهی ﷻ دست می یابد.

بدان که نشانه فناى نفس این است که وجود شخص همچون جماد بی حس و حرکت، به نظرش می آید و علم حضورش نیز رو به نابودی می رود. نشانه لطیفه آب این است که سالک، در واقعه<sup>۱</sup> نهرهای جاری و آب های روان و دریا های بیکران می بیند و باغ های پر درخت و بوستان های پر میوه به نظرش می آید. نشانه فناى لطیفه باد این است که خود را در واقعه، مثل جانوران بال دار می بیند که در هوا پرواز می کند و دو بال برای پرواز به سوی عالم قدس برایش آشکار می شود و سیر اسم ظاهر و اسم باطن، یعنی صفت علم و اسم علیم هر دو نصیب او می گردد.

نشانه فناى لطیفه آتش این است که چراغ های روشن و مشعل های عظیم و خرمن های آتش در بین آسمان و زمین به نظرش می آید؛ چنانچه گفته اند:

در ره عشق تو هر گام دو صد آتش است

چون نسوزم که مرا در جمله اعضا آتش است  
نشانه فناى لطیفه خاک این است که سطح زمین همچون دایره پرگاری به نظر سالک می آید و آنچه بر روی زمین حادث می شود، از نظر باطن او مخفی نمی ماند. مولوی - قدس سره العزیز - در مثنوی فرمود:

بی شکاف روزن دیوارها      مطلق باشند بر اسرارها

---

۱. واقعه در اصطلاح صوفیه، چیزی است که بر قلب وارد شود به هر طریق که باشد، خواه در بیداری و خواه در خواب؛ اما تعطل حواس ضروری است. واقعه به معنی کشف هم است.

بلکه پیش از زادن تو سال ها دیده باشندت به چندین حال ها  
عارفان که جام حق نوشیده اند رازها دانسته اند پوشیده اند

فناي نفس در مقام ولايت كبرى به حصول مي پيوند و فناي آب، باد و آتش در  
مقام ولايت عليا، كه مسمي به اسم باطن است، موجود مي شوند و فناي خاك در مقام  
كمالات نبوت سالك حاصل مي شود، و الله اعلم بالصواب.

**فايده:** از جمله مكتوبات محبوب سبحاني، مجدّد الف ثاني عليه السلام: مقامات به  
طور خلاصه بيان خواهد شد؛ اگرچه بيان آن نزديك است، ولي حصول آن دور است؛  
مثلاً گفته شده است كه لطايف پنجگانه عالم امر را بپيمايد و در اصول آن سير كند.  
دايره امكان در زير عبارت سير الي الله به طور كامل شرح داده شده است. مدت  
زمان حصول اين سير را به طور تقريبي، پنجاه هزار سال راه گفته اند. آيه كريمه:  
﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾<sup>۱</sup> به  
اين معني اشاره دارد. جذب و عنايت خداوند جل جلاله نزديك است كه كار اين مدت  
مديد به طرفه العين<sup>۲</sup> ميسر سازد.

با كريمان كارها دشوار نيست<sup>۳</sup>

اکنون به بيان مقامات مجدّديه كه حضرت پير دستگير به نويسنده تلقين  
فرموده اند، مي پردازم و هر مقام را به طور جداگانه در يك فصل شرح مي دهم.

۱. ملايکه و روح به سوی او عروج می کند در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است. معارج/۴.

۲. يك چشم به هم زدن.

۳. مكتوبات حضرت امام ربّاني، دفتر اول، حصّه چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص ۷۷.

## فصل چهارم

### در بیان مراقبت دایره امکان

اولین چیزی که برای سالک کشف می شود، دایره امکان است و مراقبه احدیّت در این دایره حاصل می شود. مراقبه عبارت از انتظار فیض از مبدأ فیاض و ملاحظه وارد شدن آن بر مورد خود است؛ فیضی که از حضرت ذات بر لطیفه ای از لطایف سالک وارد می شود، آن را مورد فیض می گویند. مراقبه از باب مفاعله و به معنی یک بار دیگر، انتظار کشیدن است. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْظُرُ عَلَى قَلْبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ سِتِّينَ مَرَّةً»<sup>۱</sup>. همچنین فرمودند: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً»<sup>۲</sup>.

از شیخ الاسلام درباره این حدیث سؤال کردند، شیخ گفت: یک ساعت فکر کردن در نیستی خود و حضور و آگاهی حق تعالی، از عبادت شصت سال که همراه با فکر کردن در هستی خود و غفلت از حق تعالی باشد، بهتر است.

---

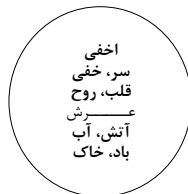
۱. به درستی که خداوند متعال بر قلب هر مرد و زن مؤمن، در هر شبانه روز، ۳۶۰ مرتبه نگاه می کند.

۲. یک ساعت فکر کردن، بهتر از شصت سال عبادت است. مرعاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۲۲۷.

رسول اکرم ﷺ با حکایت از خداوند متعال فرمودند: «مَنْ ذَكَرَنِي لَمْ يَشْهَدْنِي وَمَنْ شَهِدَنِي لَمْ يَذْكُرْنِي» «کسی که مرا ذکر کند، چون متوجه ذکر است مرا مشاهده نمی کند<sup>۱</sup> و کسی که مرا با جلال و جمالم مشاهده نماید، مرا ذکر نمی کند؛ چون به میدان مراقبه رسیده و همه قلبش را حضور مع الله فرا گرفته است که همانا مقصود از ذکر، به یاد بودن مذکور یعنی الله ﷻ است. وقتی این سعادت میسر گردد، سالک به ترقیات عالی نایل می شود».

جزیاد توام از دل ناشاد برفت وز سینه هوای گل و شمشاد برفت  
مستغرق ذکر تو چنانم که مگر در ذکر توام ذکر تو از یاد برفت  
رسول اکرم ﷺ فرمودند: «ذَرَّةٌ مِنْ أَعْمَالِ الْقُلُوبِ أَفْضَلُ مِنْ جِبَالِ أَعْمَالِ الْجَوَارِحِ»<sup>۲</sup>.

ابن مسعود و انس رضی الله عنهما روایت کرده اند: «الْإِيمَانُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ: تِسْعَةٌ مِنْهَا الْمُرَاقَبَةُ وَ وَاحِدَةٌ مِنْهَا سَائِرُ الْعِبَادَاتِ»<sup>۳</sup>. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مَنْ عَرَفَ رَبَّهُ سَقَطَ لِسَانُهُ»<sup>۴</sup>.



شکل دایره بدین گونه است: نصف بالای این دایره،

از عالم امر و نصف پایین آن، از عالم خلق است.

۱. هنگامی که عظمت و کبریایی و حضور حق ﷻ بر قلب ظهور کند، سالک چنان مغلوب عظمت و کبریایی حق ﷻ شود که جرأت تکرار نام حق ﷻ را ندارد.

۲. ذره ای از اعمال قلب ها، بهتر از کوه ها اعمال جوارح است. البحرالمديد فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، ص ۱۲۴.

۳. ایمان ده جزء دارد که نه جزء آن، مراقبه و یک جزء آن، سایر عبادات است.

۴. کسی که پروردگار خود را بشناسد، زبان او از سخن گفتن باز می ماند.



در نیمه پایین این دایره، سیر آفاقی و در نیمه بالای آن، سیر و سلوک انفسی حاصل می‌شود. سیر آفاقی عبارت از مشاهده انوار در بیرون باطن خود به رنگ‌های مختلف است و سیر انفسی، دیدن انوار و تجلیات در باطن خود است. مراقبه احدیت در این دایره انجام می‌شود و نیتش این گونه است: از ذاتی که جامع همه صفات کمال و منزّه از نقصان و زوال است بر لطیفه قلب من فیض می‌آید.

بدان که اصل هر لطیفه از عالم امر، در بالای عرش است و تا به اصل خود نرسند، فنا نمی‌شوند؛ چنانچه اصل قلب، تجلی افعالی و اصل روح، تجلی صفات ثبوتی و اصل سر، تجلی شئون ذاتی و اصل خفی، تجلی صفات سلبی و اصل اخفی، تجلی شأن جامع است. فرق میان تجلیات ذاتی و فعلی این است که در تجلی فعلی، سالک حق ﷻ را فاعل داند<sup>۲</sup> نه بندگان را و تجلی ثبوتی این است که صفات را از خود و از غیر خود سلب کند و به جناب حق تعالی منسوب گرداند و تجلی شئون آن است که از سالک نام و نشانی نماند و انانیت او به طور کامل از بین برود و تجلی سلبی این است که سالک، حق ﷻ را منزّه و مقدّس داند و خود و مخلوقات را، ناچیز محض بیند و تجلی شأن جامع، شامل همه این تجلیات است.

دیگر هشت صفت‌اند که اصل همه اسماء و صفات‌اند: (۱) حیات، (۲) علم، (۳) قدرت، (۴) سمع، (۵) بصر، (۶) کلام، (۷) ارادت، (۸) تکوین.

---

۱. تجلی عبارت از برداشتن پرده‌های جلالت از کمالات جمالیّت است. در خبر است که اگر خدای ﷻ چیزی از تجلی وجه خود ظاهر کند، یقیناً نور و تجلی وجه او همه عالم را می‌سوزاند. تجلی از طرف حق عبارت است از اینکه خداوند بر بنده، حالش را آشکار می‌کند. همچنین گفته شده است که تجلی، ظهور ذات در پرده‌های اسماء و صفات از نظر تنزل است. تجلی گاهی به صورت افعال و گاهی به صورت صفات و گاهی به طریق ذات است.

۲. یعنی افعال خود و همه مخلوقات، از نظرش فانی می‌گردد و فقط فعل یک فاعل حقیقی به نظرش می‌آید.

پس لطیفه قلب، در تجلی فعلی فنا خواهد شد و در این هنگام افعال خود و همه مخلوقات، از نظرش فانی می گردد و فقط فعل یک فاعل حقیقی به نظرش می آید. ولایت این لطیفه را ولایت حضرت ابوالبشر آدم علیه السلام می گویند. سالکی که از راه این ولایت به مقصود برسد، او را آدمی المشرَب می نامند.

فناي لطیفه روح در صفات ثبوتی حضرت حق تعالی است. در این وقت سالک صفات خود و همه مخلوقات را، سلب می کند و به حضرت حق تعالی منسوب می گرداند. چون وجود، اصل همه صفات است، او وجود را از خود و از همه ممکنات نفی می کند و آن را برای حضرت حق تعالی اثبات می کند و به ناچار به توحید وجودی قایل می شود. ولایت این لطیفه را، ابراهیمی المشرَب می گویند.

فناي لطیفه سرّ، در شئون ذاتی حضرت حق تعالی حاصل می شود. در این مقام، سالک ذات خود را در ذات شئون ذاتی حضرت حق تعالی نیست و نابود می یابد. ولایت این لطیفه را ولایت حضرت موسی علیه السلام می گویند؛ پس سالکی که از این راه ولایت، به مقصود برسد، او را موسوی المشرَب می نامند. فناي لطیفه خفی در صفات سلبی او تعالی است. در این مقام، سالک جناب کبریا را از همه مظاهر دور می بیند. ولایت این لطیفه را، ولایت حضرت عیسی علیه السلام می گویند.

نویسنده - عفی عنه - می گوید: در ابتدا مناسبت خود را به حضرت عیسی علیه السلام یافته، مبدأ تعین خود را اسم حیّ معلوم کرده بودم. پس از مدتی به حضرت پیر دستگیر خود عرض کردم که مناسبت به حضرت عیسی علیه السلام دریافت نموده ام؛ اگر آن حضرت توجه فرمایند، به مناسبت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فایض شوم. آن حضرت

ارشاد کردند که ما توجّه می‌کنیم و تو نیز متوجّه باش. از برکت توجّه حضرت ایشان، امیدوارم که ترقّی حاصل شده باشد.

فناى لطیفه اخفى در مرتبه<sup>۱</sup> شأن الهی است که جامع همه این مراتب است. در این مقام، سالک متخلّق به اخلاق الهی می‌شود. حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>.

همچو صوفی<sup>۳</sup> با لباس صوف باش با صفت های خدا موصوف باش  
بدان که حضرت امام ربّانی رحمه الله به صورت جداگانه به تهذیب هر لطیفه می‌پرداختند؛ ولی جناب مبارک حضرت پیر دستگیر - قلبی و روحی فدا - به همه لطایف توجّه می‌فرمودند و سالک را به مراقبه هر یک از لطایف، به صورت جداگانه نیز امر کرده‌اند که هر پنج مراقبه را به این روش انجام دهد: قلب خود را مقابل قلب حضرت رسالت پناه ﷺ قرار دهد و به جناب الهی عرض کند: الهی فیض تجلیات صفات فعلی خود را که بر لطیفه قلب مبارک حبیب خود حضرت محمد ﷺ و از

---

۱. اهل الله از مراتب فنا و بقا هر چه می‌بینند، در خود می‌بینند و هر چه می‌شناسند، در خود می‌شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است. «وَقَدْ أَنْفَسِكُمْ أَفْلا تَبْصِرُونَ» «و در وجود شما نشانه‌هایی است آیا نمی‌بینید» (ذاریات/۲۱). پیش از این، هر سیری که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش بی حاصلی است. از شهود انفسی کسی در توهم نیفتد و آن را در رنگ شهود تجلی صوری که در نفس متجلی است، تخیل نکند. تجلی صوری، هر قسم که باشد، داخل سیر آفاقی است و در مرتبه علم الیقین حاصل می‌شود.

۲. اخلاق بگیریید به اخلاق خدا. شرح کتاب التوحید من صحیح البخاری، ج ۲، ص ۶۶.

۳. تصوّف عبارت است از خُلُق گرفتن به اخلاق صوفیه و توسّل به اوصاف آن‌ها تا به سلک آن‌ها در آمدن. گفته‌اند که تصوّف مشتق از صوف است، چنانچه در عرف گفته می‌شود: تصوّف الرجل: هرگاه که لباس پشمی بپوشد. صوف به معنای پشم است و چون صوفیان غالباً لباس هایشان از صوف و ژنده است، صوفی گفته می‌شوند. بعضی گفته‌اند صوفی به خاطر نسبتشان به صفة مسجد رسول الله ﷺ و به سبب اخذ طریق آن‌ها از اصحاب صفة است و به قولی گفته شده است که آنان به دلیل صفای باطنشان از اوصاف ذمیمه، مانند کبر، کینه، بغض، عداوت، حسد و غیره، صوفی نامیده می‌شوند. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۵۱۹.

لطیفه آن حضرت بر لطیفه قلب آدم - صفی الله - القا کردی، به وسیله پیران کبار، بر لطیفه قلب من نیز القا کن.

قلوب مشایخ کرام را تا حضرت پیغمبر ﷺ، که اسباب فیض اند، باید همیشه در نظر داشته باشد. همچنین لطیفه روح خود را مقابل روح آن حضرت ﷺ قرار دهد و به جناب الهی عرض نماید: الهی فیض تجلیات صفات ثبوتی خود را که بر لطیفه روح مبارک حبیب خود حضرت محمد ﷺ و از لطیفه روح مبارک آن حضرت به لطیفه روح سیدنا نوح و ابراهیم ﷺ القا کردی، به وسیله پیران کبار، به لطیفه روح من القا کن.

همچنین لطیفه سرّ خود را مقابل سرّ آن حضرت ﷺ قرار دهد و عرض کند: الهی فیض تجلیات شئون ذاتی خود را که بر لطیفه سرّ مبارک حبیب خود حضرت محمد ﷺ و از لطیفه سرّ آن حضرت بر لطیفه سرّ حضرت موسی ﷺ القا کردی، به وسیله پیران کبار بر لطیفه سرّ من نیز القا کن.

پس از آن لطیفه خفی خود را مقابل خفی حضرت رسالت ﷺ قرار دهد و عرض کند: الهی فیض تجلیات صفات سلبی خود را که بر لطیفه خفی مبارک حبیب خود حضرت محمد ﷺ و از لطیفه خفی آن حضرت بر لطیفه خفی حضرت عیسیٰ ﷺ القا کردی، به وسیله پیران کبار بر لطیفه خفی من نیز القا کن.

آنگاه لطیفه اخفی خود را در مقابل لطیفه اخفای حضرت رسالت پناه ﷺ قرار دهد و عرض کند: الهی فیض تجلیات شأن جامع خود را که بر لطیفه اخفی مبارک حبیب خود حضرت محمد ﷺ القا کردی، به وسیله پیران کبار بر لطیفه اخفی من نیز القا کن. باید دانست که ولایت این لطیفه، داخل دایره ولایت صغری می شود.

## فصل پنجم

### دایره ولایت صغری<sup>۱</sup>

بدان که اشخاص عالم، ظلال اسماء و صفات اند و بین اسم خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ و شخص چندین ظلال در میان است تا نوبت به این شخص رسیده است؛ پس سالک را در هنگام ترقی<sup>۲</sup>، فنا و بقا به ظلّی از ظلال اسم که مبدأ تعین<sup>۳</sup> اوست، به حصول می پیوندد و منتسبان<sup>۴</sup> آن را به آن اسم که ظل است، از ظلال حواله نموده و به اوصاف آن اسم متحقق می گردد؛ چرا که هر اسم جامع اسماء و صفات است.<sup>۵</sup>

پس از رسیدن به آن اسم، وقتی به فوق و ظل فوقانی که اصل این اسم است توجه کند، به رنگ آن اسم متحقق می شود و از این اسم تحتانی می گذرد و به اسم فوقانی که

---

۱. ولایت و آن عبارت است از قیام بنده با حق و نیز پیمودن منازل سلوک و حاصل کردن فنای قلب و فنای نفس در ولایت صغری و کبری و آرام گرفتن عناصر چهارگانه و انصاف به کمالات نبوت و تخلّق گرفتن هیأت وحدانیه به اخلاق الله جَلَّالٌ عَزِيزٌ در کمالات رسالت و اولوالعزم تا به دایره لاتعین ترقی کند. در این وقت ولایت کامل حاصل می شود و حق جَلَّالٌ عَزِيزٌ به کارهای او قیام می کند و او را به نهایت مقام قرب و تمکین می رساند و مخاطب این قول خداوند می گردد که درباره اولیای خود فرموده است: آگاه باشید هر آیینی بر اولیای خدا هیچ ترس و غم و اندوهی نیست. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۵۲۲.

۲. یعنی در هنگام عروج به اصول خود.

۳. مبدأ تعین به اسم تعلّق می گیرد.

۴. از جمله منتسبان یکی «انای» سالک است و مراد از منتسبان، وجود و توابع وجود است.

۵. برای کسب اطلاع بیشتر، به مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّه هشتم، مکتوب ۳۰، مراجعه شود.

اصل اوست، می‌پیوندد و همچنین از اصل دوم به اصل سوم و از سوم به چهارم و از چهارم به پنجم و از آن به ششم و هفتم **إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ** بقا خواهد یافت تا کدام صاحب دولت باشد که از این همه مراتب ظلال، بگذرد و به اصل اسم واصل گردد.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، **مَجْدِدُ الْفِ ثَانِي رَحِمَهُ اللَّهُ**: این اصول با این کثرت و با این رفعت، اجزای او خواهند شد و قطره را دریا و کاه را کوه خواهند ساخت. وقتی این اصول، اجزای او باشند، ناچار از کمالات و برکاتشان نیز بهره کامل نصیب او خواهد شد و کمال او جامع کمالات آن اجزا خواهد بود. از اینجا می‌توان فرق میان انسان کامل و سایر انسان‌ها را شناخت که آن دریای محیط است و آن‌ها در رنگ قطره‌های محقر آن دریا؛ پس این‌ها او را چه شناسند و از کمال او چه دریابند؟! چه خوش گفت بزرگی: الهی چیست اینکه اولیای خود را کرامت کردی! هر که ایشان را شناخت، تو را یافت و تا تو را نیافت، ایشان را شناخت.

همانطور که در میان انسان کامل و انسان ناقص در کثرت و قلت اجزا تفاوت است، در میان طاعات و حسنات این‌ها نیز به اندازه آن تفاوت است، شخصی را که صد زبان دهند و به هر زبان حق **رَحِمَهُ اللَّهُ** را یاد کند، چه نسبت دارد به آن شخصی که او را یک زبان دهند و با آن یک زبان حق **رَحِمَهُ اللَّهُ** را یاد نماید! ایمان و معرفت و سایر کمالات را باید بر این معنی قیاس کرد. **انتهی کلامه**<sup>۱</sup>.

پس از آن، پیر دستگیر به ولایت صغری توجه فرمود؛ در این هنگام به مراقبه معنیه که از آیه شریفه **﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾**<sup>۲</sup> فهمیده می‌شود، پردازد؛ یعنی

۱. مکتوبات حضرت امام ربانی، دفتر سوم، حصه هشتم، مکتوب ۳۰، ص ۷۵.

۲. او با شماست هر جا که باشید. حدید / ۴.

مفهوم این آیه را در نظر داشته باشد که حق تعالی با ماست. معیّت حق با مخلوق با این آیه ثابت می‌شود؛ اما علما آن را معیّت علمی و صوفیه معیّت ذاتی گویند. نباید در شک و تردید افتاد و همین را باید در نظر گرفت که حق تعالی با ماست و نص قرآن در آنچه سزاوار جناب اوست، برهان ناطق است. باید فهمید که گردباد با خاک به چشم می‌آید و اینکه خاک ذرات تشکیل دهنده و باد قیّم آن است.

یعنی باد از نظر مخفی است، همچنین جان که با هر ذره جسم و قیّم آن است، به نظر نمی‌آید. پس معیّت او تعالی که بی چون و بی چگونه است، چگونه مدرک ما گردد و در فهم قاصر ما در آید؟ اما او با ماست. در این مقام، ذوق و شوق، آه و نعره، بی‌تابی، درد، واویلا، ولوله، صیحه، وجد<sup>۱</sup>، تواجّد<sup>۲</sup> و رقص به همان اندازه، برای سالک حاصل می‌شود و حضور دایمی که عبارت از نگرانی قلب نسبت به فوق است، میسر می‌گردد. برای بعضی از سالکان، توحید وجودی به سبب کمال محبت، منکشف می‌شود و غیریت از نظر آن‌ها مرتفع می‌گردد و نعره أنا الحق و سُبْحانی می‌زنند

---

۱. وجد عبارت است از آنچه به دل می‌رسد و بدون تکلف و تصنع و تعمّد بر دل وارد می‌شود و آن امری غیر اختیاری است که بر اثر غلبه شوق بر سالک پدید می‌آید. مشایخ گفته‌اند که وجد ثمره اوراد است. پس هر کس که ورد و وظیفه او زیاد باشد، خدای تعالی شوق و وجد او را زیاد می‌کند. گفته شده است که وجد مانند برق آسمان تجلّی می‌کند، پس ظاهر می‌شود و خاموش می‌گردد؛ چه خوش است اگر بر صاحب خود، به اندازه بر هم زدن پلک چشم باقی بماند.

۲. تواجّد عبارت از خواستن وجد است نه به نوعی از اختیار و برای صاحب آن کمال وجد نیست؛ برای اینکه اگر برای او کمال وجد بود، البته خود به خود و بدون اختیار صاحب وجد می‌بود؛ چرا که باب تفاعل بیشتر برای اظهار صفتی است که ذاتاً در آن وجود ندارد؛ پس تواجّد ابتدای وجد است. گروهی نیز گفته‌اند که تواجّد برای صاحب آن مسلم نمی‌باشد؛ زیرا که در برگیرنده تکلف و سبب دوری از حقیقت است. گروهی دیگر گفته‌اند که تواجّد برای به دست آوردن وجد مسلم است؛ زیرا که در تواجّد، سالک آماده وجد می‌شود.

المغلوبون معذورون<sup>۱</sup> تا این که از آن حالت فراغت حاصل نمایند. در این مقام، تجلی فعلی بر سالک ظهور می کند؛ ولی فنای قلب وقتی دست می دهد که تعلق حسی و علمی به غیر، از سینه رخت بریندد و خطرۀ ماسوی هرگز در نظر نیاید.

اما برای بعضی سالکان در این مقام، توحید وجودی دست می دهد و به شطحیات<sup>۲</sup> سخن می گویند و سالک از این مقام، ممکن است که به سوی صفات بشریت باز گردد؛ چرا که هنوز به راه است و فنا فی الله می شود و همین سیر فی الله است و اول قدم بر ولایت می نهد و در نزد حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی رَحِمَهُ اللهُ یکی جمع<sup>۳</sup> است و یکی جمع الجمع<sup>۴</sup> و سوّم فرق بعد الجمع<sup>۵</sup>.

نیت دایرة ولایت صغری: فیض می آید از ذاتی که همراه من است و بی چون و



بی چگونه است و منشأ دایرة ولایت صغری که دایرة ظلال اسماء و صفات است خاص بر لطیفه قلب من.

۱. مغلوبان معذورند.

۲. در اصطلاح صوفیه کسی که شطحیات بگوید یعنی سخنان خلاف شرع یا کلماتی که ظاهر آن خلاف شرع باشد بر زبان بیاورد مانند: أنا الحق گفتن حسین بن منصور حلاج.

۳. آنچه از طرف حق تعالی است از اظهار معاونت و بخشیدن مهربانی و لطف و احسان بر بنده، پس این جمع است و هر کس که برای او جمع نباشد، برای او معرفت نیست. قول ایاک نستعین اشاره به جمع دارد.

۴. جمع الجمع این است که کامل تر از جمع است؛ چرا که جمع، دیدن اشیا به سبب خدا و بیزار بودن از هر نیرو و قدرتی جز قدرت اوست در حالی که جمع الجمع عبارت از استهلاك کلی و فنا از ماسوی الله است، هیچ چیزی غیر از آن، هنگام غلبه سلطان حقیقت حس نمی کند.

۵. فرق بعد الجمع این است که بیداری و صحو هنگام ادای فرایض وارد می گردد تا فرایض در اوقات آن انجام شود. پس در این، رجوع برای خداوند است، به سبب خداوند؛ ولی رجوع برای بنده به سبب بنده نیست. در این حالت، نفس خود را در تصرف حق سبحانه و تعالی می بیند و مشاهده می کند که مبدأ ذات و وجود بنده به قدرت خداوند متعال است و افعال و احوال جاری بر وی به علم و مشیت و اراده خداوند تعالی است. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۴۷۹.



## فصل ششم

### دایره ولایت کبری

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: پس از آن اگر عروجی در دایره اسماء و صفات که اصل این دایره ظل است به طریق سیر فی الله واقع شود، شروع در کمالات ولایت کبری خواهد بود.

ولایت کبری در اصل مخصوص انبیا - علیهم السلام - است و به تبعیت به اصحاب کرام علیهم السلام نیز، این دولت رسیده است. نصف پایین این دایره، متضمّن اسماء و صفات زاید و نصف بالای آن مشتمل بر شئونات و اعتبارات ذاتی است. نهایت عروج پنج گانه عالم امر، تا نهایت این دایره اسماء و شئونات است.

اگر به محض عنایت ایزدی جلّ جلاله از مقام صفات و شئونات ترقّی واقع شد، سیر در دایره اصول آن‌ها خواهد بود و پس از آن، سیر در دایره اصول آن اصول است. پس از پیمودن آن دایره، قوسی از دایره فوق ظاهر خواهد شد که از آن نیز باید بگذرد و چون از آن دایره فوق، غیر از قوسی ظاهر نشد، به همان قوس اکتفا می‌شود.

در اینجا سِرّی خواهد بود که بر آن اطلاع نبخشیده‌اند و این اصول سه گانه اسماء و صفات که ذکر شد، مجرد اعتبارات‌اند در حضرت ذات تعالی و تقدّس که مبادی صفات و شئونات گشته است. حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص به نفس مطمئنّه است و اطمینان برای او در این موطن میسر می‌گردد و در همین مقام شرح صدر حاصل می‌شود و سالک به اسلام حقیقی مشرف می‌گردد. در همین موطن است که مطمئنّه بر تخت صدر می‌نشیند و به مقام رضا ارتقا می‌یابد؛ این موطن انتهای ولایت کبری است که ولایت انبیا - علیهم السّلام - می‌باشد.<sup>۱</sup>

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: هرچه در آفاق و انفس ظاهر شود، به داغ ظلّیت متّسم<sup>۲</sup> است، پس سزاوار نفی است تا اثبات اصل حاصل شود و وقتی از آفاق و انفس گذشت و از قید ظلّیت رها یافت، برای متّهمان دایره ظلّ، تجلّی برقی که ناشی از مرتبه اصل است، میسر می‌گردد تا لحظه‌ای از قید آفاق و انفس رها یابند.

جمعی که از دایره آفاق و انفس گذشته و از ظلّ به اصل پیوسته‌اند، این تجلّی برقی در حق ایشان دایمی است؛ چرا که مسکن و مأوای این بزرگواران، دایره اصل است که تجلّی برقی ناشی از آن است. نهایت کمال در ولایت ظلّی که ولایت صغری است، با تجلّی برقی به حصول می‌پیوندد و این تجلّی برقی، قدم اوّل در ولایت کبری است که ولایت انبیا - علیهم السّلام - می‌باشد و ولایت صغری،

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّه چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص ۷۶.

۲. اتّسم: نشان برداشتن، علامت گرفتن. متّسم: علامت دار.

ولایت اولیاست - قدسنا الله تعالی باسراهم - از اینجا باید تفاوت میان ولایت اولیا و ولایت انبیا را دریافت - صلوات الله تعالی و سلامه علیهم - که نهایت این ولایت، بدایت آن ولایت است. از کمالات نبوت انبیا - علیهم السلام - چه گوید که بدایت نبوت، نهایت این ولایت است!

مگر حضرت خواجه نقشبند - قدس سره العزیز - نصیبی از ولایت انبیا - علیهم السلام - به تبعیت و وراثت فرا گرفته که گفته‌اند ما نهایت را در بدایت درج می‌کنیم. این فقیر این قدر می‌داند که وقتی نسبت و حضور نقشبندی به کمال رسد، به ولایت کبری می‌پیوندد و از کمالات آن ولایت بسیار بهره می‌گیرد؛ برخلاف طرق دیگر که نهایت کمالشان تا تجلی برقی است. انتهی کلامه<sup>۱</sup>.

وقتی حضرت پیر دستگیر - مدّ ظله الله تعالی - توجّه در ولایت کبری بر لطیفه نفس بنده فرمودند، در همان توجّه دیدم که همچون آفتاب از مطلع نفس طلوع نمود و آن نور سیاه که حضرت حق ﷻ می‌فهمیدم، در پرده نور از هم ریخت، تا اینکه نام و نشانی از آن نور باقی نماند و دیدم که ممکنات که در نور سیاه معدوم و مضمحل دریافت می‌شد، دوباره ظهور کرد؛ مانند وجود ستارگان در شعاع نور آفتاب؛ لیکن در سیر قلبی حدّت<sup>۲</sup> تمیز بین وجود ممکن و واجب برایم حاصل نشد؛ از این رو قایل به اتحاد شده بود؛ زیرا سیر ولایت کبری که ولایت انبیا - علیهم السلام - است، مقام صحو و هوشیاری است.

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر دوم، حصّه ششم، مکتوب سوّم، ص ۱۲.

۲. تیز بینی.

برایم در این سیر ولایت کبری حدّت نظر عنایت کردند، دیدم که وجود ممکنات، ثبوت و استقرار دارد، اما وجود ایشان، وجود ظلّی دریافت شد که از وجود الهی بر عدم پرتو انداخته و آن را موجود ساخته است و همچنین صفات ممکنات پرتوی از صفات او سبحانه مشهود گردید، نه عین آن‌ها و همین است معنی توحید شهودی<sup>۱</sup> که در لطیفه نفسی مشاهده می‌شود.

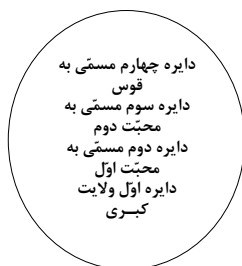
از اینجا معنی اقریبّیت او تعالی را دریاب. فرق میان معیّت و اقریبّیت او را بشنو؛ اگر نهایت معیّت، اتّحاد است، کمال اقریبّیت، اثنینّیت است؛ لیکن اگر وجود ممکن نمودار است، مستفاد از حضرت حق ﷻ است نه از خود! و اگر صفات ظاهر گشت، هم از آن جناب است و حقیقت ممکن، عدم است که با هیچ چیزی نمی‌توان به آن اشاره کرد.

پس از این تحقیق، معلوم شد که وجود اصل، نسبت به وجود ظل، به ظل نزدیک‌تر است؛ زیرا که ظل هر چه دارد از اصل دارد نه از خود و اگر بر وجود خود نگاه کند، پرتو اصل را می‌یابد نه پرتو خود را و اگر به صفات خود نیز نظر اندازد، نمونه‌ای از صفات اصل می‌بیند، پس به ناچار به اقریبّیت اصل، اقرار خواهد نمود؛ زیرا قرب که ظل را به خود پیدا کرده است، به سبب وجود اصل است.

---

۱. گفته‌اند که شهود همان حضور است. بعضی اوقات با اوصاف مراقبه حاصل می‌شود و بعضی اوقات با وصف مشاهده؛ بنابراین تا وقتی که بنده موصوف به شهود و رعایت است، پس او حاضر است و هرگاه حالت مشاهده و مراقبه را به پایان رساند، از دایره حضور خارج شده و او غایب است و گاهی مقصود آنان از غیبت، بی‌خودی اشیا با حق است، پس مشاهده می‌باشد؛ بنابراین معنی حاصل آن راجع به مقام فناست.

پس اصل نزدیک‌تر است به ظل از وجود ظل؛ اگرچه بیان اقریبیت، در تقریر نمی‌گنجد و در تحریر راست نمی‌آید؛ زیرا عقل ناقص که در ادراک آنچه نزدیک‌تر از خود است عاجز می‌باشد. از این رو درک این مسئله بالاتر از قدرت عقل و موقوف به انکشاف تمام است.



نیت دایره اول ولایت کبری: فیض می‌آید  
از ذاتی که از من به من نزدیک‌تر است و منشأ دایره  
اول ولایت کبری که اصل اسماء و صفات است،  
خاص بر لطیفه نفس من با لطایف خمسه عالم امر.

باید دانست که دایره ولایت کبری، شامل سه دایره و یک قوس است؛ در نصف دایره اول از دوایر سه‌گانه ولایت کبری، سیر اقریبیت است که در آن توحید شهودی منکشف می‌شود. نیمه پایین این دایره، شامل اسماء و صفات زاید و نیمه بالای آن مشتمل بر شئون ذاتی است. در این دایره، لطایف خمسه عالم امر عروج می‌کند و مورد فیض در اینجا، لطیفه نفس است. در این مرحله ذکر تهلیل لسانی و یا خیالی نیز مفید است. عروج لطایف مذکور تا همین جا و تا همین دایره مراقبه اقریبیت است؛ یعنی مفهوم آیه شریفه: ﴿وَحَنُّنٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۱</sup> را در نظر می‌آورد و وقتی از دایره اقریبیت عروج واقع شد، سیر در دایره اصل می‌افتد و از دایره اصل به دایره اصل اصل ترقی می‌نماید و از اصل اصل به اصل ثالث، که عبارت از قوس

۱. ما به او از شاه رگ گردنش نزدیک‌تریم. ق/ ۱۶.

است، سیر می‌کند و در این دو نیم دایره، کمال استهلاك و اضمحلال حاصل می‌شود.

چون حضرت پیر دستگیر در این دایره بر این بنده توجّه فرمودند، دیدم که میزاب<sup>۱</sup> نور بی‌رنگ از این دایره بر لطیفه نفس من با شدّت تمام ریختند و وجود هستی من مثل نمکی که در آب می‌افتد، همه گداخته شد، تا اینکه هیچ نام و نشانی از خودی برای من باقی نماند و زوال عین در این دایره میسر شد! اطلاق لفظ انا بر خود معتذر دانستم و موردی برای انا نیافتم، تا اینکه در دریای عدم فرو رفتم، که ناپیدا کنار بود. به یقین معلوم گردید که حقیقت فنا در این ولایت میسر می‌شود و آن‌چه در ولایت سابق بود، صورت فنا بود.



نیت مراقبه دایره دوم ولایت کبری: فیض می‌آید از ذاتی که محبّ من است و من محبّ اویم و منشأ دایره دوم ولایت کبری که اصل دایره اول است، خاص بر لطیفه نفس من. مفهوم آیه کریمه: ﴿تُحِبُّهُمْ وَتُحِبُّونَهُمْ﴾<sup>۲</sup> را خیال می‌کند. در این دایره مورد فیض، لطیفه نفس یعنی انا سالک است. بدان که در این دایره به این روش مراقبه می‌کند که خود را در این دایره و آن دایره داخل می‌کند و در نظر می‌آورد که فیض از دایره اصل اسماء و صفات بر لطیفه انا من وارد می‌شود.

۱. ناودان.

۲. آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها او را دوست دارند. مائده / ۵۴.



نیت مراقبه دایره سوم ولایت کبری: فیض می آید از ذاتی

که محب من است و من محب اویم و منشأ دایره سوم از محب

ولایت کبری که دایره اصل اصل بر اسماء و صفات است، خاص بر لطیفه نفس من.

مفهوم آیه کریمه ﴿تُحِبُّهُمْ وَتُحِبُّونَهُمْ﴾ را در نظر دارد.

هم چنین از دایره اصل اصل فیض و محبت بر انا من وارد می شود و همچنین از

قوس که اصل ثالث است، فیض و محبت بر این لطیفه می آید و در اینجا تهلیل لسانی

با ملاحظه معنی مفید است.



نیت دایره چهارم ولایت کبری: فیض می آید از ذاتی که من

محب اویم و او محب من است و منشأ دایره چهارم ولایت کبری که

اصل دایره سوم و مسمی به قوس است، خاص بر لطیفه نفس من. مفهوم آیه کریمه

﴿تُحِبُّهُمْ وَتُحِبُّونَهُمْ﴾ را در نظر دارد.

نویسنده - عفی عنه - می گوید که برای بنده به وسیله توجه حضرت پیر دستگیر

خود - جعلی الله فداه - این دو دایره کشف شده است. آنچه از تفاوت این دوایر

دریافتم، قلت و کثرت انوار و ضعف و قوت در عرض و طول آن و به رنگی فوق رنگ

ما تحت خود بود. به بعضی درویشان که در این دایره توجه کرده ام، دیدم که اکثراً

کشف این دوایر برایشان حاصل شده است. علامت پیمودن قسمتی از دایره و یا همه

آن، این است که دایره مثل قرص آفتاب بر سالک آشکار می شود و هر اندازه از دایره که

پیموده شود، به همان اندازه نور و درخشش آن هویدا می گردد و آن اندازه از دایره که

پیموده نشده است، مانند آفتاب که در وقت کسوف بی نور می نماید، معلوم می شود.

علامت به پایان رسیدن ولایت کبری این است که فیض باطن که به دماغ تعلّق دارد، به سینه متعلّق می‌شود و در این وقت شرح صدر حاصل می‌گردد و وسعت سینه آن قدر می‌شود که از بیان خارج است؛ اگرچه در سیر قلب، وسعت قلب به اندازه‌ای شده بود که آسمان‌های متعدّد و قلوب بسیار در درون قلب خود مشاهده کردم؛ ولی این وسعت، فقط در قلب بود. وسعت صدر که در ولایت کبری حاصل می‌شود، شامل همه لطایف عموماً و لطیفه اخفاء، خصوصاً می‌شود. علامت شرح صدر به طریق وجدان این است که چون و چرا درباره احکام قضا از بین می‌رود. در این مقام نفس، مطمئن می‌گردد و به مقام رضا ارتقا می‌یابد و در همه احوال راضی به قضا می‌ماند. اگر پس از پیمودن آن، مراقبه مسمّی به اسم ظاهر نماید و مورد فیض آن بر لطیفه نفس و لطایف خمسة عالم امر را در نظر آورد، قوّت عرضی در نسبت باطن پیدا می‌شود؛ چنانچه حضرت پیر دستگیر به این بنده خود، این مراقبه را تلقین فرمودند و فواید آن را دریافته‌ام و فقط به یاران این مراقبه را تلقین می‌فرمودند.



نیت مراقبه مسمّی به اسم ظاهر: فیض می‌آید از ذاتی که

بی‌چون و بی‌چگونه و مسمّی به اسم ظاهر است، خاص بر لطیفه

نفس من همراه با لطایف خمسة عالم امر. باید دانست همچنان که ظلال اسماء و صفات، مبادی تعینات مخلوقات به غیر از انبیای عظام و ملائکه کرام - علیهم السّلام - بوده‌اند، سیر این مراقبه را ولایت صغری نامیده‌اند و سیر مراقبه اسماء و صفات و شئون را که مبادی تعینات انبیای کرامند، ولایت کبری نامیده‌اند. مبادی تعینات ملائکه که مسمّی به ولایت علیاست، هنوز در پیش است.



## فصل هفتم

### در بیان ولایت علیا

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: وقتی سیر را به اینجا رسانید، چنین گمان کرد که کار را به پایان رسانده است؛ ندا دادند که این همه، تفصیل اسم ظاهر بود که یک بال پرواز است و اسم باطن، که بال دوم برای پرواز به عالم قدس است، هنوز باقی است و اگر آن را به تفصیل به انجام رسانی، دو بال برای پرواز آماده کرده‌ای. وقتی به عنایت الله رحمته الله سیر اسم باطن نیز به انجام رسید، دو بال برای پرواز میسر شد. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾<sup>۱</sup>.

ای فرزندا! از سیر اسم باطن چه نویسم که مناسب حال آن، استتار و تبطن<sup>۲</sup> است. این اندازه از آن مقام آشکار می‌کنم که سیر در اسم ظاهر، سیر در صفات است بدون

---

۱. ستایش خدای را که ما را بر این مقام راهنمایی کرد که اگر هدایت الهی نبود، ما به خود در این مقام راه نمی‌یافتیم. همانا رسولان خدا

ما را بر این مقام به حق رهبری کردند. اعراف / ۴۳.

۲. پوشش دار بودن.

اینکه ذات تعالی و تقدّس در ضمن آن‌ها تجلّی کند و سیر در اسم باطن نیز سیر در اسماء است، امّا در ضمن آن‌ها، تجلّی ذات تعالی و تقدّس ملحوظ است و آن اسماء در رنگ سپراند که روپوش حضرت ذات تعالی گشته‌اند؛ مثلاً در صفت علم، ذات تعالی و تقدّس اصلاً ملحوظ نیست؛ ولی آن در اسم علیم در پس پرده صفت تجلّی می‌کند؛ زیرا علیم ذاتی است که صاحب علم است.

امّا سیر در صفت علم، سیر در اسم ظاهر و سیر در اسم علیم، سیر در اسم باطن است و دیگر اسماء و صفات را بر این قیاس کن.

این اسماء که به اسم باطن تعلّق دارند، مبادی تعینات ملائکه ملأ اَعْلَا می‌باشند - علی نبینا و علیهم السّلام - و شروع نمودن در این اسماء، قدم نهادن در ولایت علیاست که ولایت ملأ اَعْلَاست. فرقی که میان علم و علیم در مبحث اسم ظاهر و اسم باطن گفته شد، اندک خیال نکنی و نگویی که از علم تا علیم راه اندکی است، نه بلکه فرق میان آن دو، به اندازه فرق میان مرکز خاک و عرش مجید و فرق میان قطره و دریای محیط است؛ در سخن نزدیک و در حصول دور است<sup>۱</sup>.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رَحِمَهُ اللهُ: پس از حصول دو بال اسم ظاهر و اسم باطن، وقتی پرواز میسر شد و عروجات واقع گشت، معلوم شد که این ترقّیات بالاصاله برای عنصر آتش و باد و آب است که ملائکه کرام - علی نبینا و علیهم السّلام - را از این عناصر سه گانه نصیب است؛ چنانکه وارد شده

---

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّه چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص ۷۷.

است که بعضی از ملائک از آتش و برف آفریده شده‌اند و تسبیح ایشان «سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ النَّارِ وَ التَّلْجِ»<sup>۱</sup> است.<sup>۲</sup>

فایده: از جمله مکتوبات شیخ و امام من - قدسنا الله بسرّه السّامی - یعنی مراد محمّد معصوم صاحب: ارتفاع لطایف از اصول خود، شرط ولایت در ولایت صغری است که عروج لطایف تا ظلال اسماء و صفات است. نهایت عروج لطایف تا ولایت کبری، بلکه تا دایره اوّل از ولایت کبری است که بیشتر معامله عالم خلق می‌باشد و نصیب بقیه دوایر ولایت کبری، برای نفس است و نصیب عناصر و رای عنصر خاک از ولایت علیا است. انتهی کلامه.

وقتی حضرت پیر دستگیر به این اندازه، به غلام خود توجّه فرمودند و احوال و کیفیات هر دایره بر این بنده فایض شد، توجّه برای شرح صدر فرمودند، دیدم که معامله از دماغ متعلّق به صدر شد و وسعت سینه را دریافتم. از پانزدهم جمادی الثانی همان سال توجّه بر عناصر غلام خود فرمودند، دیدم که جذبات الهی به عناصر سه گانه رسید و عروج واقع شد و برای این عناصر سه گانه، فنا در ذاتی که مسمّی به باطن است، میسر شد و اضمحلال و استهلاك این عناصر، در آن مرتبه مقدّس حاصل گردید و بقای به آن مرتبه عالی میسر شد و مناسبت به ملائکه کرام - علیهم السّلام - هم رسید و به زیارت این بزرگواران نیز نائل شدم و خود را داخل در مقام ایشان یافتم.

---

۱. پاک است آن ذاتی که آتش و برف را با هم جمع کرد.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّه چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص ۷۸.

بدانکه ولایت صغری و ولایت کبری در اسم ظاهر است و پس از این دو ولایت، سیر ولایت علیا حاصل می شود و سیر ولایت علیا در اسم باطن است. فرق میان اسم ظاهر و اسم باطن این است که در سیر اسم ظاهر، تجلیات اسماء و صفات وارد می شود، بدون ملاحظه تجلی ذات و در سیر اسم باطن اگر چه تجلیات اسماء و صفات است، لیکن احیاناً تجلی ذات - تعالی و تقدس - هم مشهود می شود. صورت مثالی این دایره از عنایت حضرت پیر دستگیر بر این فقیر منکشف گشت. دیدم که دایره ولایت علیا ظاهر شد، لیکن اسماء و صفات حضرت حق ﷻ مانند خطوط شعاع آفتاب این دایره را احاطه نمود. لیکن احیاناً بدون خطوط آن هر دو دایره مشهود می شود، اما در کمال بی رنگی ظاهر می گردد و باز آن خطوط شعاع، روپوش می شود.

نیت مراقبه ولایت علیا: فیض می آید از ذاتی که مسمی

به اسم باطن و منشأ دایره ولایت علیاست، خاص بر عناصر

سه گانه آبی، بادی و آتشی من.

بدان که ولایت علیا مانند مغز و ولایت کبری چون پوست است؛ بلکه هر دایره تحتانی نسبت به دایره فوقانی همین مناسبت را دارد، مگر در کمالات نبوت که آن

۱. در دایره ولایت علیا مورد فیض عناصر سه گانه اند. ذکر تهلیل و نماز نافله در اینجا باعث ترقی است و عروج و تنزل و توجه و حضور، نصیب عناصر سه گانه است و وسعت برای باطن حاصل می شود و نسبت به ملائکه کرام برای وی ظاهر خواهد گشت و اسرار را که لایق استتار است، درک خواهد کرد. سیر در اینجا در شئون و اعتبارات است. شئون به اسمی می گویند که ذات و صفت با هم در آمیخته باشند، چون علیم، قدیر و کلیم؛ یعنی ذاتی که دارای علم و قدرت و کلام است. سیر در اسم باطن، سیر در صفات با لحاظ ذات است؛ مانند علیم، کلیم، قدیر و غیره. طریقه الراشدین، فصل پنجم، ص ۳۳۹.

هم مناسب تصوّر نیست و در این دایره، به مراقبه ذاتی که مسمّی به باطن است، می‌پردازد که مورد فیض در این ولایت، عناصر سه گانه غیر از عنصر خاک است و تهلیل لسانی و صلوات تطوع با طول قرائت، ترقّی بخش این مقام است.

در این مقام ارتکاب رخصت شرعی نیز خوب نیست؛ بلکه عزیمت بر این مقام ترقّی می‌بخشد. علّتش این است که عمل به رخصت، آدمی را به طرف بشریّت می‌کشد و عمل به عزیمت، با ملکیت مناسبت پیدا می‌کند. پس هر اندازه که با ملکیت مناسبت بیشتری حاصل آید، مانند توحید وجودی و شهودی، هرگز بیان نمی‌شود؛ بلکه اسرار این ولایت در استتارند و به هیچ وجه قابل اظهار نیستند. چه خوش گفت:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست



## فصل هشتم

### کمالات نبوت<sup>۱</sup>، رسالت و اولوالعزم

#### فرق بین کمالات نبوت و ولایت

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدد الف ثانی رحمته الله: در میان لطایف انسانی، حظّ وافر از این کمالات بالاصاله نصیب عنصر خاک است و سایر اجزای انسان، چه از عالم امر و چه از عالم خلق، همه در این مقام تابع آن عنصر پاک‌اند و به طفیل او به این دولت مشرف می‌شوند و چون این عنصر مخصوص به بشر است، ناچار خواصّ بشر از خواصّ ملک برتر گشتند؛ چرا که آنچه برای این عنصر میسر شده است، برای هیچ کس حاصل نشده است.

---

۱. بدان که کمال تابعان نبی صلی الله علیه و آله چون به تبعیت، کمالات نبوت را بپیمایند، بعضی از ایشان را به منصب امامت سرفراز می‌سازند و بعضی را به مجرد حصول آن کمال، اکتفا می‌فرمایند. این دو بزرگوار در نفس حصول آن کمال برابری دارند، تفاوت میان ایشان در منصب و عدم منصب و در اموری است که تعلق به آن منصب دارند. چون تابعان کامل، کمالات ولایت نبوت را بپیمایند، بعضی را به منصب خلافت مشرف می‌سازند و بعضی را به مجرد حصول آن کمالات اکتفا می‌نمایند. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اول، حصّه چهارم، مکتوب ۲۵۶، ص ۶۵.

در این سیر معلوم می‌گردد که کمالات همه ولایات، چه ولایت صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا، همه ظلال کمالات مقام نبوت و آن کمالات شبح و مثال برای حقیقت این کمالات اند و آشکار می‌شود که پیمودن نقطه‌ای در ضمن این سیر، بیشتر از همه کمالات مقام ولایت است؛ پس باید قیاس کرد که همه این کمالات چه نسبتی با کمالاتی که قبلاً ذکر شد، دارند؛ دریای محیط را چه نسبتی با قطره است! در اینجا آن نسبت هم مفقود است، مگر اینکه بگوییم نسبت مقام نبوت به مقام ولایت، همچون نسبت غیر متناهی است به متناهی، سبحان الله! انتهی کلامه<sup>۱</sup>.

بدان که مرتبه کمالات نبوت و رسالت و اولوالعزم فوق مرتبه اسماء و صفات و شئون و اعتبارات است و رای سلوک و جذب؛ زیرا کمالات ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیا و چه سیر آفاقی و سیر انفسی و سیر الی الله و سیر فی الله، همه ظل و عکس و شبیه و امثال برای کمالات نبوت اند؛ زیرا همه این کمالات، داخل مرتبه ولایت اند و ولایت را با نبوت هیچ مساواتی نیست و بزرگان این سلسله شریف، ولایت را پله‌های کمالات نبوت دانسته‌اند و هنگامی که عارف از مراتب ضلال و صفات بالاتر می‌رود، بلکه اصل نیز در رنگ ظل در راه می‌ماند.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدد الف ثانی رحمته الله: کمالات نبوت در مراتب صعود است و همچنین در عروجات نبوت، رو به حق است. اکثراً اینچنین گمان کرده‌اند که در ولایت، رو به حق رحمته الله است و در نبوت، رو به خلق و

۱. همان منبع، دفتر اول، حصه چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص ۷۹.



ولایت در مراتب عروج است و نبوت در مدارج نزول. از اینجا گمان کرده‌اند که ولایت برتر از نبوت است!

آری! هر یک از ولایت و نبوت را عروجی است و هبوطی و در عروج هر دو رو به حق‌اند و در هبوط رو به خلق. به طور خلاصه، در مرتبه هبوط، نبوت به کلی رو به خلق است، ولی ولایت به کلی رو به خلق نیست، بلکه باطنش رو به حق ﷻ و ظاهرش رو به خلق است؛ دلیلش این است که صاحب ولایت، مقامات عروج را تمام نکرده و نزول نموده است. لاجرم نگرانی فوق در همه اوقات دامن گیر اوست و مانع توجه کامل او به خلق است، بر خلاف صاحب نبوت که مقامات عروج را تمام کرده و هبوط فرموده است؛ بنابراین با همه وجود خود متوجه دعوت خلق به سوی حق ﷻ است. بدان که این معرفت شریف از آن گونه است که به آن تکلم نمی‌شود<sup>۱</sup>. بنابراین اگر ولایت بر نبوت برتری داشت، ملائک که در ولایت اکمل‌اند، از سایر ولایت انبیا - علیهم السلام - برتر می‌بودند.

کسی که کمالات ولایت را فوق کمالات نبوت دانسته، محی الدین ابن عربی است که ولایت را برتر از نبوت گمان کرده است و این از دو حال خالی نیست: یا مقصودشان از ولایت، خود آن نبی است و یا اینکه شطحیات دیگر بر اثر غلبه سکر از وی صادر شده است. کمال عروج ولی آن است که سراو به پای پیغمبرش برسد، در اینجا فرق این دو کمال آشکار می‌گردد. کمالات ولایت نسبت به کمالات نبوت همچون قطره نسبت به دریای محیط و پر کاه نسبت به کوه عظیم است.

---

۱. همان منبع، دفتر اول، حصه چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص ۸۱.

## دایرة کمالات نبوت

از جمله مکتوبات امام ربّانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: از حصول کمالات نبوّت برای بعضی افراد لازم نمی‌آید که آن بعض، نبی یا مساوات با نبی پیدا کند؛ زیرا حصول کمالات با حصول نسبت نبوّت فرق دارد؛ کمالات نبوّت عبارت از ظهور

۸۲

تجلی ذاتی دایمی و نبوت عبارت از شرایع احکام است که به وسیله وحی بر نبی می آید و میان این دو فرق است. این معنی به تفصیل در مکتوب دیگر شرح داده شده است.

وقتی حضرت پیر دستگیر از ماه ذی القعدة همان سال بر عنصر خاک غلام خود توجه فرمودند، فیض از کمالات نبوت که عبارت از تجلی ذاتی دایمی است، بر این لطیفه ورود فرمودند. معارف این مقام، فقدان هر معارف است و نکارت<sup>۱</sup> حالات باطن و بی رنگی و بی کیفیت حاصل می شود، ایمانیات و عقاید قوت می یابد و استدلال بدیهی می گردد. معارف این مقام، شرایع انبیا - علیهم السلام - است، در اینجا وسعت باطن به قدری می شود که وسعت همه ولایات، چه ولایت صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا، در کنار این نسبت، لاشئ محض و ضیق صرف است و در ولایت، البته مناسبت با یکدیگر زیاد می شود، اگر چه مناسبت صورت و حقیقت باشد.

اما اینجا آن نسبت هم مفقود است، با وجود فقدان و نکارت حالات باطن و یأس دیده و قصور، خود را از کافر هم بدتر می دانند و حقیقت وصل عریان در اینجا حاصل می شود. پیش از این، هر وصلی که بود داخل دایره وهم و خواب و خیال همچون سراب بود؛ آب نمایی که تشنه وصل آب، از اینجا غیر از حسرت و ندامت چیزی به دست نمی آورد.

---

۱. نشناختن، گم شدن.

وقتی برای بنده از توجّهات حضرت پیر دستگیر این مقام مکشوف گردید حالتی شبیه به رؤیت دست داد، اگرچه رؤیت نمی‌شود؛ زیرا رؤیت، در آخرت است که به آن ایمان داریم؛ لیکن این مشاهده، نسبت به مشاهدات ولایات حکم رؤیت را دارد؛ چنانچه رؤیت آخرت مخصوص به عالم خلق است و معامله<sup>۱</sup> نیز در اینجا نصیب عالم امر است و همانطور که لطایف عالم امر در اینجا لاشیء محض می‌گردند، لطیفه نفس و عناصر سه گانه نیز در اینجا ناچیز می‌شوند و این حالات و کیفیات مخصوص به عنصر خاک است؛ اگر برای عنصر دیگر، نصیبی از این دولت باشد، به تبعیت از این عنصر لطیف است.

بدان که شروع فنای نفس، در ولایت صغری و کمال آن مربوط به ولایت کبری است، بلکه به اعتدال عناصر چهارگانه که وابسته به کمالات نبوت است. مشهود و مشاهده به ظلال وابسته است و درک و وصل تا جایی است که اصل است و وقتی از ضلال بگذرد، اصل هم در رنگ ظل در راه می‌ماند؛ کار و بار به غیب الغیب می‌افتد؛ معاملات گذشته هباءً منثوراً می‌گردد؛ ایمان شهودی به ایمان غیبی مبدّل می‌شود و به جای لذّت و حلاوت، از فراق درد و حزن نصیب می‌گردد. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دَائِمَ الْحُزْنِ مُتَوَاصِلَ الْفِكْرِ»<sup>۲</sup>. وقتی معامله از اصل عروج کند، بساط حبّ صرف پیش می‌آید، مراتب کوتاهی می‌کند و فنا و بقا و شهود و مشاهده در راه می‌ماند.

---

۱. حالتی شبیه به رؤیت.

۲. رسول الله ﷺ همیشه غمگین و پیوسته در فکر بودند.

بدان به درستی که فنا<sup>۱</sup> عبارت از عدم شعور سالک به وجود غیر خدا در عالم خفاست و بقا<sup>۲</sup> عبارت از آگاه بودن به وجود واحد همراه با آگاهی سالک به وجود غیر الله است.

انس<sup>۳</sup> عبارت است از لذت بردن هنگام توجه به حق در حالت صفای قلب و هیبت<sup>۴</sup> عبارت است از ذوب شدن روح، در هنگام ظهور جلال حق.

---

۱. فنا عبارت است از اینکه وقتی سلطان حقیقت جل شأنه بر سالک غالب گردد، او از اغیار هیچ عین و اثر و نشانه و سایه ای نبیند و گفته می شود که این شخص از خلق فانی شده و به حق باقی گشته است. پس فنا ی بنده از اعمال بد و حالات ناقص به سبب نابود شدن همین کارهای زشت است و همچنین فنا این است که از سالک همه لذت ها را نیست می گرداند. پس برای او بهره ای در هیچ چیز نیست، بلکه از همه اشیا فنا می گردد. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۴۸۹.

۲. و بقا پس از فناست و آن، این است که سالک از چیزهایی که برای اوست فنا می گردد و در آن چیزهایی که برای خداوند متعال است، باقی می ماند. از جمله اشارتی که به فنا شده، روایتی از عبدالله بن عمیر رحمته الله است که شخصی بر ایشان سلام کرد و حال آنکه او در طواف بود. پس سلام او را جواب نداد. آن شخص بر بعضی از دوستان عبدالله ابن عمیر شکایت کرد. پس گفتند: ما در آنجا بودیم و خداوند متعال را در آن مکان می دیدیم. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۴۹۳.

۳. انس عبارت است از اثر مشاهده جمال حضرت الهیّت در قلب و انس کامل تر از بسط است و مقتضای انس، صحو است. صحو عبارت است از رجوع عارف به سوی احساس پس از غیبت آن و پس از زوال احساس او؛ بنابراین هر سالکی که انس به او دست داده باشد، در صحو و هوشیاری است؛ البته با یکدیگر بر حسب تفاوتشان در شرب فرق می کنند. از اینجاست که گفته شده پایین ترین مراتب انس این است که اگر در آتش شعله و رانداخته شود، انس وی مکدر نمی شود. بدان که انس از خوشی و سرور با خدای تعالی پیدا می شود و هر کس که برای او انس با خداوند تعالی حاصل شود، از هر چه ما سوای خداوند است، گریزان می شود. شبلی گفت: هر کسی که با خداوند انس بگیرد، از مخلوق خداوند گریزان می شود و هر کس که از مخلوق بگریزد، در بین همتایان خویش تنها و ممتاز می گردد. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۴۴۵.

۴. هیبت عبارت است از مشاهده اثر جلال خدای تعالی در قلب و هیبت فوق قبض است و مقتضای هیبت، غیبت و وحشت است. غیبت عبارت از غیبت قلب از آگاهی بر احوال خلق به سبب مشغول بودن حسّش به واردات. پس هر هیبت زده، غایب است و اگر پاره پاره و تکه تکه شود از غیبت باز نمی گردد مگر اینکه هیبت از وی دور شود. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۴۴۵.

قبض<sup>۱</sup> عبارت است از محجوب ماندن روح از مشاهده حق هنگام ظهور صفات نفس و غلبه آن و بسط عبارت است از مشاهده روح، حق را هنگام نابودی صفات نفس.

نفی<sup>۲</sup> عبارت است از نفی کردن غیر حق و اثبات عبارت است از اثبات وجود وحدت پس از نفی غیب.

احدیّت عبارت از مرتبه ذات صرف و وحدت عبارت از مرتبه صفات و واحدیّت عبارت از مرتبه اسماست. احدیّت در عالم لاهوت و وحدت در عالم جبروت و واحدیّت در عالم ملکوت به کار می‌رود. احدیّت عبارت است از مطلق ذات به صورت اجمال و واحدیّت عبارت است از مطلق ذات به صورت تفصیل. خلوت در انجمن یعنی سالک در ظاهر با خلق و در باطن با حق باشد.

---

۱. قبض و بسط دو حالت اند که پس از ترقی بنده از حالت خوف و امید به وی دست می‌دهند؛ پس قبض عارف مانند خوف مبتدیان و بسط عارفان مانند رجای مبتدیان است. فرق بین قبض و بسط و خوف و رجای این است که خوف از چیزی حاصل می‌شود که به آینده تعلق دارد، مثل اینکه از فوت شدن شی، محبوب می‌ترسد و یا از هجوم چیزی ترسناک به وی می‌هراسد. همچنین رجای نیز فقط به امید دست یابی به محبوبی در آینده و یا به آرزوی از بین رفتن شی، ناپسند و مکروه در آینده می‌باشد. اما قبض و بسط به سبب معنایی است که در وقت حاصل می‌شود؛ پس قلب صاحب خوف و رجای در هر دو حالت به آینده تعلق می‌گیرد؛ ولی وقت صاحب قبض و بسط با واردی که هم اکنون (در همان لحظه) غالب شده، گرفته شده است؛ البته صفت هایشان در قبض و بسط مطابق تفاوت احوالشان، متفاوت است. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۴۴۱.

۲. نفی یعنی دور کردن اوصاف عادت و اثبات یعنی برپا داشتن احکام عبادت؛ پس هر کس که از احوال خود خصلت‌های ناشایست را دور سازد و به جای آن افعال و احوال شایسته آورد، پس او صاحب نفی و اثبات است و این نفی و اثبات به شرط بندگی کردن است، اما در اصل هر دو از قدرت مطلق صادر می‌شوند؛ بنابراین نفی آن چیزی است که حق تعالی آن را بپوشاند و غایب گرداند و اثبات آن چیزی است که خدای تعالی آن را ظاهر گرداند، پس هر دو موقوف بر مشیّت الهی می‌باشند. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۴۶۱.



نیت کمالات نبوت: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ دایره

کمالات نبوت است بر عنصر خاکی من.

## دایره کمالات رسالت

باید دانست که در تجلّی ذاتی دایمی، سه مرتبه اثبات کرده‌اند؛ مرتبه اوّل را کمالات نبوت قرار داده‌اند، چنانچه بیان کردیم که مرشد به مراقبه ذات که منشأ کمالات نبوت است امر می‌کند. امّا در مرتبه دوم که کمالات رسالت است مرشد به مراقبه ذات که منشأ کمالات رسالت است امر می‌کند. فیض در مرتبه کمالات رسالت بر هیأت وحدانی سالک می‌آید.

هیأت وحدانی: عبارت از مجموع عالم امر و عالم خلق است که پس از تصفیه و تزکیه، برای هر کدام هستی دیگری حاصل می‌شود. حضرت پیر دستگیر بر هیأت وحدانی این غلام خود توجه کردند. همچنین در این مقامات فوقانی تا آخر مقامات مجددیه یک به یک توجه کردند و فیض از کمالات رسالت ورود فرمودند.

در این مقام کثرت انوار بیشتر از مقام سابق و وسعت‌ها و بی‌رنگی ورود فرمودند. نسبت این مقام با مقام سابق و همچنین نسبت هر مقام فوقانی با مقام تحتانی، مانند نسبت مغز با پوست است!



نیت کمالات رسالت: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ

دایره کمالات رسالت است بر هیأت وحدانی من.

## دایره کمالات اولوالعزم

مرتبه سوّم، کمالات اولوالعزم است. در این مقامات، اسرار مقطّعات قرآنی و متشابهات فرقانی منکشف می شود. بزرگان را به اسراری که در بین محبّ و محبوب گذشته است، محرم می سازند و به وسیله تبعیّت حبیب خدا ﷺ از اولش مخصوص آن جناب ﷺ او را نیز نصیب می فرمایند. وقتی که در این مقام، حضرت پیر دستگیر این غلام را به توجّه مخصوص خود سرافراز ساختند و در آن برای این بدنام، اسرار حروف مقطّعه قرآن کشف گردید. این اسرار از حوصله و توانایی بشر خارج است و اگر گفته شود، متکلم بی تاب می گردد و مستمع از هوش می رود.

اگر به تقدیر تسلیم بخواهد چیزی بیان کند، از کجا برای بیان آن اسرار، عبارت بیابد که بنویسد و این اسرار اگر قابل بیان بود، البته امام طریقه حضرت مجدد الف ثانی رحمه الله چیزی از آن ارشاد می فرمودند. لیکن برای اظهار شکر الهی - جل شأنه - و احسان حضرت پیر دستگیر - مد ظله - این چنین گفتگو در تحریر آمد.

باید دانست که وقتی معامله باطن بر هیأتی افتد؛ یعنی از کمالات رسالت ترقّی باطن محض به فضل الهی حاصل شود، هیچ عملی نتیجه و اثر ندارد، اگرچه در همه مقامات بدون فضل الهی ﷻ از هیچ عملی، ترقّی ممکن نیست، لیکن اعمال، مانند اسباب اند.

اما در این مقامات، این اسباب هم دخلی ندارند؛ اگرچه در نابودی کدورت بشری اثر تمام دارند، لیکن برای ترقّی باطن هیچ فایده ای ندارند؛ مثلاً هرگاه به ذکر اسم ذات الهی یا نفی و اثبات یا تهلیل لسانی مشغول می شود، می بیند که در این



مقامات آن ذکر نمی‌رسد و در راه می‌ماند، مگر وقتی که لفظ محمد رسول الله ﷺ را به همراه تهلیل لسانی و درود بخواند، قوتی در مقامات فوقانی دست می‌دهد و بلکه وسعت لفظ محمد رسول الله از تهلیل زیاد فهمیده می‌شود و به واسطه قرآن مجید، ترقیّات این مقامات حاصل می‌شود و به هر کس می‌رسد به واسطه کلام مجید است. باید دانست که بعد از کمالات اولوالعزم به دو روش پیموده می‌شود و این در اختیار مرشد است که به هر روش که می‌خواهد طالب را تسلیک فرماید. یک راه به طرف حقایق الهی می‌رود و آن عبارت از حقیقت کعبه و قرآن و نماز است و راه دیگر به سوی حقایق انبیا - علیهم السّلام - می‌رود و آن عبارت از حقیقت ابراهیمی، موسوی، محمدی و احمدی - علیهم السّلام - است.

حضرت پیر دستگیر ابتدا به حقایق الله مرا توجّه فرمودند و آن را از حقایق انبیا مقدم ساختم و به ذکر آن پرداختم.

نیت کمالات اولوالعزم: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ

دایره کمالات اولوالعزم است بر هیأت وحدانی من.





## فصل نهم

### در بیان حقایق الهی

در آخر محرم ۱۲۲۶ هـ ق، وقتی که به این فقیر تا کمالات اولوالعزم توجه شده بود، به سوی رامپور سفر کردم و در ماه جمادی الثانی همان سال، دوباره به خدمت آن حضرت رسیدم. از ابتدای ماه رجب در حقیقت کعبه توجه فرمودند، در این مرحله عظمت و کبریایی حضرت حق ﷺ مشاهده شد و هیبتی عظیم بر باطن من غلبه کرد. در اینجا به مراقبه ذاتی که مسجود ممکنات است می پردازند. پس از چند روز، فنا و بقا به این مرتبه مقدس حاصل شد.

خود را متصف به این شأن یافتم و توجه ممکنات به جانب خود دانستم، اگرچه در مرتبه کمالات، بی رنگی های بسیار حاصل بود و در این مقامات به اندازه آنها نیست؛ اما علو و وسعت نسبت باطنی بیش از پیش است و بی رنگی در حقایق انبیا با وجود این همه علو و وسعت، نسبت به حقایق الهی کمتر است.

آنچه به ذهن این بنده می‌رسد، این است: وقتی برای سالک فنا و بقا به مرتبه ذات بحت میسر شد و متخلّق به اخلاق آن مرتبه گردید، در مدرکه نیز قوّت و توانایی حاصل می‌شود که به وسیله آن نسبت‌های فوقانی را درک می‌کند؛ از این رو، بی‌رنگی آن مقامات را دریافت نمی‌کند!

## حقیقت کعبه ربّانی



نیت حقیقت کعبه ربّانی: فیض می‌آید از ذات بحت که مسجود همه ممکنات و منشأ دایره حقیقت کعبه ربّانی است بر هیأت وحدانی من.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: بعضی از کمال مرادان باشند که درون سرادقات<sup>۱</sup> عظمت و کبریایی به طفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جای دهند و محرم بارگاه سازند. «فَعُوْمِلَ مَعَهُمْ مَاعُوْمِلَ مَعَهُمْ»<sup>۲</sup>. ای فرزند! این معامله مخصوص به هیأت وحدانی انسان است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی<sup>۳</sup> شده است. با وجود این، در این موطن نیز رئیس همه، عنصر خاک است<sup>۴</sup>.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: در این مقام شگرف، که مناسب مقام ظهور سرادقات عظمت و کبریایی است، کمالات مرکز آن

۱. سرا پرده، خیمه.

۲. پس عمل می‌شود به آن‌ها، آنچه عمل می‌شود.

۳. پیدا.

۴. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اول، حصّه چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص ۸۰.

مقام که مقام اجمال است نصیب خاتم الرسل است و باقی همه مفصل به حضرت خلیل مسلم هر که دیگر است در آن جا طفیلی ایشان است از انبیا و کمل اولیا - علیهم الصلوة و التسلیمات -<sup>۱</sup>.

فایده: در مکتوبات شیخ حضرت ایشان رَحِمَهُ اللهُ آمده است که حقیقت کعبه ربّانی، فوق حقیقت محمدی ﷺ است. از اینجا لازم می آید که حقیقت کعبه برتر از حقیقت محمدی ﷺ باشد و حال آنکه سرور عالم ﷺ افضل مخلوقات است. «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ وَ لَمَّا اَظْهَرْتُ رَبُّوِيَّتِي»<sup>۲</sup>. کَمَا وَرَدَ.

جواب: اینکه حقیقت کعبه، ناشی از مقام معبودیت و مسجودیت و کمال آن سرور ﷺ در مقام عبودیت و عابدیت است، از اینجا می تواند که حقیقت کعبه ذات الهی ﷻ باشد، که در حقیقت معبود و مسجود اوست؛ یعنی حقیقت که منشأ مسجودیت این صورت گشته است و شک نیست که آن حقیقت، ذات حق ﷻ است؛ پس اگر این حقیقت برتر از حقیقت محمدی ﷺ باشد، چه اشکالی دارد.

اینکه می گویند حقیقت ممکن که صورت کعبه است باید ممکن باشد، چگونه می تواند واجب باشد؟ جواب این است که حقیقت شیء به شیء به روش این طایفه علیّه، به معنای ذات شیء و ما به الشیء هُوَ هُوَ نیست. انتهی کلامه.

---

۱. همان منبع، مکتوب ۲۶۰، ص ۸۵.

۲. اگر تو نبودی، افلاک را خلق نمی کردم و ربوبیت خود را ظاهر نمی ساختم. تفسیر مظهری سورة علق، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

## حقیقت قرآن مجید

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: پس از مرتبه علیای نور صرف که آن را این فقیر، حقیقت کعبه ربّانی یافته و نوشته، مرتبه‌ای است بس عالی که حقیقت قرآن مجید سبحانی است. کعبه معظمه به حکم قرآن مجید، قبله آفاق گشته و به دولت مسجودیت همه مشرف شده است. امام، قرآن است و مأموم پیشقدم، کعبه معظمه است.

این مرتبه مقدّس، مبدأ وسعت بیچون حضرت ذات جلّال است و نیز مبدأ امتیاز بی چونی و بی چگونگی او جلّال آن درجه علیاست. در این مرتبه مقدّس، که آن را حقیقت قرآن مجید گفته‌ایم، اطلاق نور گنجایش ندارد و در رنگ سایر کمالات ذاتی، نور نیز در راه مانده است. اینجا غیر از وسعت بی چون و امتیاز بی چگونگی، هیچ چیز را گنجایش نیست و آیه کریمه: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ﴾<sup>۱</sup> اگر مراد از نور، قرآن باشد، می‌تواند به اعتبار انزال و تنزیل باشد؛ چنانچه آیه کریمه: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ﴾<sup>۲</sup> اشاره به آن دارد. انتهی کلامه<sup>۳</sup>.

وقتی حضرت پیر دستگیر به حقیقت قرآن توجه فرمودند و در معامله، مشاهده نمودم که درون سرادقات عظمت کبریایی جای یافتم، در عالم مثال چنان دیدم که گویا بر بام خانه کعبه برآمده‌ام، اینجا پله نهاده‌اند که از آن پله عروج کردم و داخل

۱. به تحقیق بر شما از جانب خدا نور آمد. مانده/ ۱۵.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوم، حصّه نهم، مکتوب ۷۷، ص ۵ و ۷.

حقیقت قرآنی شدم و آن<sup>۱</sup> عبارت از مبدأ وسعت حضرت ذات سُبْحَانَهُ است و وسعت حضرت ذات سُبْحَانَهُ از این مقام، شروع به بیچونی می شود؛ احوالی ظاهر می گردد که شباهت به وسعت دارد و لفظ وسعت در اینجا از تنگی میدان عبارت است و محبوب حقیقی اینجا دریافت می گردد.

بواطن کلام الله در این مقام ظاهر می گردد و هر حرف را از حروف قرآن مجید بی پایان دریافتیم، که موصل کعبه مقصود است. عجیب تر اینکه با خواندن قصص مختلف و اوامر و نواهی متباین هنگام قرائت، چیزهایی ظهور می کند و اسراری به میان می آید و قدرت او تعالی و حکمت بالغه حضرت حق سُبْحَانَهُ آشکار می شود که برای تعلیم و تفهیم همه عوام، قصص و حالات انبیا - علیهم السلام - را ذکر کرده و برای هدایت بنی آدم، احکام شریعت ارشاد نموده است. اما در بطون این حروف چه کیفیات و چه مقامات است که برای خواص ظهور می کنند و دل های جانبازان را به حیرت می اندازند. چه خوش گفت سعدی:

نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان

بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

هنگام قرائت قرآن مجید، زبان قاری حکم شجره موسوی پیدا می کند و برای قرائت قرآن، همه بدن او زبان می گردد و علو نسبت حقیقت کعبه معظمه به این عظمت و کبریایی در تحت، مشاهده می شود. در اینجا به مراقبه مبدأ وسعت بی چون حضرت ذات سُبْحَانَهُ می پردازند و مورد فیض این مقامات، هیأت وحدانی سالک است.

---

۱. مرجع ضمیر «آن» به طرف حقیقت قرآن است.



نیت حقیقت قرآن: فیض می‌آید از ذات بحت که مبدأ وسعت

بی چون حضرت ذات و منشأ دایره حقیقت قرآن است بر هیأت

وحدانی من.

پس از آن، حضرت پیر دستگیر در دایره حقیقت نماز توجه فرمودند. در این

دایره، کمال وسعت بی چون حضرت ذات ﷻ مشهود می‌گردد.

### حقیقت نماز

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدد الف ثانی رحمته الله: این مرتبه

مقدس، مرتبه‌ای است بس عالی که حقیقت نماز است و صورت آن در عالم شهادت

با نماز گزاران ارباب نهایت بر پاست. آنچه در قصه معراج آمده است که: «قِفْ يَا

مُحَمَّدُ فَإِنَّ اللَّهَ يُصَلِّي»<sup>۱</sup> می‌تواند اشاره‌ای به حقیقت نماز باشد.

عبادتی که شایسته مرتبه تجرد و تنزه است، مگر از مراتب وجوب صادر گردد و

از اطوار قدم به ظهور آید؛ پس او عبادت کننده و عبادت شونده است. در این مرتبه

مقدس، کمال وسعت و امتیاز بی چون حاصل می‌شود.<sup>۲</sup>

از جمله مکتوبات شیخ و امام رحمته الله: بر این تقدیر شبهه وارد می‌شود که آیا

مبدأ شیئی تقدّم و تفوّق بر شیئی دارد؟ پس باید حقیقت قرآن مقدّم بر حقیقت نماز

باشد و حال آنکه حقیقت نماز را فوق حقیقت قرآن نوشته‌اند؟

۱. بایست ای محمد! به درستی که خدا نماز می‌گزارد. تفسیر مطهری، سوره آل عمران، آیه ۹۹، ص ۱۰۱.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوم، حصّه نهم، مکتوب ۷۷، ص ۷.



جواب: می‌تواند که این مبدأیت در عروج سالک باشد؛ یعنی وسعت در مدارج عروج از حقیقت قرآنی شروع می‌شود و کمال آن در حقیقت فوقانی است و این مبدأیت را تأخر است.

جواب دیگر: آن است که تفوق برای طرفین است به دو اعتبار: یکی اینکه حقیقت قرآنی جزء حقیقت نماز است و جزء بر کل تقدّم دارد و از طرفی دیگر کل افضل است؛ زیرا مشتمل بر این جزء و اجزای دیگر است؛ بنابراین تفوق صورت برای جزء و تفوق معنوی و رتبی برای کل است.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: اگر حقیقت کعبه، جزء حقیقت نماز و حقیقت قرآن نیز جزء دیگر آن است، پس نماز جامع همه مراتب کمالات عبادات است که نسبت اصل الاصل را داراست<sup>۱</sup>.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: نماز رکن دوم از ارکان پنجگانه اسلام و جامع همه عبادات است و جزئی است که از جامعیت، حکم کل پیدا کرده و فوق همه مقربّات اعمال، آمده است.

دولت رؤیت که برای سرور عالمیان علیه السلام در شب معراج در بهشت میسر شده بود، پس از نزول در دنیا، مناسب این عالم، آن دولت برای ایشان در نماز میسر

---

۱. همان منبع، دفتر سوّم، حصّه نهم، مکتوب ۷۷، ص ۷.

می شد؛ از این رو، آن حضرت ﷺ فرمودند: «الصَّلَاةُ مُعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»<sup>۱</sup> و نیز آن حضرت ﷺ فرموده است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِي الصَّلَاةِ»<sup>۲</sup>.

برای تابعان کامل او - علیه الصَّلَاة و التسلیمات - در این دنیا از آن دولت در نماز بهره فراوان و نصیب کامل حاصل می شود؛ اگر چه رؤیت نیست؛ زیرا این دنیا گنجایش آن را ندارد. اگر به نماز کردن امر نمی فرمود، چه کسی نقاب از چهره مقصود می گشود و طالب را به مطلوب دلالت می کرد؟ نماز لذت بخش غمگساران و شفای بیماران است. اَرَحِنِیْ یَا بَلَاءُ رمزی از این ماجراست و «قُرْءَةُ عَيْنِیْ فِی الصَّلَاةِ»<sup>۳</sup> اشاره به این تمنا دارد<sup>۴</sup>.

فایده: ادواق، مواجید، علوم، معارف، احوال، مقامات، انوار، الوان، تلوینات، تمکینات<sup>۵</sup>، تجلیات متکیه<sup>۶</sup> و غیر متکیه، ظهورات متلوته<sup>۷</sup> و غیر متلوته، هرچه از

۱. نماز معراج مؤمن است. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲. نزدیک ترین حالتی که بنده به پروردگار خود دارد، در نماز است. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۰.

۳. خنکی چشمان من در نماز است. سنن نسائی، ج ۷، ص ۶۱.

۴. مکتوبات حضرت امام ربانی، دفتر اول، حصه چهارم، مکتوب ۲۶۱، ص ۹۶.

۵. تلوین، صفت ارباب وصول و تمکین، صفت اهل حقایق است تا وقتی که بنده در راه است، صاحب تلوین می باشد؛ چرا که از حالی به حالی دیگر بالا می رود و از صفتی به صفت دیگر منتقل می شود و هرگاه وصل شود، متمکن می گردد. گفته اند که تلوین، مقام طلب و جستجو از راه استقامت که همان صراط مستقیم است، می باشد و تمکین، مقام استقامت در راه مستقیم می باشد. ارباب تلوین را به این دلیل بدین نام نهاده اند که در طلب راه مستقیم مرتباً در حال رنگ پذیری و دگرگونی خود و صفات بشری شان می باشند؛ بر خلاف ارباب تمکین، پس به تحقیق آن ها ثابت و مستقرند بر استقامت خود. طریقه الراشدین، فصل دهم، ص ۴۶۹.

۶. با کیف.

۷. گوناگون.

این‌ها بیرون از نماز میسر شود و بی‌آگاهی از حقیقت نماز روی دهد، منشأ آن ظلال و امثال است، بلکه ناشی از وهم و خیال است.

نماز گزاری که از حقیقت نماز آگاه است، در وقت نماز گویا از عالم دنیوی خارج می‌شود و در عالم اخروی در می‌آید، ناچار در این وقت دولتی که مخصوص به آخرت است نصیبی از آن فرا می‌گیرد و بهره‌ای از اصل بی‌شایبه‌ی ظلیت به دست می‌آورد؛ زیرا عالم دنیوی مقصور بر کمالات ظلی است. معامله که بیرون ظلال است مخصوص به آخرت است؛ بنابراین چاره‌ای از معراج نیست و آن نماز است در حق مؤمنان و این دولت، مخصوص به این امت است که به تبعیت پیغمبر خود ﷺ، که در شب معراج از دنیا به آخرت رفت و به بهشت درآمد و به دولت رؤیت مشرف شد، به این کمال مشرف گشتند و به این سعادت نائل شدند.

اللَّهُمَّ اجْزِهِ عَنَّا مَا هُوَ أَهْلُهُ، وَاجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ مَا جَزَيْتَ نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، وَاجْزِ الْأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ خَيْرًا، فَإِنَّهُمْ دُعَاةُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَهُدَاتُهُمْ إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى.

گروهی از این طایفه که آنان را به حقیقت نماز آگاه نساختند و به کمالات خاص آن اطلاع نبخشیدند، معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را به اشیای دیگر مربوط ساختند، بلکه گروهی از این‌ها نماز را دور از کار دانستند، مبنای آن را بر غیر و غیریّت داشتند و روزه را برتر از نماز پنداشتند! انتهی کلامه<sup>۱</sup>.

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اول، حصّه چهارم، مکتوب ۲۶۱، ص ۹۶.

پس از آن، حضرت پیر دستگیر در دایره حقیقت نماز توجه فرمودند. در این دایره، کمال وسعت بی چون حضرت ذات سُبْحَانَهُ مشهود می گردد. از وسعت و علو این مقام چه بگویند که حقیقت قرآن مجید یک جزء آن و حقیقت کعبه جزء دیگر آن است. درباره کیفیات و واردات این مقام نیز اگر چیزی بگویند، کسی قدرت فهم آن را ندارد. در اینجا به مراقبه کمال وسعت بی چون ذات سُبْحَانَهُ می پردازند. سالک از این حقیقت مقدس بهره می گیرد و هنگام ادای نماز، گویا از این دنیا خارج می شود و در دار اخروی در می آید و شبیه رؤیت اخروی حاصل می نماید. در وقت تکبیر تحریمه دست از هر دو جهان می شوید و هر دو جهان پشت سر می اندازد و الله اکبر گویان در حضور حضرت سلطان ذی شأن عَلَّاهُ حاضر می شود. نزد عظمت آن حضرت عَلَّاهُ خود را خوار و لاشی محض دانسته، قربان محبوب حقیقی می گرداند و هنگام قرائت به وجود موهوب، که لایق آن مرتبه است، موجود می گردد و متکلم با حضرت حق سُبْحَانَهُ و مخاطب از جناب اقدس می شود و زبان او گویا حکم شجره موسوی عَلَّاهُ می یابد - همانطور که در حقیقت قرآن ذکر شد - وقتی به رکوع می رود و نهایت خشوع می نماید، به مزید قرب ممتاز می شود. هنگام خواندن تسبیح به کیفیت دیگر مشرف می گردد، آنگاه تحمید گویان بر این نعمت، در حضور حق سُبْحَانَهُ، راست می ایستد. علت ادای قومه، بنا بر فهم قاصر بنده، این است که قصد ادای سجده از حالت ایستاده، موجب خواری و فروتنی بیشتری است از اینکه از رکوع به سجده رود. قرب، در هنگام ادای سجود حاصل می شود. از آن، چه بیان شود که، عقل در ادراک آن عاجز است. از حدیث و آیه زیر مفهوم می گردد که خلاصه همه نماز، سجود

است. حدیث: «السَّاجِدُ يَسْجُدُ عَلَى قَدَمِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> و آیه کریمه: «وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»<sup>۲</sup>.

می‌فرمایند: ایمان، قرب است. چه خوش گفت:

سر در قدم دلدار هر بار چه خوش باشد

راز دل خود گفتن با یار چه خوش باشد

نیت حقیقت نماز: فیض می‌آید از ذات بحت که کمال وسعت

بی چون حضرت ذات و منشأ دایره حقیقت نماز است بر هیأت

وحدانی من.



### معبودیت صرف

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدد الف ثانی رحمته الله علیه: این مرتبه مقدس، فوق حقیقت نماز است که استحقاق معبودیت صرف، برای آن فوق ثابت است؛ چرا که اصل کل و ملاذ<sup>۳</sup> همه است؛ در این موطن برای وسعت و امتیاز هیچ گنجایشی نیست، اگرچه بی چون و بی چگونه باشد. منتهای اقدام کمال انبیا و اکابر اولیا - علیهم السلام - تا نهایت مقام حقیقت نماز است که نهایت مرتبه عبادت عبادت کنندگان است و فوق این مرتبه<sup>۴</sup>، مقام معبودیت صرف است که هیچکس را در آن دولت به

۱. سجده کننده به قدم بلا کیف خدا سجده می کند. حلیة الاولیا، ج ۶، ص ۷۱.

۲. سجده کن و تقرب حاصل نما. علق/ ۱۹.

۳. پناهگاه.

۴. یعنی فوق حقیقت نماز.

هیچ وجه شرکت نیست، تا قدم بالاتر نهد، تا هر جا که شوب<sup>۱</sup> عبادت و معبودیت باشد، برای قدم در رنگ نظر گنجایش است و وقتی معامله به معبودیت صرف رسد، قدم کوتاه می ماند و سیر به پایان می رسد.

ولی بحمد الله ﷻ که نظر را از آنجا منع نفرموده و به قدر استعداد گنجایش داده اند. در امر قف<sup>۲</sup> یا محمد اشاره به این کوتاهی قدم است؛ یعنی ساکن باش ای محمد و قدم جلوتر مگذار؛ چرا که برای قدم فوق مرتبه نماز، که از مرتبه وجوب صادر است و مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات - تعالی و تقدس - است، جولانگاهی نیست. حقیقت کلمه طیه لا اله الا الله در این موطن متحقق می گردد؛ نفی عبادت آله غیر مستحق در اینجا صورت می بندد؛ اثبات معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست، در این مقام حاصل می شود و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا می گردد و عابد از معبود کما ینبغی جدا می شود و معلوم می گردد که معنی لا اله الا الله نسبت به حال منتهیان، لا معبود الا الله است؛ چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار گرفته است. لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن نسبت به ابتدا و وسط است و لا مقصود، فوق لا موجود و لا وجود است که دریچه لا معبود الا الله است.

باید دانست که در این موطن، ترقی در نظر و حدت در بصر وابسته به عبادت نماز است که کار منتهیان می باشد. عبادات دیگر، مگر در تکمیل نماز مدد فرمایند و

---

۱. آمیختگی.

نقص آن را شاید تلافی کنند. از اینجاست که نماز را در رنگ ایمان، حَسَن لِدَاتِهِ<sup>۱</sup> گفته‌اند و عبادات دیگر، حُسْن لِدَوَاتِهَا نیستند، انتهی کلامه<sup>۲</sup>.

پس از این، پیر دستگیر در مرتبه تقدّس و معبودیت صرف توجّه فرمودند. اینجا برای قدم گنجایش نمی‌ماند و سیر قدمی به پایان می‌رسد؛ زیرا سیر قدمی در مقام عابدیت است؛ لکن به عنایت الهی، نظر موقوف نمی‌ماند و سیر، نظری می‌شود. مصرع:

بلا بودی اگر این هم نبودی

وقتی به بنده در این مقام عالی توجّه فرمودند، در معامله خود را در مقامی بس عالی و متعالی بدون رنگ دیدم، هر چه سعی کردم که به آن مقام داخل شوم، میسر نشد. آنگاه معلوم گردید که مقام معبودیت صرف است که قدم را در آن گنجایش نیست، مگر برای نظر کردن که هر جایی می‌خواهد سیر می‌کند.

ما تماشا کنان کوتاه دست      تو درخت بلند بالایی

سرّ معنی کلمه طیبّه لا معبود الاّ الله اینجا جلوه گر گردید و آشکار شد که در حقیقت استحقاق عبادت را، هر نوع که باشد، غیر از حضرت احدیت مجرد کسی

---

۱. نماز در رنگ ایمان حسن لذاته است؛ یعنی منشأ خوبی و نیکویی نماز، خود ذات اوست، بر خلاف عبادات دیگر که حسن آن‌ها از خارج آمده است نه از ذات آن‌ها.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوم، حصّه نهم، مکتوب ۷۷، ص ۷ و ۸.

ندارد، اگر چه اسماء و صفات باشد؛ چه رسد به اینکه ممکنات، لیاقت این امر را داشته باشند کَانَ مَا كَانَ<sup>۱</sup> حقیقت شرک اینجا نمی ماند و اندیشه غیر، از بین می رود.



نیت معبودیت صرف: فیض می آید از ذات بحت، که منشأ

دایره معبودیت صرف است، بر هیأت وحدانی من. بدان که سیر

حقایق الله تا اینجا بود.

---

۱. شد آن چه شد.



## فصل دهم

### حقایق انبیا

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: این درجات متابعت آن سرور صلی الله علیه و آله است. همه مقامات به عروج تعلّق دارند و حصول این‌ها به صعود مربوط است.

درجه هفتم از متابعت، که تعلّق به نزول و هبوط دارد، جامع همه درجات سابق است؛ زیرا در این موطن نزول، هم تصدیق و تمکین قلب و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال اجزای قالب، که از طغیان و سرکشی باز مانده‌اند. درجات سابق گویا اجزای این متابعت بوده‌اند و این درجه همچون کل برای آن اجزاست. در این مقام تابع به گونه‌ای به متبوع شباهت پیدا می‌کند که گویا اسم تبعیّت از میان برداشته می‌شود و امتیاز تابع نسبت به متبوع به گونه‌ای زایل می‌گردد که چنین گمان می‌شود که تابع در رنگ متبوع هر چه می‌گیرد از اصل می‌گیرد، گویا هر دو از یک چشمه آب می‌خورند و هر دو هم آغوش و کنار هم‌اند و هر دو یک بسترند و هر دو در رنگ شیر و شکرند. تابع کجا و متبوع کدام و تبعیّت که را؟

در اتحاد نسبت، نسبت تغایر گنجایش ندارد و به این اندازه است که خود را طفیلی و وارث نبی خود ﷺ می‌یابد. یقین است که تابع، چیزی و طفیلی و وارث، چیز دیگری است؛ هر چند همه در قطار تبعیت‌اند، ظاهراً در تابع حیلولت<sup>۱</sup> متبوع وجود دارد و در طفیلی و وارث هیچ حیلولتی در کار نیست. تابع اولش<sup>۲</sup> خوار است و طفیلی، جلیس ضمنی. بالجمله هر دولتی که برای انبیا - علیهم السّلام - آمده است، سعادت امتان است که به طفیل انبیا - علیهم السّلام - از آن دولت بهره‌یابند و از اولش ایشان تناول نمایند.

در قافله‌ای که اوست دانم نرسم این بس که رسد ز دور بانگ جرس<sup>۳</sup>  
حقایق انبیا عبارت از حقیقت ابراهیمی، حقیقت موسوی، حقیقت محمدی و حقیقت احمدی است - علی خاتمهم اوّلًا و علی اجمعهم ثانیًا الصّلوٰة و السّلام - باید دانست که چنانچه در حقایق الهی، ترقّی موقوف بر فضل است، در حقایق انبیا نیز ترقّی را موقوف بر محبّت دانسته‌اند. چنان که حضرت حق ﷻ ذات خود را دوست می‌دارد، همچنین اسماء و صفات و افعال خود را دوست می‌دارد. در محبّت ذاتی، سه اعتبار است: محبوبیت، محبّیت و محبّت.

ظهور کمالات محبوبیت ذاتی، در حضرت حبیب ﷺ و ظهور کمالات محبّیت ذاتی، در حضرت کلیم ﷺ و ظهور محبّت کمالات اسمائی و صفاتی و افعالی در

۱. در میان دو چیز در آمدن و حائل شدن.

۲. آنچه از پیش امرای طعام به نوکران دهند، ته مانده و این کلمه‌ای است ترکی. بر این معنا گفته شده که اولیا اولش خوار انبیا و مریدان اولش خوار اولیا هستند.

۳. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر دوم، حصّه هفتم، مکتوب ۵۴، ص ۹.

حضرت خلیل علیه السلام و ظهور محبوبیت اسمائی و صفاتی و افعالی در انبیای دیگر  
- علیهم السلام - در رنگ ظهور محبت این ها، متحقق است.

### دایره حقیقت ابراهیمی

وقتی پیر دستگیر به غلام خود در حقیقت ابراهیمی توجه فرمودند، مراقبه ذاتی  
که منشأ حقیقت ابراهیمی است، ارشاد کردند. از عنایت حضرت ایشان در همان  
توجه، کیفیت آن مقام فایض گردید.

مدتی انوار و اسرار آن مقام عالی را که عبارت از خلّت<sup>۱</sup> حضرت حق صلی الله علیه و آله است  
ورود فرمودند. در این مقام، انسی خاص و خلوت مخصوص به حضرت ذات  
سبحانه هویدا شد و این معامله ها از آن حضرت - جلت عظمت - برایم مفهوم گردید.  
کیفیتی که در این مقام حاصل شد، در دیگر مقامات عالی به این کیفیت و  
خصوصیت ظاهر نشد، اگرچه از قسم فضل چیزی باشد و همچنین در این مقام،  
محبوبیت جلوه گر می شود که در حقیقت محمدی و احمدی است و قسم دوم خلّت  
نام یافت و حقیقت ابراهیمی شد. محبوبیت صفاتی مثل محبوبیت خط و خال و قد  
و عارض است؛ از این رو، این اندازه بی رنگی در این مقام نیست، بر خلاف  
محبوبیت ذاتی - که به زودی آن را بیان می کنیم.

در این مقام حضرت پیر دستگیر را به شأن خاص دریافتم و یقین دانستم که  
صاحب منصب این مقام عالی اند و این معنی را به حضور پر نور عرض کردم،

---

۱. لفظ خلّت مشتق است از تخلّل شی. و به معنی رخنه شدن است و خلیل را خلیل نامیده اند، به دلیل رخنه کردن خلیل او در دلش. پس  
وجودش مستهلک است در وجود خلیلش؛ هرگاه تکلم کند، در آن می کند و هرگاه خاموش شود، پس این نصب العین و هدف اوست.

فرمودند: من نیز خصوصیت خود را به حضرت خلیل علیه السلام دریافته‌ام، لیکن غیر حبیب خدا صلی الله علیه و آله به طرف دیگر متوجه نمی‌شوم. وَلِلّٰهِ دَرُّهُ مَا أَحْسَنَ صَدْرُهُ<sup>۱</sup> - قدس الله سره العزیز.

در این مقام، سالک به اندازه‌ای به حضرت ذات جل جلاله انس پیدا می‌کند که به طرف دیگر روی نمی‌آورد، اگرچه اسماء و صفات باشند و به طرف دیگر توجه نمی‌کند، اگرچه مزارات مشایخ باشند و از غیر او تعالی استمداد و استعانت خوش نمی‌آید، اگرچه ارواح و ملائکه باشند. در این مقام تکرار صلوات ابراهیمی ترقی می‌بخشد.

نیت دایره حقیقت ابراهیمی: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ دایره حقیقت ابراهیمی است بر هیأت وحدانی من.



### دایره حقیقت موسوی

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدد الف ثانی رحمته الله: آنچه در آخر به کرم و فضل مکشوف ساختند، این است که تعیین اول حضرت ذات تقدس، تعیین وجود او صلی الله علیه و آله است که محیط بر همه اشیا و جامع همه اضداد و خیر محض و کثیر البرکت است. حتی اکثر مشایخ این طایفه علیه، آن را عین ذات گفته‌اند - تعالی و تقدس - و منع زیادی آن بر ذات جل جلاله غایت دقت و لطافت دارد؛ زیرا چشم همه کس نمی‌تواند او را دریابد و از اصل جدا سازد؛ از این رو تعیین او، در این مدت مخفی ماند و از متعین متمیز نگشت و عده بسیاری او را به خدایی پرستیدند و هیچ مطلوب و

۱. خدا را چه پر برکت است و چه نیکو فراخ است صدر او.

معبودی ماورای آن نطلبیدند و او را مبدأ آثار خارجی و مکون حوادث یومی دانستند. این تمیز حق از غیر حق، سعادت بود که برای این مسکین، ذخیره داشته بودند و این نفی مشارکت غیر معبود به معبود سبحانه که از انبیای کرام - علیهم السّلام - باقی مانده بود که برای زله<sup>۱</sup> بردارشان نگه داشته بودند.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾، انتهی کلامه<sup>۲</sup>.

وقتی حضرت پیر دستگیر در این مقام، بر بنده توجه فرمودند، مراقبه محبت ذاتی که منشأ حقیقت موسوی است، ارشاد کردند و کیفیت این مقام به قوت تمام ورود فرمودند. محبت او تعالی ذات خویش را که حقیقت موسوی عبارت از آن است، آشکار شد.

اینکه بعضی بزرگان، برای حضرت موسی علیه السلام محبوبیت اثبات فرمودند، مقصودشان این است که ایشان محبوب حضرت خداوند تعالی است و این درست است؛ زیرا مرتبه نبوت و رسالت، محبوبان و مرادان حضرت حق تعالی و راه ایشان، راه برگزیده است و این سخن منافی مطلب ما نیست. اگر مقصود آن بزرگان، این باشد که حقیقت موسوی عبارت از محبوبیت ذاتی است، همانطور که حضرت مجدد رحمته الله حقیقت احمدی را محبوبیت ذاتی قرار دادند. پس محل تأمل است، در فهم ناقص هم نمی آید و خلاف مکشوف صاحب طریقت و تابعان آن حضرت است.

۱. آنچه از طعام به کسی نگه دارند و یا پس مانده طعامی که مردم فرومایه از جایی بردارند.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوم، حصّه نهم، مکتوب ۹۳، ص ۴۷.

روزی این کمترین، بر شخصی از اصحاب خود در این مقام توجّه می‌کردم، بی‌اختیار کیفیتی روی داد که بر زبان من آیه «رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ»<sup>۱</sup> جاری شد. اگرچه در مقامات عالی ظهور این چنین الفاظ کمتر اتفاق می‌افتد، ولی این از خصوصیات این مقام است. عجب آن است که در اینجا با وجود ظهور محبت ذاتی، شأن استغنا و بی‌نیازی ظهور می‌کند و این از جمله اجتماع اضداد است و از اینجا سرّ آن سخنانی که بعضی مواقع از حضرت کلیم (علیه السلام) صادر می‌شد و گفتن بعضی کلمات که در ظاهر گستاخانه به نظر می‌رسد، دانسته می‌شود، الله اعلم. گفتن درود «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَعَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ خُصُوصًا عَلَى كَلِيمِكَ مُوسَى»<sup>۲</sup> نیز ترقی می‌بخشد.

نیت دایره موسوی: فیض می‌آید از ذات بحت که محبّ خود است و منشأ دایره حقیقت موسوی است بر هیأت وحدانی من.



## دایره حقیقت محمدی

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدد الف ثانی (رحمه الله): حقیقت محمدی (علیه السلام) حقیقة الحقایق است. آنچه در آخر کار پس از پیمودن مراتب ظلال بر این فقیر آشکار شد، تعین و ظهور حبّی است که مبدأ ظهور و منشأ خلق مخلوقات بنا بر

۱. پروردگارا خودت را به من بنما تا به سوی تو نظر کنم. اعراف / ۱۴۳.

۲. ای بار خدایا! درود بفرست بر محمد و آل و همه اصحاب محمد و بر انبیا و مرسلین، خصوصاً بر کلیم خود موسی درود فرست.

حدیث قدسی است: «گنجی پنهان با اسماء و صفات بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم؛ از این رو مخلوق را خلق کردم تا شناخته شوم»<sup>۱</sup>.

اولین چیزی که از گنجینه مخفی بر منصه<sup>۲</sup> ظهور آمده، حبّ بوده که سبب آفرینش مخلوقات گشته است؛ اگر این حبّ نبود، در ایجاد گشوده نمی شد و عالم در عدم، راسخ و مستقر بود. سر حدیث قدسی: «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلاَكَ» را که در شأن خاتم رسل ﷺ واقع است، اینجا باید جست و حقیقت «لَوْلَاكَ لَمَّا اَظْهَرْتُ رُبُوبِيَّتِي» را باید در این مقام طلبید.

سؤال: صاحب فتوحات مکیه، تعین اول را که حقیقت محمدی ﷺ است، حضرت اجمال علم گفته است و تو در رسائل خود، تعین اول را تعین وجودی گفته ای و مرکز آن را که اشرف و اسبق اجزای اوست، حقیقت محمدی قرار داده ای و تعین حضرت اجمال را ظلّ این تعین وجودی دانسته ای و اینجا می نویسی که تعین اول، تعین حبّی است و آن حقیقت محمدی است، وجه تفاوت این اقوال چیست؟

جواب: بسا که ظلّ شیء خود را به صورت اصل آشکار نماید و سالک را به خود گرفتار سازد. پس آن دو تعین (اجمال علم و تعین وجودی)، ظلال تعین اول اند که در هنگام عروج بر عارف به اصل تعین اول که تعین حبّی است، ظاهر گشته است.

۱. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. جای ظاهر شدن چیزی.

سؤال: چگونه می‌توان تعین وجودی را ظلّ تعین حبّی دانست در حالی که وجود بر حبّ سبقت دارد؛ چرا که حبّ فرع وجود است؟

جواب: این فقیر در رسایل خود تحقیق کرده است که حضرت حق ﷻ به ذات خود موجود است، نه به وجود و همچنین صفات هشت گانه او ﷻ به ذات واجب موجودند ﷻ نه به وجود؛ چرا که وجود بلکه وجوب را نیز در آن گنجایش نیست؛ زیرا وجوب و وجود هر دو از اعتبارات اند. اولین اعتباری که برای ایجاد عالم پیدا شد، حبّ است، پس از آن، اعتبار وجود که مقدمه ایجاد است؛ چرا که حضرت ذات ﷻ بدون اعتبار این حبّ و بدون اعتبار این وجود، از عالم و ایجاد عالم مستغنی است. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> نصّ قاطع است و تعین علمی جملی را ظلّ آن دو تعین گفتن، به اعتبار این است که آن دو تعین به اعتبار حضرت ذات ﷻ بدون ملاحظه صفات است و در این تعین ملحوظ، صفت است که همچون ظلّ برای ذات ﷻ است.<sup>۲</sup>

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدد الف ثانی رَحِمَهُ اللهُ، سؤال: آیا ترقّی از حقیقت محمدی که حقیقة الحقایق است و حقیقتی از حقایق ممکنات فوق آن نیست جایز است یا نه؟ تو در رساله خود نوشته‌ای که ترقّی از حقیقت محمدی واقع شد، حقیقت این معامله چیست؟

۱. هر آینه خداوند از عالمیان بی‌نیاز است. عنکیوت / ۶.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوم، حصّه نهم، مکتوب ۱۲۲، ص ۱۲۸.



جواب: جایز نیست؛ زیرا که فوق آن مرتبه، مرتبه لاتعیّن است که وصول و الحاق متعیّن به آن، محال است اما وصول و الحاق بی تکیّف گفتن مجرد تفوّه<sup>۱</sup> است که پیش از رسیدن به حقیقت معامله به آن تسلی می یابند، اما پس از وصول به حقیقت کار، حکم به عدم وصول و الحاق لازم است؛ چرا که شک در آنجا راهی ندارد. اینکه نوشته ام ترقّی از حقیقت محمدی واقع شد، مقصود از آن حقیقت، ظلّ آن حقیقت بوده است که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند و از آن تعبیر به وحدت کرده اند و در آن وقت بر این فقیر اشتباه ظلّ با اصل بود و چون به محض فضل خداوندی ﷺ از آن ظلّ و سایر ظلال رهایی میسر شد، دانست که ترقّی از آن حقیقه الحقایق واقع نیست، بلکه جایز نه، که قدم از اینجا برداشتن و پیش نهادن، قدم در وجوب ماندن و از امکان بیرون آمدن است که این محال عقلی و شرعی است. انتهی کلامه<sup>۲</sup>.

پس از آن، پیر دستگیر در حقیقه الحقایق که عبارت از حقیقت محمدی ﷺ است بر غلام خود توجّه فرمودند. در اینجا مراقبه ذاتی که محبّ و محبوب خود او و منشأ حقیقت محمدی است، ارشاد کردند.

در اینجا با عنایات حضرت پیر دستگیر، محبّت آمیخته با محبوب ظهور کرد. اجتماع این دو منشأ در این دایره کیفیتی دارد که در بیان نمی گنجد. در این مرتبه مقدّس، فنا و بقا دست داد و اتحاد با آن سرور دین و دنیا میسر شد، به طفیل سرور

۱. سخن گفتن، لب به سخن گشودن.

۲. همان منبع، دفتر سوّم، حصّه نهم، مکتوب ۱۲۲، ص ۱۳۱.

عالم علیه السلام به مرتبه‌ای رسانیده و اسراری به ظهور آورده‌اند که بیان آن موجب ایجاد فتنه است.

و معنی رفع توسط، که اکابر اولیا به آن قایلند، اینجا ظاهر می‌شود و مشهود می‌گردد که برای کسی این معامله با آن حضرت علیه السلام واقع می‌شود که هم آغوش و یک کناره و هم بستر و یک نگارند. به این نیز، محبت خاص حبیب الله علیه السلام پیدا می‌شود و سرسخن حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی رحمته الله هویدا می‌گردد، آنجا که فرموده‌اند: خدای تعالی را برای آن دوست می‌دارم که ربّ محمد صلی الله علیه و آله است.

در این مقام مشابَهت و مناسبت با حبیب خدا صلی الله علیه و آله در همهٔ امور جزئی و کلی و دینی و دنیایی بسیار مطلوب است. برای همین است که حضرت پیر دستگیر ما رحمته الله در عمل به حدیث رغبت بسیار دارند و به این اسرار تشویق و ترغیب می‌فرمایند. الله تعالی به ایشان به اندازه‌ای در این مقام قوّت و رسوخ کرامت فرموده که به وسیلهٔ رسوخ اتباع آن حضرت صلی الله علیه و آله مجلس شریف ایشان، شبیه به محفل پیغمبر صلی الله علیه و آله گردیده است. آنچه بعضی از اصحاب کرام علیهم السلام فرموده‌اند که وقتی در محفل مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله حاضر می‌شدیم، معامله می‌گذشت که گویا ما رائی بودیم، عین وصف حال آن مقام است.

بدان که نزد حضرت مجدد رحمته الله تعین اول، تعین حُبّی است که مرکز آن تعین حبّ، به اعتبار محبوبیت ذاتی، حقیقت احمدی و تعین روحی آن حضرت صلی الله علیه و آله و به اعتبار محبوبیت و محبت ممتزجین، حقیقت محمدی و تعین جسدی آن حضرت صلی الله علیه و آله است و محبت صرف، حقیقت موسوی و تعین موسی علیه السلام است و

محیط آن مرکز که مثل دایره است، در صورت مثال خُلّت است و آن حقیقت ابراهیمی است.

تعیّن اوّل، حبّ ذاتی است و این چندین درجه و اعتبار دارد: محبوبیت ذات پاک، خود را حقیقت احمدی گویند و گفته‌اند محبّت ذات پاک، خود را به امتزاج محبوبیت، حقیقت محمدی نامیده‌اند و محبّت ذات پاک، خود را حقیقت موسوی دانسته‌اند و انس حضرت ذات پاک، خود را مرتبه خُلّت گفته‌اند که حقیقت ابراهیمی است - علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصّلوة و السّلام<sup>۱</sup>.

نویسنده - عفی عنه - می‌گوید که برای بنده معامله در حضور پر نور حضرت پیر دستگیر بارها گذشت. فَهَمَ مَنْ فَهَمَ.



نیت مراقبه حقیقت محمدی: فیض می‌آید از ذات بحت که محبّ و محبوب ذات خود و منشأ دایره حقیقت محمدی است بر هیأت وحدانی من.

### دایره حقیقت احمدی

پس از این، پیر دستگیر بر بنده در حقیقت احمدی ﷺ توجّه فرمودند. در اینجا دایره ذاتی محبوبیت صرف که منشأ حقیقت احمدی است، ارشاد کردند. در این مقام علو نسبت همراه تجلّی انوار ظهور می‌کند و اسرار عجیبی آشکار می‌شود.

۱. همان منبع، دفتر سوّم، حصّه نهم، مکتوب ۱۲۲ و ۱۲۴.

روزی در حلقهٔ پیر دستگیر حاضر بودم و متوجهٔ این مقام عالی گردیدم. معامله‌ای گذشت که خود را عریان محض، افتاده جلوی درگاه حق دیدم. بیشتر از این چه بگویم. مدتی به خاطر این مسکین گذشت که حضرت مجدد رَحِمَهُ اللهُ در جایی تحقیق فرمودند که حقیقت کعبه معظمه در حقایق الله و حقایق احمدی در حقایق انبیاست و همه یک حقیقت باشند. روزی در حقیقت احمدی متوجه بودم که ناگهان دیدم که کعبه معظمه ظهور کرد و ندا دادند که عظمت و کبریایی، خواص محبوبیت محبوب است و مسجودیت هر دو، از شئون آن حضرت است.

پس در سخن صاحب الطریقه جای شک و تردید نیست و حضرت پیر دستگیر خود را در این مقام عالی شأن خاص یافتیم. در همین مقام، محبوبیت ذاتی آشکار می‌شود؛ همانگونه که در خُلت، انکشاف محبوبیت صفاتی بود. معنای محبوبیت ذاتی این است که محبوب را بدون در نظر گرفتن صفات جمیله مثل خط و خال و غیره، دوست دارند. بر ذات او چیزی است که موجب تعشق می‌گردد. حافظ می‌گوید:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد      بنده طلعت او باش که آنی دارد  
در اینجا درود «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَ بَعْدَ مَعْلُومَاتِكَ وَ بَارِكْ وَ سَلِّمْ»<sup>۱</sup> ترقی می‌بخشد.

نیت حقیقت احمدی: فیض می‌آید از ذات بحت که محبوب

ذات خود و منشأ دایره حقیقت احمدی است بر هیأت وحدانی من.



۱. ای بار خدایا! بر سید ما محمد و بر اولاد و اصحاب او بهترین دروهای خود را به اندازه معلوماتت بفرست و برکت بده و سلام بفرست.

## فصل یازدهم

### دایره حبّ صرف

حضرت پیر دستگیر بر بنده در حبّ صرف ذاتیه توجّه فرمودند. در این مرحله مراقبه حبّ صرف ذاتیه را ارشاد کردند. در اینجا کمال علو و بی‌رنگی در نسبت باطن ظاهر می‌شود؛ چون این مرتبه به حضرت اطلاق و لاتعیّن نزدیک‌تر است این نیز از مقامات مخصوص پیغمبر ماست ﷺ و حقایق انبیا - علیهم السلام - بر این مقام نزد فقیر ثابت نمی‌شود؛ زیرا نزد صاحب طریقت حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی رَحِمَهُ اللهُ که به حضرت لاتعیّن لاحق گردید، اولین تعیّن برای آفرینش، تعیّن حبّ است که آن را حقیقت محمدی قرار داده‌اند.

نیت دایره حبّ صرف این است: فیض می‌آید از ذات بحت مطلق که منشأ دایره حقیقت حبّ صرف است بر هیأت وحدانی من.

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدد الف ثانی رَحِمَهُ اللهُ: بدان که در محبّت ذاتی که حضرت ذات عَزَّوَجَلَّ خود را دوست دارد، سه اعتبار است: محبوبیت، محبّت و محبّت. ظهور کمالات محبوبیت ذاتی، در حضرت حبیب رَحِمَهُ اللهُ است و ظهور کمالات

محبّیت نصیب حضرت کلیم علیه السلام است و اعتبار سوم که نفس محبّت است، اوّل ابوالبشر حضرت آدم علیه السلام در آنجا مشهود گشت و دوم، حضرت ابراهیم علیه السلام نیز در همانجا مشهود شد و سوم، حضرت نوح علیه السلام نیز در همان اعتبار به نظر در آمد. همانطور که حضرت ذات، خود را دوست می دارد، کمالات اسمائی و صفاتی و افعالی خود را نیز دوست می دارد و ظهور این محبّت ذات به اسماء و صفات خود، در حضرت خلیل علیه السلام اتمّ است و ظهور محبوبیت اسمائی و صفاتی و افعالی در انبیای دیگر - علیهم الصلوة والسلام - در رنگ ظهور محبّیت اینها متحقّق است و چون اسماء و صفات و افعال دارای ظلال اند، ظهور محبوبیت آن ظلال به توسّط اصول اینها، نصیب اولیای مرادان و محبوبان است در رنگ محبّیت آن ظلال که نصیب اولیای مریدان و محبّان است.<sup>۱</sup>

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله: حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله دارای دو اسم است و هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید آمده است، خداوند فرمود: ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> و نیز فرمود: - در حکایت بشارت روح الله - ﴿أَسْمُهُ أَحْمَدُ﴾<sup>۳</sup>. برای هر کدام از این دو اسم مبارک، ولایتی جداگانه است. ولایت محمدی هر چند ناشی از مقام محبوبیت اوست - علیه الصلوة والسلام - امّا اینجا محبوبیت صرف، کائن نیست بلکه آمیختگی با منشأ محبّیت نیز دارد، اگر چه این

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر دوم، حصّه ششم، مکتوب ۷، ص ۲۴.

۲. فتح/ ۲۹.

۳. صف/ ۶.

آمیختگی برای او اصالتاً ثابت نباشد؛ اما مانع مقام محبوبیت صرف است. ولایت احمدی ناشی از مقام محبوبیت صرف است که شائبه محیّیت ندارد و این ولایت از ولایت محمدی جلوتر و یک مرحله به مطلوب نزدیک‌تر و به محبّ مرغوب‌تر است؛ زیرا محبوب هر چند در محبوبیت، تمام‌تر باشد، استغنا و بی‌نیازی او کامل‌تر است و در نظر محبّ، زیباتر می‌آید و رعنا تر جلوه می‌دهد و بیشتر محبّ را به سوی خود می‌کشاند و شیفته و واله‌تر می‌گرداند.

نه تنها آفتم زیبایی اوست      بلای من ز ناپروایی اوست

مراد از بلا، افراط عشق است که مطلوبِ عاشق است. سبحان الله! احمد، اسمی است سامی که مرکب از کلمه مقدّس احد و حلقه حرف میم است که از غوامض اسرار الهی وَحْدَانِیَّتِ در عالم بی‌چون است و در عالم چون، تعبیر از آن سر مکنون به غیر از حلقه میم امکان پذیر نیست و اگر امکان می‌داشت، حضرت حق وَحْدَانِیَّتِ به آن تعبیر می‌فرمود. احد، احد است که لا شریک له است و حلقه میم، طوق عبودیت است که بنده را از مولی متمیّز گردانیده است، پس بنده همان حلقه میم است و لفظ احد برای تعظیم آن حضرت وَحْدَانِیَّتِ آمده و اشاره به اختصاص او وَحْدَانِیَّتِ کرده است.

چون نام این است نام آور چه باشد

پس از هزار سال که آن را در تغییر امور عظام تأثیر نهادند، معامله آن ولایت به این ولایت کشید و ولایت محمدی به ولایت احمدی انجامید و کار و بار از دو طوق عبودیت به یک طوق رسید و به جای طوق نخستین، حرف الف که رمزی از ربّ اوست، متمکّن گشت تا محمد، احمد شد وَحْدَانِیَّتِ.

بیانش این است که دو طوق عبودیت، عبارت از دو حلقه میم است که در اسم مبارک محمد وجود دارد. می توان گفت که آن دو طوق اشاره به دو تعین اوست ﷺ. یکی از آن دو، تعین جسدی بشری و دیگری، تعین روحی ملکی اوست. در تعین جسدی هر چند به دلیل وقوع مرگ، سستی رفته و تعین روحی قوت گرفته، اما اثر آن تعین باقی مانده بود. هزار سال باید بگذرد تا اثر آن زایل شود و نشانی از آن تعین باقی نماند؛ چون هزار سال به پایان رسید و اثری از آن تعین باقی نماند و یک طوق عبودیت از آن دو طوق شکسته شد و زوال و فنا بر آن عارض گشت و الف الوهیت که آن را در رنگ بقا بالله می توان گفت، به جای آن قرار گرفت، ناچار محمد، احمد شد و ولایت محمدی به ولایت احمدی انتقال فرمود. پس محمد، عبارت از دو تعین و احمد، کنایه از یک تعین است و بس. پس این اسم به حضرت اطلاق نزدیک تر و از عالم دورتر است.

سؤال: فنا و بقایی که مشایخ قرار داده و ولایت را به آن مربوط ساخته اند، به چه

معنی است و این فنا و بقایی که در تعین محمدی گفته شد، به کدام معنی است؟

جواب: فنا و بقایی که ولایت به آن مربوط است، فنا و بقای شهودی است. اگر

فنا و زوال است به اعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است نیز به اعتبار نظر است. آنجا

صفات بشری را استتار است نه زوال و فنای این تعین این چنین نیست؛ بلکه اینجا

صفات بشری را زوال وجودی متحقق است و پراکنده شدن از تعین جسدی به روحی

روی می دهد. در مرتبه بقا، بنده هر چند حق نشود و از بندگی بیرون نرود، اما به

حق ﷻ نزدیک تر می شود و معیت بیشتر پیدا می کند و از خود دور و احکام بشری از

وی مسلوب تر می گردد.



باید دانست که این عروج محمدی که مربوط به انتفای صفات بشری است هر چند کار و بار او را ﷺ بالاتر بُرد و به درجهٔ اعلی رسانید و از کشاکش غیر و غیریت نجات داد، اما معامله بر امتنان او - علیه و علی آله الصلوة والسلام - تنگ تر گشت و نور هدایت او که به واسطهٔ مناسبت بشریت بود، کمتر شد و توجهی که به حال این واپس ماندگان داشت، قَلَّت پیدا کرد و با همه وجود متوجه قبله حقیقی گشت.

وای بر آن رعیتی که پادشاه به حالش نپردازد و به کلی به محبوب خود متوجه شود و از اینجاست که پس از هزار سال، ظلمات کفر و بدعت غالب گشته و نور اسلام و سنت نقصان پیدا کرده است. رَبَّنَا اَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱</sup>.

بدان که نزد مجدد الف ثانی رحمته الله تعین اول، حُب ذاتی است و این حُب چندین درجه و اعتبار دارد: محبوبیت ذات پاک، خود را حقیقت احمدی گویند و گفته اند که محبت ذات پاک، خود را به امتزاج محبوبیت، حقیقت محمدی نامیده اند و محبت ذات پاک، خود را حقیقت موسوی دانسته اند و انس حضرت ذات پاک، خود را مرتبه خُلَّت نامیده اند و این خُلَّت، حقیقت ابراهیمی است.

تعین اول، تعین حبی است که مرکز آن تعین حُب به اعتبار محبوبیت ذاتی، حقیقت احمدی و تعین روحی آن حضرت - علیه و علی آله الصلوة والسلام - و به اعتبار محبوبیت و محبت ممتاز جین حقیقت محمدی و تعین جسدی آن حضرت ﷺ

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّه نهم، مکتوب ۹۶، ص ۵۷ - ۵۹.

است و محبت صرف حقیقت موسوی و تعین موسی علیه السلام است و محیط آن مرکز مثل دایره است، در صورتی مثال خلّت است و آن حقیقت ابراهیمی علیه السلام است. فرق بین مرتبه حبیب و خلیل و کلیم و انبیا و اولوالعزم و رسل و غیر آن - صلوات الله علیهم اجمعین - در اینجا بیان شد.

باید دانست که پس از حصول این کمالات نبوت، عروج بعضی از افراد این امت به مقام خلّت و محبت صرف و محبوبیت ذاتی و محبوبیت خاص و حقیقة الحقایق واقع می شود و در آنجا از کمالات حقیقت کعبه ربّانی و حقیقت قرآن و حقیقت نماز بهره ور می گردند.

آنگاه عروج آن افراد به روش سیر نظری، به مرتبه مقدّس معبودیت صرف که فوق همه است، می انجامد و از آن مرتبه عالی نمونه ای از ذات به دست می آورند و پس از آن به نزول قهقری مشرف می شوند و به عالم باز می گردند.

به طور خلاصه، کمالات مقام خلّت مخصوص به حضرت خلیل الله علیه السلام و کمالات محبت صرف، مخصوص به ولایت موسوی و کمالات محبوبیت ذاتی مخصوص به ولایت محمدی و کمالات محبوبیت خاص مخصوص به ولایت احمدی و کمالات حقیقة الحقایق مخصوص به مقام خاص آن سرور عالمیان - علیه و علی آله الصلوة والسلام - است و کمالات حقیقت کعبه ربّانی از مبدأ امتیاز، بی چون و بی چگونگی است و کمالات حقیقت قرآن از مبدأ وسعت و امتیاز، بی چون است و العلم عند الله تعالی.

## فصل دوازدهم

### دایره لاتعین

پس از مرتبه حبّ صرف، مرتبه لاتعین و حضرت اطلاق است. نیتش این است: فیض می‌آید از ذات بحت که موجود به وجود خارجی و منزّه از همه تعینات است بر هیأت وحدانی من.

حضرت پیر دستگیر در این مرحله، غلام خود را به توجّه خاص سرافراز گردانید و این همه، از مقامات خاصّ حضرت رسالت پناه ﷺ است. در اینجا سیر قدمی انجام نمی‌شود، اما سیر نظری به ناچار صورت می‌گیرد، لیکن نظر تا چه اندازه کار خواهد کرد. چه خوش گفت:

دامان نگه تنگ و گل حسن تو بسیار      گلچین تراز تنگی دامان گله دارد  
این است بیان سلوک که حضرت پیر دستگیر، این بنده شرمنده را در این مقام به توجّه شریف خود ممتاز فرمودند. اگر همه عمر، این احسان را شکر گویم و خود را

برابر با خاک سازم و از خود نام و نشانی باقی نگذارم، هنوز از هزاران، یکی ادا نکرده  
باشم.

## فصل سیزدهم

### دایره سیف قاطع و قیومیت

در این فصل به بیان بعضی مقامات که از راه سلوک جدا افتاده‌اند و حضرت پیر دستگیر این بنده را به توجّه خود ممتاز فرموده‌اند، می‌پردازم.



بدان که دایره سیف قاطع مقابل دایره ولایت کبری واقع شده است.

نیتش: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ دایره سیف قاطع است بر

هیأت وحدانی من. اگر چه به این بنده در این دایره توجّه شده است، لیکن بنده از حضور پر نور، درباره احوال این دایره و وجه نامگذاری آن سؤال کرده بودم و ایشان ارشاد فرمودند: سیف قاطع نام این دایره برآن است. وقتی سالک در این دایره قدم می‌گذارد، هستی سالک مانند شمشیر برنده و نابود کننده می‌شود. شاید از سالک نام و نشانی نمی‌گذارد و به همین دلیل، این دایره را سیف قاطع نام نهادند.



دایره قیومیت از دایره کمالات اولوالعزم ناشی شده است.

نیتش: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ دایره قیومیت است

خاص بر هیأت وحدانی من. اگر چه در راه سلوک واقع است؛ ولی حضرت پیر

دستگیر مأمور توجّه به این دایره نبود. دلیلش شاید این باشد که قیومیّت، منصب انبیای اولوالعزم است و الله تعالی در این امّت فقط حضرت مجدّد الف ثانی رحمته الله و حضرت ایشان محمد معصوم رحمته الله و بعضی فرزندان و خلفای ایشان رحمته الله را به این منصب عظیم الشان سرافراز فرمودند؛ چنانچه در این زمان حضرت پیر دستگیر، قیوم زمان و قطب دوران اند. پس هر کسی را که مشیّت ایزدی بر وی تعلّق گیرد و به این منصب سرافراز فرمایند، حاجت توجّه نیست.

روزی بنده پس از اینکه برای پیران فاتحه خواندم، به این دایره توجّه نمودم. احوال و اسرار بسیاری در میان آوردند که زبان قادر به گفتن آن نیست و به فیض خاص در این دایره مشرف گردیدم. این معنی را به حضور پیر نور حضرت ایشان عرض کردم. فرمودند که در این دایره متوجّه شده‌ای از آن حضرت امیدوارم. الله تعالی به حرمت حضرت پیر دستگیر مرا سرافراز فرمایند.

الحمد لله در اواسط جمادی الاول سال ۱۲۳۳ هـ ق، حضرت ایشان، بنده را بشارت قیومیّت عطا فرمودند و ارشاد کردند که به بنده الهام شد. به این روش امور<sup>۱</sup> را ارشاد کرد: «اللَّهُمَّ أَوْصِلْنَا بِوَصَالِكَ»<sup>۲</sup>.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

۱. یعنی به همان روش که از من اخذ نمودید، دیگران را هم به همین روش ارشاد کنید.

۲. خداوندا! ما را به وصال خود برسان.

## فصل چهاردهم

### در اثبات مجدد الف ثانی

محبوب صمدانی، مجدد الف ثانی رحمته الله علیه فرموده‌اند: بدانند که در هر صد سال، مجددی آمده است. چنانچه بیهقی و ابی‌درداء از ابی‌هریره رضی الله عنه و او از جناب آن سرور صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»<sup>۱</sup>. اما مجدد مائة با مجدد الف تفاوت دارد، چنانچه در میان مائة و الف، فرق است، میان مجددان این‌ها نیز همان اندازه فرق است، بلکه بیشتر از آن و مجدد، کسی است که در طول آن مدت هر چه از فیوضات به امت می‌رسد، به وسیله او می‌رسد، اگر چه اقطاب و اوتاد آن وقت و بدلا و نجبا باشند<sup>۲</sup>.

اما چون پس از هر هزار سال، تغییرات بزرگی در امورات به وجود می‌آید؛ از این رو پیغمبر اولوالعزم با شرایع جدید مبعوث می‌شد و خلق را از بادیه ضلالت به شاهراه ایمان و اسلام هدایت می‌فرمود؛ چنانچه نور ارشاد و هدایتش همه عالم و

۱. هر آینه خداوند برای این امت بر سر هر صد سال، کسی را مبعوث می‌کند که دین او را تجدید کند. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲. مکتوبات حضرت امام ربانی، دفتر دوم، حصه ششم، مکتوب ۴، ص ۲۱.

عالمیان را فرا می گرفت و پس از انتقال و ارتحال او نیز انوار هدایت و ارشادش پس از گذشت هزار سال، به اندازه قرب و بُعد او در عالم باقی و متجلی بود.

هر کس در آن مدت از حضرات انبیا مبعوث می گردید، از شریعت او متابعت می فرمود و وقتی هزار سال به آخر می رسید، در نزدیکی هزاره دوم، دوباره تغییر و فتوری در دین اسلام و تفریق کلی در بین مسلمانان شایع می شد و ایمان و اسلام ضعیف می گشت و ظلمت کفر در عالم غالب می شد و اکثر آن امم به پرستش بت ها و خدایان باطل، گرفتار می شدند.

آنگاه به فضل الهی ﷻ در حین غلبه کفر و ضعف اسلام، پیغمبر اولوالعزم با معجزات ظاهر و برهان باهر و دلایل روشن و حجت محکم از جانب ارحم الراحمین، به عالم مبعوث می شد تا فرو رفتگان ورطه کفر و تاریکی را به ساحل عافیت ایمان و اسلام، ارشاد و هدایت فرماید. هر کس که سعادت ازلی نصیب او نبود، از قبول دعوت رسالتش و از دولت عظمای اسلام و نعمت ایمان، محروم و بی نصیب می گردید، به زهر کشنده عقوبت که ﴿فَأَتَتْقُمْنا مِنْهُمْ﴾<sup>۱</sup> گرفتار می شد و به مرگ ابدی می شتافت. چنانچه خدای تعالی فرمود: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۲</sup>.

---

۱. پس از آن ها انتقام می گیریم. اعراف/ ۱۳۶.

۲. از آن ها کسی است که باد شدید بر او فرستادیم و از آن ها کسی است که او را به آواز سخت گرفتار کردیم و از آن ها کسی است که او را در زمین فرو بردیم و از آن ها کسی است که او را غرق کردیم و نیست خداوند که بر آن ها ظلم کند و لکن آن ها بر خود ظلم می کنند. عنکبوت/ ۴۰.



بر اصل سخن رویم و گوئیم چون این هزارهٔ دوم نیز طبعاً همان خاصیت هزارهٔ گذشته را در تغییر امت انبیای عظام و پیغمبر اولوالعزم داشت، لاجرم در نزدیکی این سال، سستی کامل در دین این امت راه یافت و نور اسلام، کم شد و ظلمت و کفر در اطراف عالم مستولی گشت؛ به خصوص در مُلک هندوستان که پادشاه آنجا - اکبر نام - مردم را به سجده کردن خود امر کرد، تا اینکه افراد بسیاری را از دین و ایمان رو گردان نمود و عابد و ساجد خود ساخت، به گونه‌ای که در همهٔ هندوستان کمتر کسی از این بلای قوی نجات یافت. جهّال از جهل، عقلا از بیم جان و اهل جاه از حبّ مال و ریاست، سال‌ها به آن بدبخت بی‌دولت سجده می‌کردند و هر مسلمان با ایمان که سر از سجدهٔ او بر می‌تافت، آن گمراه رو سیاه، سرش را از تن جدا می‌کرد و با سیاست تمام و عذاب گوناگون او را به هلاکت می‌رساند.

هر چند در آن ایّام، برای تقویت و اظهار حق و دفع باطل به مقتضای خاصیت سنهٔ مذکور، مبعوث شدن پیغمبر اولوالعزم بایستی از اهمّ مهمّات می‌بود؛ امّا از آنجا که حضرت پیغمبر ماسّی از جناب اقدس الهی به خطاب مستطاب خاتم النبیین کرامت و شرافت یافت و نبوّت و رسالت به او ﷺ ختم گردید؛ از این رو، از امت آن سرور ﷺ مهر عظیم و بدر منیر، قائم مقام اولوالعزم سابق قرار داد و پس از گذشت هزارهٔ اوّل، قطب الاقطاب و الارشاد، غوث الاوتاد و الافراد، واقف اسرار مقطّعات قرآنی و متشابهات فرقانی، محبوب سبحانی و عاشق حقانی، مجدّد الف ثانی شیخ احمد بن شیخ عبدالاحد سرهندی رحمّه الله با کمال تبعیّت و وراثت او ﷺ با همان نسبت مزبور سابقان به تجدید دین این امت به طراوت و تازگی تام در متأخران جلوه‌گر

گشت و حدیث نفسی: «مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ الْمَطَرِ لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ»<sup>۱</sup> که از آن سرور ﷺ به صورت بشارت درباره او صادر شده بود، به ظهور پیوست؛ چرا که آخر این امت بعد از هزاره اول است. شریعت مطهر غرا از او تازه شد، ملت حنیف شریف بیضا تأیید یافت، بوستان اشجار تعین سرسبز گشت، چمن بهارستان دین گل شگفت، از او دل افسرده رندان تازه شد و از خامه بی رنگی احمد، نقش دیرینه نقش نقشبندان تازه شد. دولت کمالات اولوالعزم که پس از زمان صحابه و کل تابعین رو به نابودی رفته بود، به سبب تأیید شریعت و تجدید ملت و تخریب بدعت از کمال فضل حضرت ابدیت با تبعیت و وراثت صاحب شریعت ﷺ به وجود ذی جود مسعود شریفش پرتوانداخت و آخرش را به اول مشابه ساخت، آینه حق نمای مجدّی با درخشش تابنده انوار تجلی ذات بحت احدی صیقل داده شد و کمالات مخفی و پنهان احمدی با اظهار حقایق و دقایق حقیقت محمدی در آینه لطایف لطیفش ظهور نمود و علوم و معارف حقایق اشیا که چطور و به چه مرتبه از عدم موجود شده اند آشکارا شد.

چندین هزار صنع الهی به کار رفت تا بوالعجوبه مثل تو خلق شد چنانچه خود حضرت امام ربّانی، محبوب سبحانی و عاشق حقّانی، مجدّد الف ثانی ﷺ در مکتوبی از مکتوبات قدسی آیات خویش، به تصریح این معانی پرداخته و گفته اند: ای فرزندان! این، همان زمان است که در امم سابق، وقتی عالم پر از ظلمت می گشت، پیغمبر اولوالعزم مبعوث می شد و شریعت جدید را احیا می کرد. در این

۱. مَثَلُ أُمَّتٍ مِنْ، مَثَلُ بَارَانٍ است که دانسته نمی شود که اول آن ها خیر است یا آخر آن ها. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۵۲.

امّت که خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الانبیا ﷺ می باشد، به علما مرتبه انبیای بنی اسرائیل داده و به وجود علما<sup>۱</sup> از وجود انبیا کفایت فرموده اند. از این رو، پس از گذشت هر صد سال، از بین علمای این امّت، مجددی تعیین می کنند که شریعت عظام را احیا فرماید، به خصوص پس از گذشت هزار سال که در امم سابق، وقت بعثت پیغمبر اولوالعزم است و در آن زمان به هر پیغمبری اکتفا ننموده اند؛ در چنین زمانی، عالمی عارف و تامّ المعرفة لازم است که قائم مقام اولوالعزم امم سابق باشد. انتهی کلامه<sup>۲</sup>.

این کلام شریف آن حضرت موافق با مضمون حدیثی از رسول اکرم ﷺ است که بیهقی و ابی درداء از ابی هریره رضی الله عنه و وی از جانب سرور عالم رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»<sup>۳</sup>؛ یعنی حق ﷻ برای این امّت بر سر هر صد سال کسی را برمی گزیند که مجدد این امّت و دین آن باشد. اگر چه این حدیث شریف به ظاهر شامل حال مجدد مائة و الف است؛ ولی، تفاوت مراتب درجات هیچ یک از دیگری معلوم نمی شود.

اما به مقتضای خاصیت سنه الف و مائة و تأثیر سنوات دیگر، در کمال آنها تفاوت بسیاری است؛ هر قدر که از مائة تا الف و از پیغمبر اولوالعزم تا غیر اولوالعزم

۱. در حدیث آمده است: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» علما وارثان پیامبران اند (سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۱۷). این وراثت بر دو نوع است: علم احکام و علم اسرار. عالم وارث کسی است که از هر دو نوع علم میراث دار باشد، نه اینکه این نوع علم را بیاموزد و نوع دیگر را ترک کند که آن منافی وراثت است؛ زیرا وراثت از همه انواع ترکه مورث نصیب می برد، نه از بعضی آن. پس می توان گفت: کسی که یک نوع علم بیاموزد و نوع دیگر را ترک کند، او وارث نیست و کسی که وارث انبیا نباشد، عالم نیست و شرط وراثت، فراگیری علوم احکام و اسرار است. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اول، حصّه چهارم، مکتوب ۲۶۸، ص ۱۳۸.

۲. همان منبع، دفتر اول، حصّه چهارم، مکتوب ۲۳۴، ص ۳۳.

۳. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۹.

فرق است، در مجدد این‌ها نیز همان اندازه فرق است، بلکه بیشتر از آن؛ زیرا که مجدد الف، قائم مقام پیغمبر اولوالعزم است و نور و ارشاد و هدایت او از محیط عرش تا مرکز فرش، شامل همه عالم و عالمیان می‌باشد و هر چه از فیض هدایت و رشد و ایمان و معرفت در آن مدت به امت می‌رسد، به وسیله او می‌رسد، اگر چه اقطاب و اوتاد و ابدال عصر بوده باشند، ولی مجدد مائة با این مقام والا و درجه عظمای برابری نمی‌کند.

هزار سال بایست که تا به باغ یقین ز شاخ صنعت او نو گلی به بار آید  
 بهر قرون و به هر قرن چون تویی نبود به روزگاری چون تو شهریار آید  
 چنانچه از کلام علامه جلال الدین سیوطی و اکثر مشایخ عظام - رحمهم الله - که پیش از آن حضرت بوده‌اند نیز افضلیت ایشان به گونه‌ای که بیان شده، ظاهر و باهر است؛ از آن جمله یکی عارف کامل و مکمل، شیخ المشایخ، احمد جام رحمته الله است که در مقالات قدسی آیات خویش آورده‌اند که هفت تن مانند من مسمی به اسم من پیدا می‌شوند و آخرین ایشان پس از هزار سال ظهور می‌کند که از همه برتر است، الله اعلم و اسامی هفت احمد این است: شیخ احمد جام، شیخ احمد علوی دینوری، شیخ احمد کبیر، شیخ احمد یسوی، شیخ احمد سمنانی، شیخ احمد اسحاق و شیخ احمد فاروقی - رحمهم الله تعالی.

### مکتوب ۸۷ از مکتوبات شاه عبداللہ غلامعلی دهلوی رحمته الله

این مکتوب را غلامعلی شاه صاحب دهلوی رحمته الله در جواب اعتراضات ملا عبدالحق دهلوی بر کلام حضرت مجدد رحمته الله نوشته که وی در رساله خود آورده که

آنچه ایشان (خود مجدد) گفته است، چه قباحت است؟ جواب: در حدیث شریف آمده است که پس از هر مائه، مجدد پیدا می شود که امر امت را تازه می کند؛ چنانچه مجدد در سلاطین، عمر بن عبدالعزیز و مجدد در امور دین از میان علما، امام اعظم و امام شافعی رحمته الله و مجدد در صوفیه، معروف کرخی و مجدد در اسرار علم، امام محمد غزالی و مجدد در افاضه فیوض با اکثریت خوارق، حضرت غوث الاعظم است. این مجددان، امر امت را تقویت فرمودند.

شیخ جلال الدین سیوطی در حدیث مجدد است و علم حدیث را رواج بخشیده است و حضرت مجدد الف ثانی رحمته الله در بیان مقامات طریقت و حقیقت ممتازند و رسوخ در علم دین با کثرت افشای انوار و فیوضات، دلیل بر مجدد بودن آن بزرگان است. همچنین کثرت فیوضات و افادات در صحبت مبارک ایشان و اسرار توحید و شهود وحدت در کثرت و نسبت و حضور و یادداشت و مراتب کمالات نبوت و حقایق الهی و حقایق انبیا - علیهم السلام - که بدون مجاهدت و ریاضت در اندک زمان دست می داد و برای سالکان در درجات و ولایت ترقی حاصل می شد، از دلایل مجدد بودن ایشان است.

### مکتوب ۹۹ از مکتوبات شاه عبدالله غلامعلی دهلوی رحمته الله

این مکتوب را شاه عبدالله غلامعلی دهلوی رحمته الله در بیان مقامات طریقه شریف مجددیه از دایره امکان تا دایره لاتعین و مراقبات آن ها از ابتدا تا انتها نوشته است.

پس از حمد و صلوات؛ واضح است که بزرگان این طریقه شریف، مقامات قرب را از عالم مثال با کشف صحیح و صریح دیده و از آن مقامات به دایره تعبیر کرده‌اند؛ چرا که آن مقامات همانند دایره بی‌جهت و بی‌چون‌اند و گر نه تنزیه که با خداست، دایره معنایی ندارد!

دایره اول، دایره امکان است که در نیمه پایین آن، سیر آفاقی دست می‌دهد و آن عبارت از دیدن انوار در بیرون باطن به رنگ‌های مختلف است و در نیمه بالای آن، سیر و سلوک انفسی واقع می‌گردد و آن مشاهده انوار و تجلیات در باطن است؛ به این روش که به مقامات و واقعات توجهی نکند و برای حصول زهد و دوام حضور و آگاهی بکوشد. در اینجا ذکر اسم ذات و نفی اثبات و تهلیل لسانی ترقی می‌بخشد و مراقبه احدیت صرف که مسمی به اسم مبارک الله است می‌نماید.

وقوف قلبی یعنی توجه به دل و ملاحظه این معنی که هیچ مقصودی به جز ذات پاک نیست، با صحت الفاظ و نگاهداشتن دل از خواطر به صورت مداوم؛ چرا که دل بدون ذکر کثیر گشوده نمی‌شود. توجه دل به حضرت ذات حق سُبْحَانَهُ و نگه داشتن خواطر و ذکر با صحت الفاظ و ملاحظه معنی و بازگشت (نیست هیچ مقصودی به جز ذات پاک. خداوند! مقصود من تویی و رضای تو، به من محبت و معرفت خود بده)، با ملاحظه نیستی خود و هستی حضرت ذات پاک با انکسار و تضرع، باید دایمی<sup>۱</sup> باشد.

---

۱. یعنی این همه که در وقوف قلبی گفته شد باید دائمی باشد.

دایره دوم، دایره ولایت صغری است که باید در آن مراقبه معیت: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾<sup>۱</sup> را هر لحظه انجام دهد و ذکر تهلیل لسانی نیز در مراقبه ولایت صغری می کند و اینجا سیر تجلیات افعال الهی و ظلال اسماء و صفات است. در این مرحله توحید وجودی، ذوق، شوق، آه، ناله، استغراق، بی خودی، دوام حضور، توجه و غیره حاصل می شود. وقتی توجه احاطه شش جهت نماید و انتظار نماند، در دایره ولایت کبری که دایره سوم است، شروع به سیر می کنند. این دایره، شامل سه دایره و یک قوس است؛ در دایره اول، مراقبه اقریبیت: ﴿وَحَنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۲</sup> را انجام دهد. نیمه پایین دایره اول، مشتمل بر تجلیات اسماء و صفات زاید و نیمه بالای آن، شامل اعتبارات و شئون ذاتی و دایره دوم، اصول آن تجلیات و دایره سوم، اصول آن اصول و قوس، اصول آن اصول اصول است. در دایره دوم و سوم و قوس مراقبه محبت: ﴿تُحِبُّهُمْ وَتُحِبُّونَهُمْ﴾ انجام می شود. در ولایت کبری که ولایت انبیا - علیهم السلام - است، توحید شهودی، فنای أنا، استهلاك و اضمحلال در نسبت باطن، اسلام حقیقی، شرح صدر، عالم را ظل وجود توابع وجود حضرت حق ﷻ یافتن، فنای صفات و تخلّق به اخلاق دست می دهد و پس از حصول این همه تجلیات صفات و تجلیات اسماء و صفات، سیر اسم ظاهر انجام می شود.<sup>۳</sup>

۱. او با شماست هر جا که باشید.

۲. ما به اواز شاه رگ گردنش نزدیک تریم. ق/ ۱۶.

۳. یعنی سیر اسم ظاهر تمام می شود.

آنگاه سیر اسم باطن و تجلیات و حالات آن در دایره چهارم که دایره ولایت علیا است، واقع می گردد. در این دایره، سیر ولایت علیا مقرر کردند که در آن، نماز نافله با طول قنوت و مراقبه اسم باطن موجب ترقی می شود.

پس از این، دایره پنجم است که در آن سیر تجلی ذاتی دایمی دست می دهد که آن را کمالات نبوت نامیده اند. تجلی ذاتی درجاتی دارد؛ اول کمالات نبوت است، در اینجا مراقبه ذات بحث از اعتبارات می نمایند و لطیفه عنصر خاک در اینجا مورد فیض است؛ تلاوت قرآن مجید ترقی می بخشد و نکارت حالات باطن و بی رنگی و بی کیفی حاصل می شود و در ایمانیات و عقاید قوت می یابد و استدلال بدیهی می گردد و کشف اسرار حروف مقطعه قرآنی برای محققان این درجات حاصل می شود.

درجه دوم، کمالات رسالت که دایره ششم است. درجه سوم، کمالات اولوالعزم که دایره هفتم است. در این دوایر مورد فیض، هیأت وحدانی سالک است که پس از حقیقت وصول فنا، به لطایف خمسه عالم خلق راه می یابد. در حقایق هفتگانه - که بعداً شرح می دهیم - نیز مورد فیض هیأت وحدانی است و تلاوت قرآن مجید در نماز موجب ترقی می شود. بعضی از بزرگان پس از حصول کمالات سه گانه، سیر حقایق انبیا - علیهم السلام - مقرر فرموده اند.

دایره هشتم، دایره حقیقت کعبه ربّانی است و آن عبارت از ظهور عظمت و کبریایی حضرت ذات سُبْحَانَهُ می باشد. در اینجا مراقبه حضرت به اعتبار مسجودیّت آن ممکنات را می کند. دایره نهم، دایره حقیقت قرآن که مبدأ وسعت حضرت ذات سُبْحَانَهُ است. در اینجا مراقبه حضرت ذات به اعتباری که منشأ حقیقت قرآنی است



می نماید. دایره دهم، دایره حقیقت نماز می باشد که عبارت از کمال وسعت بی چون ذات ﷻ است. در اینجا مراقبه حضرت ذات که منشأ حقیقت نماز است، باید نمود. پس از آن، مرتبه معبودیت صرف است. در اینجا فقط سیر نظری انجام می شود نه سیر قدمی؛ زیرا سیر قدمی بر مقام عابدیت می شود.

دایره خلّت، دایره دوازدهم و حقیقت ابراهیمی است. در اینجا مراقبه حضرت ذات که حقیقت ابراهیمی و منشأ آن است، بنمایند و درود ابراهیمی را بسیار بخوانند. دایره محبت ذاتی، دایره سیزدهم و حقیقت موسوی است. در اینجا این درود را بخوانند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ خُصُوصًا عَلَى كَلِيمِكَ مُوسَى وَ بَارِكْ وَ سَلِّمْ».

دایره محبت ممتاز با محبوبیت ذاتی، دایره چهاردهم و حقیقت محمدی ﷺ است. در اینجا مراقبه حضرت ذات پاک به لحاظ اینکه منشأ حقیقت محمدی ﷺ است، می کند. دایره حقیقت احمدی، دایره پانزدهم و محبوبیت صرف ذاتی است. در اینجا مراقبه حضرت او ﷺ به لحاظ اینکه منشأ حقیقت احمدی ﷺ است باید نمود. در دایره حب صرف ذاتی که دایره شانزدهم است، مراقبه حضرت ذات به لحاظ آنکه منشأ حب ذاتی است می نمایند و خواندن بسیار این درود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَ بَعْدَ مَعْلُومَاتِكَ وَ بَارِكْ وَ سَلِّمْ» در این مقامات ترقی می بخشد.

دایره هفدهم، مرتبه لا تعین اطلاق حضرت ذات ﷻ است.

این اسامی مقامات و مراقبات طریقه احمدیه است که در مکتوبات شریف شرح

داده شده است. در ولایات سه گانه، کیفیّاتی از جمله بی خودی، استغراق، توحید وجودی، استهلاك و اضمحلال، توحید شهودی و فنای انا ظهور می کند و در کمالات سه گانه، کیفیّات<sup>۱</sup> ظهور تجلیّات ذاتی دایمی و در حقایق هفتگانه، لطافت و بساطت و وسعت و بی رنگی و بی کیفیّتی در نسبت باطن به هم می رسد و در این مراقبات عالی، قوّت ایمانیّات و عقاید حقّه و کثرت مراقبات حاصل می شود. در بساط بی رنگی، هر مقام فرق می کند. والله اعلم بالصّواب و الیه المرجع والمآب.

اکنون به ذکر اشعاری که در بیان سلسله مبارک نقشبندیّه آمده است، می پردازیم.

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| الهی به حق رسول امین       | که شد ذات او رحمة العالمین  |
| الهی به صدیق اکبر که هست   | خلیفه به جای شه مرسلین      |
| الهی به سلمان فارس که بود  | به راه هدی مقتدای گزین      |
| الهی به حق امام همام       | که قاسم به اسم است متصادقین |
| الهی به آن صادق الاصدقاء   | که بود جعفر صادق اسمش مبین  |
| الهی به آن خواجه بایزید    | که بودست او سرور متّقین     |
| الهی به آن خواجه بوالحسن   | که خرقانیش شد لقب بالیقین   |
| الهی به بوالقاسم و بوعلی   | که در راه حق بود از زاهدین  |
| به حق ابو یوسف حق پرست     | همان بنده احسن الخالقین     |
| الهی به حق که خود عارف است | به محمود آن زبده عارفین     |
| به حق علی عزیزان دگر       | به بابا سماسی سر عابدین     |

۱. مراد از کیفیّات در این جا تفاوت در کمالات سه گانه است.

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| الهی به حق امیر کلال        | که بود افضل و اکمل کاملین    |
| الهی به حق شه نقشبند        | که مشکل گشاید به دنیا و دین  |
| به حق که دین یافت از وی علا | به یعقوب چرخ‌ی شه مرشدین     |
| الهی به آن ناصرالدین عبید   | که عالم شد از خرمنش خوشه‌چین |
| به حق محمد که خود زاهد است  | به آن خواجه درویش خلوت نشین  |
| الهی به آن خواجه‌گی منزلت   | به باقی بالله شه واصلین      |
| به حق مجدد که از اولیا      | بود مُفخر اوّل و آخرین       |
| الهی به آن خواجه معصوم پاک  | الهی به آن رهنما سیف دین     |
| الهی به حق محمد که نور      | کند کسب از او دیده‌دوربین    |
| الهی به جان جانان که باد    | هزار آفرینش ز جان آفرین      |
| الهی به آن شه غلام علی      | که گشته به اعلیٰ علیین مکین  |
| الهی به حق شه بوسعید        | که مأوای او باد خلد برین     |
| الهی به اعزاز احمد سعید     | که شد رهبر مرشد طالبین       |
| به مقبول رب حاجی صاحب لقب   | مسلمان بمیران نما صالحین     |
| الهی به صاحب امان الله      | که امن امان است للخائفین     |
| الهی به اسمای این اولیاء    | بکن رحم یا ارحم الراحمین     |

.....

نبی صدیق و سلمان قاسم است و جعفر و طیفور

که بعد از بوالحسن قاسم علی و یوسف گنجور

ز عبد‌الخالق آمد عارف و محمود را بهره  
 کز ایشان شد دیار ماوراء‌النهر کوه طور  
 علی بابا کلال نقشبند است و علاء‌الدین  
 پس از یعقوب چرخ‌ی خواجه احرار شد مشهور  
 محمد زاهد درویش محمد خواجه‌گی باقی  
 مجدد عروة‌الوثقی و سیف‌الدین محسن نور  
 حبیب‌الله میرزا شاه عبد‌الله مولانا  
 کز ایشان رشک صبح عید ما را شد شب دی‌جور  
 زمانه شد سعید از بوس‌سعید احمدی الحق  
 ز حضرت دوست محمد حاجی شد سود و فور نور  
 پس از وی شاه امان‌الله امام جمله خلق الله  
 ز جذبات الهی کرد عالم را همه پر نور  
 ز هندوستان قدوم آورد و مأوا ساخت خراسان را  
 به تشریف قدوم شاه شد معمور ملک غور  
 بیا در حلقه اش بنشین تماشا کن کمالش را  
 که از یک هوزدن عالم کند از عشق حق مخمور  
 خداوندا طفیل جمله مقبولان درگاهت  
 محبت معرفت رحمت عطا فرما به این مکسور

## فصل پانزدهم

### بیان شجره نامه‌های مختلف حضرات صوفیه

#### شجره مبارکه نقشبندیه

الهی به حرمت شفیع المذنبین و رحمة للعالمین حضرت محمد مصطفی ﷺ،  
الهی به حرمت خلیفه رسول الله، حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه، الهی به حرمت صاحب  
رسول الله، سلمان فارسی رضی الله عنه، الهی به حرمت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر  
صدیق رحمته الله، الهی به حرمت امام جعفر صادق رحمته الله، الهی به حرمت خواجه سلطان  
العارفین بایزید بسطامی رحمته الله، الهی به حرمت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله، الهی به  
حرمت شیخ ابوالقاسم گرگانی رحمته الله، الهی به حرمت خواجه ابوعلی فارمدی رحمته الله،  
الهی به حرمت خواجه یوسف همدانی رحمته الله، الهی به حرمت خواجه عبدالخالق  
غجدوانی رحمته الله، الهی به حرمت خواجه محمود انجیر فغنوی رحمته الله، الهی به حرمت  
خواجه عزیزان علی رامتنی رحمته الله، الهی به حرمت حضرت سید السادات، سید امیر  
کلال رحمته الله، الهی به حرمت حضرت پیر دستگیر، خواجه خواجگان، پیر پیران، امام

طریقت، حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت خواجہ علاء الدین  
 عطار رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت مولانا یعقوب چرخ رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت خواجہ عبید اللہ  
 ناصر الدین احرار رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت مولانا محمد زاهد رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت خواجہ  
 محمد درویش امکنکی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت خواجہ گئی امکنکی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ  
 حرمت خواجہ محمد باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت امام ربّانی، مجدد الف ثانی،  
 شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت خواجہ محمد معصوم رحمۃ اللہ علیہ، الہی  
 بہ حرمت شیخ سیف الدین رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت سیّد نور محمد بدوانی رحمۃ اللہ علیہ، الہی  
 بہ حرمت حضرت میرزا جان جانان رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت شاہ عبد اللہ غلام علی شاہ  
 صاحب دہلوی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت شیخ ابوسعید رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت شیخ احمد  
 سعید رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق  
 اللہ، محبوب اللہ، خواجہ خواجگان، پیر پیران، امام طریقت، حضرت حاج دوست  
 محمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت عاشق اللہ، محب اللہ، حضرت مولانا امان اللہ  
 صاحب رحمۃ اللہ علیہ، [الہی بہ حرمت پیر پیران، خواجہ خواجگان، وسیلتنا الی اللہ الوہّاب،  
 حضرت مولانا ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت محبوب ربّانی، غوّاص بحر  
 معانی، حضرت محمد معصوم ولی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت زبّدہ العارفین، حضرت  
 محمد یوسف رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت پیر پیران، دستگیر دو جہان، سر حلقہ عارفان،  
 حضرت حاج شمس الحق رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت عاشق اللہ، محبوب اللہ حضرت حاج  
 محمد مظهر رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت حضرت سیّد عبد اللہ نقشبندی مجددی]۔

## شجره مبارکه قادریه

الهی به حرمت شفیع المذنبین، رحمة للعالمین، حضرت محمد مصطفی ﷺ،  
الهی به حرمت خلیفه رسول الله، امیر المؤمنین علی مرتضی ﷺ، الہی به حرمت  
حضرت امام حسن ﷺ، الہی به حرمت حضرت امام حسین ﷺ، الہی به حرمت  
حضرت امام زین العابدین رحمہ اللہ، الہی به حرمت حضرت امام محمد باقر رحمہ اللہ، الہی  
به حرمت حضرت امام صادق رحمہ اللہ، الہی به حرمت حضرت امام موسی کاظم رحمہ اللہ،  
الہی به حرمت شیخ معروف کرخی رحمہ اللہ، الہی به حرمت شیخ سری سقطی رحمہ اللہ،  
الہی به حرمت سیّد جنید بغدادی رحمہ اللہ، الہی به حرمت شیخ ابوبکر شبلی رحمہ اللہ، الہی  
به حرمت شیخ عبدالواحد رحمہ اللہ، الہی به حرمت شیخ ابوالفرح طرطوسی رحمہ اللہ، الہی  
به حرمت شیخ ابوالحسن حکاری رحمہ اللہ، الہی به حرمت شیخ ابوسعید مخدومی رحمہ اللہ،  
الہی به حرمت قطب ربّانی، محبوب سبحانی، غوث الثقلین، شیخ عبدالقادر  
جیلانی رحمہ اللہ، الہی به حرمت سیّد عبدالرزاق رحمہ اللہ، الہی به حرمت سیّد شرف الدین  
قتال رحمہ اللہ، الہی به حرمت سیّد عبدالوہاب رحمہ اللہ، الہی به حرمت سیّد بہاء الدین رحمہ اللہ،  
الہی به حرمت سیّد عقیل رحمہ اللہ، الہی به حرمت سیّد شمس الدین حلوی رحمہ اللہ، الہی  
به حرمت سیّد گدای رحمان رحمہ اللہ، الہی به حرمت سیّد ابوالحسن رحمہ اللہ، الہی به  
حرمت سیّد شمس الدین رحمہ اللہ، الہی به حرمت سیّد گدای رحمان ثانی رحمہ اللہ، الہی به  
حرمت شاہ فضیل رحمہ اللہ، الہی به حرمت شاہ کمال کتلی رحمہ اللہ، الہی به حرمت شاہ  
اسکندر رحمہ اللہ، الہی به حرمت امام ربّانی، مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی  
سرہندی رحمہ اللہ، الہی به حرمت خازن الرحمة، شیخ محمد سعید رحمہ اللہ، الہی به حرمت

شيخ عبدالاحد رحمته الله، الهی به حرمت محمد عابد سنانی رحمته الله، الهی به حرمت  
 حبیب الله میرزا جان جانان رحمته الله، الهی به حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه صاحب  
 دهلوی رحمته الله، الهی به حرمت شیخ ابوسعید رحمته الله، الهی به حرمت شیخ احمد  
 سعید رحمته الله، الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق  
 الله، محبوب الله، خواجه خواجگان، پیر پیران، امام طریقه، حضرت حاج دوست  
 محمد صاحب رحمته الله، الهی به حرمت عاشق الله، محب الله، حضرت مولانا امان الله  
 صاحب رحمته الله، [الهی به حرمت پیر پیران، خواجه خواجگان، وسيلتنا الى الله الوهاب،  
 حضرت مولانا ولی الله صاحب رحمته الله، الهی به حرمت محبوب ربّانی، غواص بحر  
 معانی، حضرت محمد معصوم ولی رحمته الله، الهی به حرمت زبدة العارفين، حضرت  
 محمد يوسف رحمته الله، الهی به حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سر حلقه عارفان،  
 حضرت حاج شمس الحق رحمته الله].

### شجره مبارکه چشتیه

الهی به حرمت شفیع المذنبین، رحمة للعالمین، حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله،  
 الهی به حرمت خلیفه رسول الله، امیرالمؤمنین مرتضی علی رضی الله عنه، الهی به حرمت خیر  
 التابعین، شیخ احمد بصری رحمته الله، الهی به حرمت خواجه عبدالواحد بن زید رحمته الله،  
 الهی به حرمت خواجه فضیل بن عیاض رحمته الله، الهی به حرمت سلطان ابراهیم بن  
 ادهم رحمته الله، الهی به حرمت حذیفه مرعشی رحمته الله، الهی به حرمت خواجه معین الدین  
 بهیره البصره رحمته الله، الهی به حرمت خواجه ابوالبراهیم اسحاق علوی دینوری رحمته الله، الهی



به حرمت خواجه ابو احمد چشتی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت خواجه مودود چشتی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ،  
 الهی به حرمت خواجه حاجی شریف زندنی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت خواجه عثمان  
 هارون رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت امام الطریقه، خواجه معین الدین حسن سنجرى رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ،  
 الهی به حرمت خواجه قطب الدین بختیار اوشیکاکی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت خواجه  
 فرید الدین گنج شکر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت خواجه مخدوم صابر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت  
 شمس الدین تریانی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت جلال الدین باتی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ  
 عبدالحق رود بوی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ محمد عارف رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ  
 محمد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ عبدالقدوس رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ  
 عبدالاحد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت امام ربّانی، مجدد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی  
 سرهندی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت خازن الرحمة، شیخ محمد سعید دلیل الرحمن رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ،  
 الهی به حرمت شیخ عبدالاحد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ عابد سنانی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به  
 حرمت حضرت میرزا جان جانان رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه  
 صاحب دهلوی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ ابوسعید رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ احمد  
 سعید رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق  
 الله، محبوب الله، خواجه خواجگان، پیر پیران، امام طریقه، حضرت حاج دوست  
 محمد صاحب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت عاشق الله، محب الله، حضرت مولانا امان الله  
 صاحب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، [الهی به حرمت پیر پیران، خواجه خواجگان، وسيلتنا الى الله الوهاب،  
 حضرت مولانا ولی الله صاحب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت محبوب ربّانی، غواص بحر  
 معانی، حضرت محمد معصوم ولی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت زبدة العارفين، حضرت

محمد يوسف رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سر حلقه عارفان،  
حضرت حاج شمس الحق رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ].

### شجره مبارکه سهروردیه

الهی به حرمت شفیع المذنبین و رحمة للعالمین، حضرت محمد مصطفی ﷺ،  
الهی به حرمت خلیفه رسول الله، امیر المؤمنین علی رَضِیَ اللهُ عَنْهُ، الهی به حرمت شیخ حسن  
بصری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ حبیب عجمی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ داود  
طایب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ معروف کرخی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ سری  
سقطی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ جنید بغدادی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ ممشاد  
دینوری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ اسود دینوری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ  
یار محمد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت وجیه الدین عبدالقادر سهروردی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت  
شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ صدر الدین رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به  
حرمت شیخ مخدوم جهان گشت رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت سید اجمل پرایچی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی  
به حرمت درویش محمد بن قاسم اودهی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ عبدالقدوس  
کنگوهی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ رکن الدین رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت مخدوم شیخ  
عبدالاحد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت امام ربانی، مجدد الف ثانی، شیخ احمد  
سرهندي رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت خازن الرحمة، شیخ محمد سعید رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت  
شیخ عبدالاحد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت حضرت حبیب الله میرزا جان جانان رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به  
حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه صاحب دهلوی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الهی به حرمت شیخ

ابوسعید رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت شیخ احمد سعید رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق اللہ، محبوب اللہ، خواجہ خواجگان، پیر پیران، امام طریقہ، حضرت حاج دوست محمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت عاشق اللہ، محب اللہ، حضرت مولانا امان اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ، [الہی بہ حرمت پیر پیران، خواجہ خواجگان، و سیلتنا الی اللہ الوہاب، حضرت مولانا ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت محبوب ربّانی، غواص بحر معانی، حضرت محمد معصوم ولی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت زبّدہ العارفین، حضرت محمد یوسف رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت پیر پیران، دستگیر دو جہان، سر حلقہ عارفان، حضرت حاج شمس الحق رحمۃ اللہ علیہ].

### شجرہ مبارکہ کبرویہ

الہی بہ حرمت شفیع المذنبین و رحمۃ للعالمین، حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم،  
 الہی بہ حرمت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ، الہی بہ حرمت شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ، الہی  
 بہ حرمت شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت شیخ داود طایب رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ  
 حرمت شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت شیخ سری سقطی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ  
 حرمت سیّد جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت ابوعلی رودباری رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ  
 حرمت ابوعلی کاتب رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت خواجہ عثمان غنی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت  
 ابوالقاسم گرگانی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت ابوبکر نسّاج رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت خواجہ  
 احمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت ضیاء الدین نجیب سہروردی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت  
 عمار یاسر رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت شیخ روزبہان بقلی رحمۃ اللہ علیہ، الہی بہ حرمت شیخ

نجم الدین کبری رحمته الله، الهی به حرمت مجدد الف ثانی بغدادی رحمته الله، الهی به حرمت  
 شیخ لالا رحمته الله، الهی به حرمت شیخ عبدالله اسفراینی رحمته الله، الهی به حرمت شیخ  
 علاءالدوله سمندوانی رحمته الله، الهی به حرمت شیخ محمود مردفانی رحمته الله، الهی به  
 حرمت امیر علی همدانی رحمته الله، الهی به حرمت خواجه اسحاق شهید جیلانی رحمته الله،  
 الهی به حرمت امیر عبدالله بزارش آبادی رحمته الله، الهی به حرمت خواجه رشیدالدین  
 بدوانی رحمته الله، الهی به حرمت شاه بیداری رحمته الله، الهی به حرمت حاجی محمد بیداری  
 خوشحالی رحمته الله، الهی به حرمت شیخ کمال الدین حسین خازی رحمته الله، الهی به حرمت  
 شیخ یعقوب چرخ کشمیری رحمته الله، الهی به حرمت امام ربّانی، مجدد الف ثانی،  
 شیخ احمد سرهندی رحمته الله، الهی به حرمت شیخ خواجه محمد سعید رحمته الله، الهی به  
 حرمت خواجه عبدالاحد رحمته الله، الهی به حرمت شیخ محمد عابد رحمته الله، الهی به حرمت  
 حضرت میرزا جان جانان رحمته الله، الهی به حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه صاحب  
 دهلوی رحمته الله، الهی به حرمت شیخ ابوسعید رحمته الله، الهی به حرمت شیخ احمد سعید رحمته الله،  
 الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق الله، محبوب الله،  
 خواجه خواجگان، پیر پیران، امام طریقه، حضرت حاج دوست محمد صاحب رحمته الله، الهی  
 به حرمت عاشق الله، محب الله، حضرت مولانا امان الله صاحب رحمته الله، [الهی به حرمت  
 پیر پیران، خواجه خواجگان، وسیلتنا الی الله الوهاب، حضرت مولانا ولی الله  
 صاحب رحمته الله، الهی به حرمت محبوب ربّانی، غواص بحر معانی، حضرت محمد  
 معصوم ولی رحمته الله، الهی به حرمت زبده العارفین، حضرت محمد یوسف رحمته الله، الهی به  
 حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سر حلقه عارفان، حضرت حاج شمس الحق رحمته الله].

## شجره مبارکه مداریه

الهی به حرمت شفیع المذنبین، رحمة للعالمین، حضرت محمد مصطفی ﷺ،  
الهی به حرمت خلیفه رسول الله، حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ، الہی به حرمت عبد الله  
علم بردار رسول الله ﷺ، الہی به حرمت شیخ یمین الدین شاه رحمہ اللہ، الہی به حرمت  
شیخ طیفور شامی رحمہ اللہ، الہی به حرمت امام طریقہ، حضرت بدیع الدین شاه  
مدار رحمہ اللہ، الہی به حرمت شیخ مخدوم جهان گشت رحمہ اللہ، الہی به حرمت سید اجملی  
پرایچی رحمہ اللہ، الہی به حرمت شیخ درویش محمد بن قاسم اودھی رحمہ اللہ، الہی به  
حرمت عبد الله گنگوہی رحمہ اللہ، الہی به حرمت شیخ رکن الدین رحمہ اللہ، الہی به حرمت  
شیخ مخدوم عبدالاحد رحمہ اللہ، الہی به حرمت مجدد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی  
سرہندی رحمہ اللہ، الہی به حرمت خواجہ محمد سعید رحمہ اللہ، الہی به حرمت شیخ  
عبدالاحد رحمہ اللہ، الہی به حرمت محمد عابد سنانی رحمہ اللہ، الہی به حرمت حضرت میرزا  
جان جانان رحمہ اللہ، الہی به حرمت شاه عبد الله غلام علی شاه صاحب دہلوی رحمہ اللہ، الہی  
به حرمت شیخ ابوسعید رحمہ اللہ، الہی به حرمت شیخ احمد سعید رحمہ اللہ، الہی به حرمت  
صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق الله، محبوب الله، خواجہ  
خواجگان، پیر پیران، امام طریقہ، حضرت حاج دوست محمد صاحب رحمہ اللہ، الہی به  
حرمت عاشق الله، محب الله، حضرت مولانا امان الله صاحب رحمہ اللہ، [الہی به حرمت  
پیر پیران، خواجہ خواجگان و سیلتنا الی الله الوہاب، حضرت مولانا ولی الله  
صاحب رحمہ اللہ، الہی به حرمت محبوب ربّانی، غواص بحر معانی، حضرت محمد  
معصوم ولی رحمہ اللہ، الہی به حرمت زبده العارفین، حضرت محمد یوسف رحمہ اللہ، الہی به

حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سرحلقه عارفان، حضرت حاج  
شمس الحق رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ. ]

### شجره مبارکه قلندریه

الهی به حرمت شفیع المذنبین، رحمة للعالمین، حضرت محمد مصطفی ﷺ،  
الهی به حرمت عبدالعزیز مکی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت سید خضر رومی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به  
حرمت امام طریقه، سید نجم الدین قلندر بن نظام الدین غزنوی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت  
شاه قطب الدین سینادل رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت شاه محمد ابن قطب الدین چوپوری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ،  
الہی به حرمت شیخ عبدالاسلام عرف شاه علی جونپوری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت شیخ  
عبدالقدوس گنگوہی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت شیخ رکن الدین رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت شیخ  
عبدالاحد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت مجدد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی سرہندی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ،  
الہی به حرمت خواجہ محمد سعید رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت شیخ عبدالاحد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی  
به حرمت شیخ محمد عابد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت حضرت میرزا جان جانان رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی  
به حرمت شاه عبداللہ غلام علی شاه صاحب دہلوی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت شیخ  
ابوسعید رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت شیخ احمد سعید رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت صاحب شریعت  
و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق اللہ، محبوب اللہ، خواجہ خواجگان، پیر پیران،  
امام طریقه، حضرت حاج دوست محمد صاحب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به حرمت عاشق اللہ،  
محب اللہ، حضرت مولانا امان اللہ صاحب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، [الہی به حرمت پیر پیران، خواجہ  
خواجگان، وسیلتنا الی اللہ الوہاب، حضرت مولانا ولی اللہ صاحب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، الہی به

حرمت محبوب ربّانی، غواص بحر معانی، حضرت محمد معصوم ولی رحمته الله، الهی به  
 حرمت زبدة العارفین، حضرت محمد یوسف رحمته الله، الهی به حرمت پیر پیران،  
 دستگیر دو جهان، سر حلقه عارفان، حضرت حاج شمس الحق رحمته الله].

## وصیت حضرت مولانا امان الله صاحب

پس از حمد و صلوات، فقیر غریب ملّا امان الله به مریدان و محبّان خود وصیت  
 می کند:

اعْلَمُوا يَا أَحِبَّائِي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ تَعَالَى ظَاهِرًا وَبَاطِنًا، أَمَّا تَقْوَى  
 الظَّاهِرِ: فَهُوَ حِفْظُ الْجَوَارِحِ عَنِ الْمَعَاصِي الظَّاهِرِيَّةِ وَتَقْوَى الْبَاطِنِ: هُوَ حِفْظُ  
 الْقَلْبِ مِنْ كُلِّ خَطَرَةٍ سِوَى اللَّهِ تَعَالَى وَهَذَا شَرَفُ كَمَالِ الْإِيمَانِ وَ الْمُؤْمِنُ إِذَا  
 أَكْمَلَ إِيْمَانَهُ يَصِيرُ وَلِيًّا لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ  
 وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ  
 الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾!

ثُمَّ أُوصِيكُمْ يَا أَحِبَّائِي بِمَحَبَّةِ الصُّوفِيَّةِ الْعَارِفِينَ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ تَرَكِ الْإِنْكَارَ  
 عَلَيْهِمْ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا لِأَنَّ الْإِنْكَارَ شُوْمٌ وَ الْمُنْكَرَ مَحْرُومٌ لِأَنَّهُ رُؤْيُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله  
 أَنَّهُ قَالَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ وَ أَيْضًا قَالَ

۱. ای دوستان من! بدانید که من شما را به تقوا و ترس از خداوند جل جلاله در ظاهر و باطن توصیه می کنم؛ تقوای ظاهر حفظ اعضا و جوارح  
 بدن از گناهان ظاهری است و تقوای باطن، نگه داشتن قلب از خطرهای غیر الله تعالی است و این نایل شدن به کمال ایمان است و  
 مؤمن هنگامی که ایمانش کامل شود، ولی می گردد؛ چنانچه خداوند جل جلاله فرمودند: «آگاه باشید که همانا اولیاء الله را نه ترس است و نه  
 ایشان غمگین می شوند و کسانی که ایمان آوردند و پرهیزگار بودند، بر ایشان در دنیا و آخرت بشارت است» یونس / ۶۲-۶۴.

النَّبِيُّ ﷺ: اصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ وَإِنْ لَمْ تُطِيقُوا اصْحَبُوا مَعَ مَنْ أَصْحَبَ مَعَ اللَّهِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

هُمُ الَّذِينَ فَارَقُوا عَالَمَ الطَّبِيعَةِ وَصَلُّوا إِلَى عَالَمِ الْحَقِيقَةِ الَّذِي لَا يَقْتَضِي  
الْإِنْسَانِيَّةَ وَلَا الْجُزْئِيَّةَ وَلَا الْبَعْضِيَّةَ، فَالْإِنْكَارُ عَلَيْهِمْ هُوَ الْإِنْكَارُ عَلَى اللَّهِ وَالْمَحَبَّةُ  
لَهُمْ هِيَ الْمَحَبَّةُ لِلَّهِ لِقَوْلِهِ ﷻ: الْفُقَرَاءُ وَكَلَاءُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْفَقْرِ، فَمَنْ تَهَاوَنَ بِهِمْ  
فَقَدْ تَهَاوَنَ بِاللَّهِ وَمَنْ تَعَاهَدَهُمْ تَكَفَّلَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ.

وَالْفُقَرَاءُ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ هُمُ الْفَارُّونَ إِلَى اللَّهِ بِكُلِّيَّتِهِمْ وَالْمُعْرِضُونَ عَمَّا  
سِوَى اللَّهِ تَعَالَى هُمُ الْعُرَفَاءُ بِاللَّهِ. وَقَدْ اتَّفَقَ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ عَلَى أَنَّهُ لَا يُحِبُّ  
الصُّوفِيَّةَ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ تَقَىَّ وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا كُلُّ مُنَافِقٍ شَقِيٍَّ وَلَيْسَ التَّصَوُّفُ  
بِالصُّورَةِ وَإِنَّمَا التَّصَوُّفُ بِالْمَعْنَى وَإِذَا كَثُرَ الْإِنْكَارُ عَلَى أَهْلِ التَّصَوُّفِ فَذَلِكَ  
الْوَقْتُ يَشْتَدُّ عَلَى الْخَلْقِ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى وَهَذَا مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ<sup>۱</sup>.

۱. سپس ای دوستان من! شما را به محبت صوفیه و عارفان الهی و ترک انکار بر آن‌ها، چه در ظاهر و چه در باطن، وصیت می‌کنم؛ زیرا انکار، شوم و منکر از فیض و رحمت الهی محروم است. از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده است: «کسی که همنشینی با خدا او را خوشحال می‌سازد، پس با اهل تصوف همنشینی کند» (روح البیان، ج ۱، ص ۱۹۰). همچنین فرمودند: «همنشینی کنید با خداوند ﷻ و اگر نتوانستید و طاقت نیاوردید، همنشینی کنید با کسی که او با خداوند همنشین است» (مرقاة المفاتیح، ج ۸، ص ۲۱). خداوند متعال فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و همراه صادقان باشید» (توبه/۱۱۹). ایشان کسانی‌اند که عالم و جهان طبیعت را ترک کرده و به جهان حقیقت پیوسته‌اند و حقیقت، دوگانگی و جزئیت و بعضیت را قبول نمی‌کند، پس انکار ایشان، همان انکار خداوند است و محبت به ایشان، همان محبت به خداوند است؛ چنانچه آن حضرت ﷺ فرمودند: «فقرا و کیلان خداوند ﷻ در فقر اند. پس هر کس به ایشان اهانت کند، به تحقیق به خداوند اهانت کرده است - نعوذ بالله - و هر کس با ایشان عهد ببندد، خداوند متعال برایش جنت را در نظر می‌گیرد». در نزد اهل حقیقت، فقیران کسانی هستند که با همه وجود به سوی الله شتابان و از غیر او روی گردان‌اند. ایشان، عرفا بالله‌اند. اهل حقیقت اتفاق نمودند بر اینکه صوفیه را دوست نمی‌دارد، مگر هر مؤمن پرهیزگار و با ایشان دشمنی نمی‌کند، مگر هر منافق بدبخت. تصوف به صورت ظاهر نیست، بلکه تصوف به معنی و مفهوم است. زمانی که انکار بر اهل تصوف زیاد گردد، پس آن زمان غضب خداوند ﷻ بر مخلوقات، شدت می‌گیرد و این متفق علیه است.



ثُمَّ أُوصِيَكُمْ يَا أَحِبَّائِي بِالتَّوْبَةِ مِنَ الذُّنُوبِ الظَّاهِرِيَّةِ وَالبَّاطِنِيَّةِ، أَمَّا الذُّنُوبُ الظَّاهِرِيَّةُ: مَا يَصْدُرُ مِنَ الْجَوَارِحِ وَأَمَّا الذُّنُوبُ البَّاطِنِيَّةُ: مَا يَصْدُرُ مِنَ البَّاطِنِ مِنَ الْعِلِّ وَالْغِشِّ وَالْحَسَدِ وَالْحِقْدِ وَالْعَدَاوَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَفْعَالِ الذَّمِيمَةِ. وَالدُّنُوبُ البَّاطِنِيَّةُ أَدْقُ مِنَ الذُّنُوبِ الظَّاهِرِيَّةِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ وَالْقَلْبُ السَّلِيمُ هُوَ مَا لَا يَدْخُلُ فِيهِ غَيْرُ اللَّهِ.

ثُمَّ أُوصِيَكُمْ يَا أَحِبَّائِي بِالرَّغْبَةِ الْكُلِّيَّةِ فِي اللَّهِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾.

وَ عَلَامَةُ مَحَبَّةِ الْعَبْدِ لِلَّهِ هُوَ نِسْيَانُ مَا سِوَى الرَّبِّ كَمَا قِيلَ: إِنَّ زُلَيْخَا لَمَّا اشْتَدَّتْ مَحَبَّتُهَا لِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ تُسَمِّي الْأَشْيَاءَ بِاسْمِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ الْمُحِبَّ إِذَا أَحَبَّ شَيْئًا كَمَا يَنْبَغِي وَادَامَ عَلَى تِلْكَ الْمَحَبَّةِ التَّامَّةِ الْخَاصَّةِ تَظْهَرُ لَهُ حَقِيقَةُ الْمَحْبُوبِ<sup>۱</sup>.

---

۱. سپس ای دوستان من! شما را به توبه و بازگشت به سوی خداوند تبارک و تعالی از گناهان ظاهری و باطنی وصیت می‌کنم. اما گناهان ظاهری، آن است که از اعضا و جوارح بدن سر می‌زند و گناهان باطن، آن است که از باطن انسان سر می‌زند؛ مانند کدورت، حسادت، کینه، دشمنی با مؤمن و امثال این‌ها از صفت‌های ناپسند. گناهان باطن مهم‌تر از گناهان ظاهر است، بنا بر این فرموده خداوند ﷻ: «روزی که هیچ مال و فرزندی نفع نمی‌رساند، مگر کسی که به پیشگاه الهی قلب سالمی را بیاورد» (شعراء/ ۸۸ و ۸۹). قلب سلیم، آن است که در آن غیر الله تعالی داخل نشود.

پس از آن ای دوستان من! شما را به روی آوردن تمام به سوی خداوند ﷻ وصیت می‌کنم؛ چرا که او تعالی فرمودند: «از مردم، کسانی هستند که غیر خدا را اله گرفته‌اند که آن‌ها را دوست می‌دارند، مانند دوست داشتن خداوند و کسانی که ایمان آوردند، شدیدترین محبت را برای خدا دارند» (بقره/ ۱۶۵). نشانه محبت بنده به خدا، فراموشی غیر پروردگار است. چنان‌چه نقل شده است که زمانی که زلیخا محبتش به حضرت یوسف علیهِ السَّلَامُ شدید شد، اشیا را به نام حضرت یوسف علیهِ السَّلَامُ می‌خواند؛ زیرا شخص دوست دارنده و مُحِبِّ، وقتی که چیزی را چنان که شایسته است، دوست بدارد و بر همان محبت تام و خاص پایدار بماند، برایش حقیقت محبوب آشکار می‌گردد.

و الْحَقِيقَةُ وَاحِدَةٌ فَمِنْ الْمُحِبِّينَ الصَّادِقِينَ تَتَجَلَّى عَلَيْهِ حَقِيقَةُ الْمَحْبُوبِ  
بِصُورَةٍ وَاحِدَةٍ فَيَحْتَجِبُ عَلَى الْمَعْنَى، وَ مِنْهُمْ مَنْ تَتَجَلَّى عَلَيْهِ حَقِيقَةُ الْمَحْبُوبِ  
بِجَمِيعِ الصُّوَرِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ تَتَجَلَّى عَلَيْهِ حَقِيقَةُ الْمَحْبُوبِ بِالْمَعَانِي. فَالْأَوَّلُ  
مُبْتَدِئٌ، وَ الثَّانِي مُتَوَسِّطٌ، وَ الثَّالِثُ مُنْتَهَى، وَ مِفْتَاحُ هَذَا الْخَيْرِ هُوَ التَّسْلِيمُ الْكُلُّ  
لِلْعَارِفِ بِاللَّهِ.

وَ الْعُلَمَاءُ ثَلَاثَةٌ: عُلَمَاءُ الدُّنْيَا وَ عُلَمَاءُ الْآخِرَةِ وَ الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ. فَعُلَمَاءُ الدُّنْيَا  
هُمْ الْقَضَاءُ وَ الْمَفَاتِي وَ الْمُدْرِسُونَ وَ عِلْمُهُمُ الدُّنْيَا، وَ لَا يَنْفَعُهُمْ عِلْمُهُمْ إِلَّا فِي  
الدُّنْيَا وَ الْمَنَافِعِ الدُّنْيَوِيَّةِ مِثْلُ الْعِزِّ وَ الْجَاهِ عِنْدَ الْأُمَرَاءِ وَ السَّلَاطِينِ وَ مَنَاصِبِ  
الْقَضَاءِ وَ الْفَتَوَى وَ التَّدْرِيسِ وَ حُطَامِ الدُّنْيَا.  
وَ عُلَمَاءُ الْآخِرَةِ هُمُ الزُّهَادُ وَ هُمُ الَّذِينَ تَرَكُوا الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ، فَهُمْ الَّذِينَ  
تَرَكُوا الْحِظَّ الْفَانِي لِلْحِظِّ الْبَاقِي لَأَنَّ الْجَنَّةَ وَ مَا فِيهَا حِظُّ النَّفْسِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ:  
﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾<sup>۱</sup>.

۱. و حقیقت یکی است؛ پس از میان محبان صادق، کسی است که حقیقت محبوب به یک صورت بر او ظاهر می گردد، پس معنی بر او پوشیده و پنهان می ماند و نیز کسی است که حقیقت محبوب با همه صورت ها بر وی متجلی می گردد و همچنین کسی است که حقیقت محبوب با معانی بر وی متجلی می شود که اولی، مبتدی و دومی، متوسط و سومی، منتهی است و کلید این خیر و نیکی، همان تسلیم شدن تام به عارف بالله است.

علما سه گروه اند: علمای دنیا، علمای آخرت و علمای بالله. علمای دنیا، قاضی ها، مفتی ها و مدرسین اند و علم آن ها دنیایی است که فقط در دنیا به ایشان سود می رساند، مانند عزت و جاه و مقام نزد اُمرا و پادشاهان و پست های قضاوت و فتوا و تدریس و کارهای دنیوی. علمای آخرت، زاهدان اند؛ کسانی که دنیا را برای آخرت ترک کردند، ایشان اند که بهره فانی و نیست شدنی دنیا را برای رسیدن به بهره باقی و همیشگی آخرت رها نمودند؛ زیرا بهشت و آنچه در آن است، بهره نفس است؛ چنانچه او تعالی می فرماید: «در بهشت است آن چه نفس ها بخواهند و چشم ها لذت برند».

وَالْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ هُمُ الصُّوفِيَّةُ الْعَارِفُونَ وَ هُمُ الَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا يُرِيدُونَ غَيْرَهُ. وَالْعَبْدُ إِذَا حَصَلَ لَهُ الرَّبُّ فَحَصَلَ لَهُ الْكُلُّ كَمَا قَالَ الْحَقُّ جَلَّ شَأْنُهُ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: «عَبْدِي إِذَا حُصِلَتْ لَكَ حَصْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِذَا قُتِكَ فَاتَكَ كُلُّ شَيْءٍ» فَلَهُمُ التَّصَرُّفُ فِي كُلِّ شَيْءٍ.

ثُمَّ أُوصِيَكُمْ يَا حَبِيبِي بِمُخَالَفَةِ النَّفْسِ لِأَنَّ النَّفْسَ عَاصِيَةَ اللَّهِ تَعَالَى وَ عَدُوَّهُ وَ الْمُوَافِقُ لِعَدُوِّ اللَّهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: يَا دَاوُدُ اهْجُرْ هَوَاكَ فَإِنَّهُ لَا مُنَازِعَ يُنَازِعُنِي فِي مُلْكِي إِلَّا الْهَوَى وَ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ وَ مَعْنَى الْإِلَهِ الْمُطَاعُ وَ مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ فَقَدْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ. وَ قَالَ الْجَنِّيدُ وَغَيْرُهُ مِنَ الصُّوفِيَّةِ: لِبَاسُ الْكُفْرِ قِيَامُكَ عَلَى مُرَادِ نَفْسِكَ.

ثُمَّ أُوصِيَكُمْ يَا أَحِبَّائِي بِالنَّفْعِ لِكَافَّةِ الْخَلْقِ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ وَ شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَضُرُّ النَّاسَ».<sup>۱</sup>

۱. علما بالله، همان صوفیان عارف‌اند که به جز خدا را نمی‌طلبند و غیر او را اراده نمی‌کنند و بنده زمانی که رضای پروردگار برایش حاصل شود، همه خوبی‌ها و نعمت‌ها برایش حاصل شده است؛ چنانچه حق تعالی در حدیث قدسی می‌فرماید: «ای بنده من! وقتی که من برایت حاصل شدم، همه چیز برایت حاصل شده و هنگامی که من از دستت رفتم، همه چیز از دستت رفته است». پس ایشان در هر چیزی تصرف دارند.

سپس ای دوستان من! شما را به مخالفت نفس امّاره توصیه می‌کنم؛ زیرا نفس، عاصی از فرمان خدا و دشمن او تعالی و موافق با دشمن او تعالی است؛ چنانچه خداوند متعال خطاب به حضرت داود پیغمبر فرمود: «ای داود! هوای نفست را رها کن؛ زیرا هیچ جنگنده‌ای نیست که با من در ملک من بجنگد، مگر هوای نفس» و نیز خدای تعالی فرموده است: «آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است» (جاثیه/۲۳). معنای اله، مطاع یعنی فرمان برداری شده از وی است و هر کس از هوای نفسش اطاعت کند، او را خدای خود گرفته است. حضرت جنید بغدادی رحمه الله و دیگر صوفیان کرام فرموده‌اند: لباس کفر، عمل نمودن توبه خواسته نفست است.

سپس ای دوستان! شما را به نفع و فایده رساندن به همه مخلوقات وصیت می‌کنم؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بهترین مردم کسی است که به دیگران نفع رساند و بدترین مردم، کسی است که به دیگران ضرر رساند» جامع الاحادیث، ج ۱۶، ص ۳۱.

ثُمَّ أُوصِيَكُمْ يَا أَحِبَّائِي بِذِكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَعَ الْإِخْلَاصِ وَالْمُخْلِصِ هُوَ  
الَّذِي إِذَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَيْسَ فِي قَلْبِهِ إِلَّا اللَّهُ وَإِذَا يَعْبُدُ اللَّهَ بِظَاهِرِهِ لَا يَكُونُ فِي  
قَلْبِهِ إِلَّا اللَّهُ وَالَّذِي صَحَّ إِخْلَاصُهُ لِلَّهِ صَحَّ قُرْبُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَعْنَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَيْ  
لَا مَوْجُودَ فِي الْحَقِيقَةِ إِلَّا اللَّهُ.

ثُمَّ أُوصِيَكُمْ يَا أَحِبَّائِي بِالتَّوَاضُّعِ فِي الدُّوَلَةِ لَأَنَّهُ مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ:  
بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: التَّوَاضُّعُ عِنْدَ الدُّوَلَةِ وَالْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَالْعَطِيَّةُ  
بِغَيْرِ الْمَنَّةِ وَالتَّصِيحَةُ لِلنَّاسِ عَلَى الشَّفَقَةِ.

وَالدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لَا تَسْتَوِي عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ وَهِيَ زَائِلَةٌ لِقَوْلِهِ  
عَزَّوَجَلَّ: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ وَأَبْوَابُ رَحْمَةِ اللَّهِ مُفْتَحَةٌ  
لِلتَّائِبِينَ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ  
السَّيِّئَاتِ﴾<sup>۱</sup>.

۱. سپس ای عزیزان! شما را به ذکر لا اله الا الله با اخلاص سفارش می کنم و مخلص، کسی است که وقتی می گوید: لا اله الا الله، در قلبش غیر خدا نیست و زمانی که خدای تعالی را با ظاهرش عبادت کند، در دلش جز او تعالی چیزی نیست و کسی که در اخلاصش صادق باشد، قرب و منزلتش در نزد خدای تعالی ثابت و پایدار می شود و لا اله الا الله یعنی هیچ ذات واجب الوجودی در حقیقت به غیر خدای تعالی نیست.

پس از آن، ای دوستان من! شما را به فروتنی در وقت توانگری وصیت می کنم؛ زیرا بر دروازه بهشت نوشته شده است: «اسلام بر چهار چیز بنا گردیده است: فروتنی در وقت توانگری، عفو و گذشت در هنگام قدرت، بخشش بدون منت و نصیحت و خیر خواهی به مردم همراه با شفقت و دل سوزی» معجم ابن عساکر، ج ۲، ص ۷۷۵.

دنیا و آنچه در آن است در نزد خداوند تبارک و تعالی به اندازه پرپشه ای ارزش ندارد و از بین رفتنی است؛ چنانچه حق تعالی می فرماید: «و آنچه نزد شماست، از بین می رود و آنچه نزد خداست، باقی می ماند» (نحل / ۹۶). دروازه های رحمت پروردگار به روی توبه کنندگان باز است؛ چنانچه حق تعالی می فرماید: «او کسی است که توبه بندگان را می پذیرد و گناهان بندگان را عفو می کند» شوری / ۲۵.

وَحُكِي: أَنَّهُ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ شَابٌّ أَطَاعَ اللَّهَ تَعَالَى عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ عَصَاهُ عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ نَظَرَ يَوْمًا فِي الْمِرْآةِ فَرَأَى أَثَرَ الشَّيْبِ غَالِبًا، فَقَالَ: يَا رَبِّ عَبْدُكَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ عَصَيْتُكَ عِشْرِينَ سَنَةً مِثْلَهَا، فَإِنْ رَجَعْتُ إِلَيْكَ تَقْبَلْنِي؟ فَسَمِعَ هَاتِفًا: اسْتَجَبْنَا فَاجْبِنَاكَ وَ تَرَكْنَا فَتَرَكْنَاكَ وَ عَصَيْنَا فَأَمْهَلْنَاكَ وَ إِنْ رَجَعْتَ إِلَيْنَا قَبِلْنَاكَ، ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾<sup>۱</sup>.

بدان که دل آدمی به سبب کثرت علایق مثل زغال، سیاه و بی نور شده و خود و اصل خود را فراموش کرده است. وقتی طالب صادق به صحبت مرشد کامل می آید، شیخ به او توجه می کند و روش ذکر کردن را به او می آموزد؛ از برکت توجه شیخ، نور ذکر در قلب او پیدا می شود و آن زغال سیاه شروع به روشن شدن می کند. وقتی از نور ذکر، همه قلب منور شود، شعله نور از قلب او تا بالای عرش بالا می رود و به تجلی افعال می رسد. اما سرعت و کندی آنچه من فهمیده ام، موقوف بر کثرت و قلت توجهات شیخ است؛ اگر به طالب بسیار توجه کند، سیر طالب سریع می شود و اگر توجه او کم باشد، سیر نیز همین قدر خواهد بود.

استعداد طالبان نیز مختلف است. بعضی استعداد خوبی دارند که با اندک توجه مانند شعله آتش به طرف بالا می پرند و به دلیل سرعت سیر آنها، هر کس نمی تواند

---

۱. حکایت است که در بنی اسرائیل جوانی بود که بیست سال، خداوند جل شأنه را اطاعت نمود، سپس بیست سال دیگر خدا را نافرمانی کرد. روزی در آینه نگاه کرد و اثرات پیری را در خودش مشاهده نمود، پس گفت: پروردگارا! بیست سال تو را عبادت نمودم و بیست سال تو را نافرمانی کردم؛ اکنون اگر به سوی تو باز گردم، قبول می کنی؟ ندایی از آسمان شنید که ابتدا از ما اجابت خواستی و ما اجابت نمودیم، پس از آن ما را ترک گفتی، ما نیز تو را رها کردیم و تو نا فرمانی ما کردی و ما به تو مهلت دادیم و اگر اکنون به سوی ما برگردی، قبولت می کنیم. «خداوند حق را می گوید و اوست که به راه راست هدایت می کند» احزاب / ۴.

آن را ببیند. بعضی طالبان، کم استعدادند و افتان و خیزان به منزل مقصود می‌رسند. از این رو صحبت شیخ برای طالب به خصوص در این طریق ضروری است که بدون توجه شیخ، پای سعی در این راه لنگ است و از ریاضات و مجاهدات خویش نتیجه‌ای نمی‌گیرد. چنانچه ما در صحبت شیخ و امام خود - قلب و روح من فدای او - مشاهده کردیم.

این احسان از خواجه نقشبند است که پانزده روز سر به سجده نهادند و به درگاه الهی دعا و تضرع نمودند و از حضرت باری تعالی خواستند که به او طریقی عنایت کند که رساننده به حق باشد. الله تعالی دعای ایشان را قبول فرمود و به ایشان طریقه‌ای عنایت کرد که نزدیک‌ترین راه و البته رساننده به حق است.

شیخ کامل باید ظاهرش به کمال متابعت از حضرت رسالت ﷺ آراسته باشد و باطنش از ماسوی الله پاک و آراسته به دوام حضور حضرت حق ﷻ باشد.

## فصل شانزدهم

### اذکار طریقه قادریه و چشتیه

این فقیر لاشیء امان الله - کان الله له عوضاً عن کلّ شیء - می گوید: به خدمت حضرت پیر دستگیر، یعنی حضرت حاج دوست محمد صاحب احمدی - قلبی و روحی فداه - کسب باطن کردم و به طریقه شریف نقشبندیه مجددیه، قادریه، چشتیه، سهروردیه، کبرویه، مداریه و قلندریه مشرف شدم و دیگر مقامات مجددیه را که مسمی به لاتعین است، گذراندم.

با عنایت الهی و شفقت پیر دستگیر، به این فقیر اجازه نامه مطلق داده شد - الحمد لله علی ذلک - و به دستور آن حضرت به طرف خراسان حرکت کردم - بالله التوفیق و علیه التکلان.

ای طالب صادق! بدان که اذکار طریقه نقشبندیه مجددیه را بیان نمودم و اکنون اذکار طریقه شریف جیلانیه را که مسمی به قادریه است و پس از آن، اذکار طریقه چشتیه را بیان می کنم - ان شاء الله تعالی .

## اذکار طریقه قادریه

ای طالب صادق! بدان که مشایخ قادریه، اوّل طالب را به ذکر جهر امر می‌فرمایند و این ذکر بر دو قسم است: یکی اسم ذات و دیگری نفی و اثبات است و اسم ذات بر چهار نوع است:

نوع اوّل: طالب را به یک ضربت امر می‌فرمایند؛ به این روش که اسم مبارک الله را با قوّت قلب و به صورت جهری ذکر نماید، پس از آن نفس را قطع کند و دوباره با قوّت قلب و به صورت جهری ذکر نماید و همینطور ادامه دهد.

نوع دوم: طالب را به دو ضربی امر می‌فرمایند و روشش این است که به صورت قعدۀ نماز بنشیند و یک مرتبه اسم مبارک الله را بر زانوی راست و مرتبۀ دیگر بر قلب بزند و به طور مداوم و با قوّت شدید ذکر کند، تا اثر ذکر حاصل شود.

نوع سوم: طالب را به سه ضربی امر می‌فرمایند؛ به این روش که طالب، به حالت چهار زانو بنشیند و یک مرتبه، اسم ذات را بر زانوی راست و مرتبۀ دیگر بر زانوی چپ بزند و بار سوم بر قلب به صورت جهر و مد بزند.

نوع چهارم: طالب را به چهار ضرب امر می‌فرمایند و روشش این است که طالب به صورت چهار زانو بنشیند و اسم ذات را یک مرتبه بر زانوی راست و بار دوم بر زانوی چپ و بار سوم بر قلب و مرتبۀ چهارم بر پیش روی خود بزند و باید ضرب آخر را بلندتر و قوی‌تر گوید.

قسم دوم، نفی و اثبات است. روشش این است که طالب به حالت دو زانو، رو به قبله بنشیند و هر دو چشم خود را ببندد و لا را از ناف تا دماغ و اله را بر دوش



بیاورد و **اَللّٰه** را بر قلب با جهر و قوّت بزند و در نزد کلمه نفی، محبوبیت و موجودیت ماسوی الله را نفی کند و در نزد کلمه اثبات، اثبات الله تعالی را ملاحظه نماید.

دیگر طریقه ایشان این است که به صورت حلقه دور هم جمع می شوند؛ یک حلقه پس از نماز صبح و یک حلقه پس از نماز عصر تشکیل می دهند و در جمعیت، فواید بسیار است. پس هرگاه اثر ذکر جلی<sup>۱</sup> بر نفس طالب ظاهر شد، طالب را بر ذکر خفی امر می فرمایند. ذکر خفی نیز بر دو قسم است:

اول، اسم ذات با همراهی صفات که روش آن، این است: باید طالب رو به قبله بنشیند و هر دو چشم خود را ببندد و بر زبان قلب بگوید: الله سمیع، الله بصیر، الله علیم، آنگاه به خیال خود آن را از ناف تا سینه و از سینه تا دماغ و از دماغ تا فرق سر بالا آورد. پس از آن، همان ذکر را بر عکس بگوید که الله علیم، الله بصیر، الله سمیع و آن را از فرق سر تا دماغ و از دماغ تا سینه و از سینه تا ناف بالا آورد و همینطور ادامه دهد تا اثر ذکر بر نفس طالب ظاهر شود.

دوم، نفی و اثبات است که روش آن را قبلاً ذکر کردیم. روش دیگر آن، این است: باید طالب، نفس خود را در هنگام دخول و خروج مراقبت کند و هنگام خروج نفس به زبان قلب، لا اله بگوید و هنگام دخول نفس، کلمه **اَلّا** الله بگوید و این ذکر را بزرگان صوفیه **پاس الانفاس** می نامند که فواید بسیاری دارد.

---

۱. اثر ذکر جلی ظهور ذوق و شوق، دفع خواطر، اطمینان قلب و اختیار کردن محبت حق تعالی بر همه خلق است.

آثار ذکر خفی عبارت‌اند از: شوق و محبت و ایشار حق ﷻ، دریافتن حلاوت

ذکر، نفرت از کلام بسیار و گریختن از مشاغل دنیوی.

مراقبه عبارت از انتظار فیض الهی است و اصل در مراقبه، سخن سرور

کاینات ﷻ است: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»<sup>۱</sup>. پس باید

سالک به زبان خیال بگوید: الله حاضری، الله ناظری، الله معی و حضور خدای تعالی و

نظر و معیت او ﷻ را بی جهت و بی مکان تصوّر نماید تا آنکه مستغرق شود و یا این

آیه کریمه را ملاحظه کند: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾<sup>۲</sup>.

پس معیت او تعالی را در همه حالات - چه ایستاده و چه نشسته و چه خواب و

چه بیداری و چه در خلوت و چه در جمع - تصوّر کند و این آیه کریمه را بخواند:

﴿فَإَيَّمَا تُؤَلُّوْا فَمِنْ وَجْهِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> یا این آیه: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾<sup>۴</sup> یا این آیه:

﴿وَحُنَّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ یا این آیه: ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

---

۱. اینکه خدا را عبادت کنی، گویا که او را می بینی، پس اگر تو او را نمی بینی، به درستی که او تو را می بیند. مشکوة المصابیح، ج ۱،

ص ۱۱.

۲. و او با شماست، هر جا که باشید. حدید / ۴.

۳. هر طرف که روی آوری، همان جا وجه الله است. بقره / ۱۱۵.

۴. آیا نمی داند که خدا او را می بیند. علق / ۱۴.

مُحِيطًا<sup>۱</sup> یا این آیه: ﴿إِنَّ مَعَ رَبِّي سَعِيدِينَ﴾<sup>۲</sup> یا این آیه: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾<sup>۳</sup>.

پس این مراقبات فایده تعلق با حق تعالی می دهد و اما مراقباتی که فایده قطع علائق می دهد، این آیه شریف: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ﴾<sup>۴</sup> و روش انجام این مراقبه، این است که سالک نفس خود را مرده تصور کند و بگوید که حق تعالی موجود و باقی است. پس سالک از این تصور خارج نشود، تا محو گردد و از آن جمله است این سخن خداوند تعالی: ﴿إِنَّ أَلَمَوتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ﴾<sup>۵</sup> و فرموده خدای تعالی: ﴿أَيَنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ أَلَمَوتٌ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ﴾<sup>۶</sup>. پس هرگاه فواید مراقبه برای سالک ظاهر شد، شیخ باید سالک را به توحید افعال امر فرماید.

پس ای طالب صادق! بدان که پیغمبر صلی الله علیه و آله امور مهم را به دو روش انجام داده اند: یکی ذکر لسانی و روش دیگر، مراقبات است. بعضی مشایخ گفته اند: اگر طالب بخواهد که از وقایع آینده باخبر شود، باید در خلوت بنشیند و غسل کند و لباس پاک بپوشد و خوشبوی کند، پس از آن بر سجاده بنشیند و مصحفی را به دست راست و

۱. خداوند بر هر چیزی احاطه دارد. نساء / ۱۲۶.

۲. به درستی که پروردگار من با من است و مرا هدایت می کند. شعراء / ۶۲.

۳. خدا اول و آخر و ظاهر و باطن است. حدید / ۳.

۴. هر چیز که بر روی زمین است، فانی است و باقی می ماند روی پروردگار تو، که دارای جلال و انعام است. الرحمن / ۲۶ و ۲۷.

۵. به درستی مرگی که شما از آن فرار می کنید، شما را ملاقات می کند. جمعه / ۸.

۶. هر کجا که باشید، مرگ شما را در می یابد، اگر چه در برج های بلند باشید. نساء / ۷۸.

مصحفی دیگر به دست چپ بگیرد و نیز مصحفی را جلوی خود و مصحفی را پشت سر خود بگذارد<sup>۱</sup> و همه آن‌ها باز باشند، پس از آن به درگاه خدا دعا کند و از خدای تعالی درباره آن واقعه سؤال نماید، سپس شروع به ذکر اسم ذات کند و هر دو چشم را ببندد و اسم ذات را یک مرتبه بر مصحف دست راست و بار دیگر بر مصحف دست چپ و بار سوم بر مصحف پیش روی خود و بار آخر بر مصحف پشت سر خود بزند و به طور مداوم و پیوسته ذکر کند تا وسعت در باطن او پیدا شود و تا یک هفته این کار را در خلوت انجام دهد؛ ان شاء الله تعالی وقایع آینده بر او آشکار می‌شود.

همچنین مشایخ - رحمهم الله - گفته‌اند: اگر طالب بخواهد که ارواح برای او آشکار شوند، باید به همراه شرایط مذکور این تسبیح را ذکر کند: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ»<sup>۲</sup> روش آن، این است که سُبُّوح را بر دست راست و قُدُّوس را بر دست چپ و ربّ الملائکه را به طرف آسمان و الروح را بر قلب بزند. ان شاء الله تعالی همه ارواح برای او آشکار می‌شوند.

برای حل مشکلات، دو رکعت نماز در شب بگزارد و یا آن چه دلش می‌خواهد، بخواند. پس از آن اسم یا حی را بر دست راست و اسم یا وهّاب را بر دست چپ بزند. هزار مرتبه آن را به روش مذکور بگوید. ان شاء الله تعالی مشکلاتش حل می‌شود.

۱. امکان دارد که پشت سر گذاشتن مصحف به گونه‌ای باشد که مصحف در جایی بالاتر از او قرار داشته باشد.

۲. پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح، از هر عیب و نقص منزّه است.

برای دفع بلاها و دور شدن خواطر این آیه کریمه را بخواند: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
 الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ و کلمه الله را بر قلب و کلمه لا اله الا هو الحی را بردست راست و  
 کلمه القیوم را بردست چپ بزند و به این روش، هر حاجتی که پیش می آید، اسمی  
 از اسم های حق تعالی را که مناسب با آن حاجت است، به یک یا دو یا سه ضربت ذکر  
 کند؛ مثلاً در شفای مریض، یا شافی و برای دفع گرسنگی، یا صمد و برای وسعت  
 رزق، یا رازق و برای غلبه بر دشمن، یا مذل و برای طلب علم، یا علیم بگوید.

### اذکار طریقه چشتیه

از مشایخ کرام - رحمهم الله - نقل شده است که حضرت علی علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 آمد و گفت: یا رسول الله! مرا به طریقه ای راهنمایی کن که نزدیک ترین طریقه به حق و  
 آسان تر بر خلق باشد. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: بر تو باد به ذکر خلوت. حضرت  
 علی علیه السلام گفت: چگونه ذکر کنم. ایشان فرمودند: هر دو چشم خود را ببند و از من  
 بشنو که لا اله الا الله و آن حضرت صلی الله علیه و آله سه مرتبه گفتند و حضرت علی علیه السلام گوش دادند  
 و باز حضرت علی علیه السلام سه مرتبه گفت و آن حضرت صلی الله علیه و آله گوش دادند. پس از آن  
 حضرت علی علیه السلام، شیخ حسن بصری رحمته الله را تلقین دادند و شیخ حسن بصری رحمته الله،  
 عبدالواحد بن زید رحمته الله را تلقین دادند و همینطور ادامه یافت تا به امروز رسید.  
 ای طالب صادق! بدان که وقتی شیخ بخواهد که مرید را تلقین فرماید، باید ابتدا  
 به مرید امر کند که یک روز، روزه بگیرد؛ اگر روز پنجشنبه باشد، بهتر است. پس از آن

او را به استغفار و درود امر فرماید و هر یکی را یازده مرتبه بگوید تا اینکه هیچ گاه، حتی یک نظر از یاد خدای تعالی غافل نباشد.

بدان که قلب در زیر سینه چپ به صورت یک گوشت صنوبری قرار دارد و دارای دو باب است: یک باب بالا و یک باب پایین. باب بالا، موقوف به ذکر جلی و باب پایین، موقوف به ذکر خفی است. پس هرگاه طالب اراده ذکر جلی کند، باید چهار زانو رو به قبله بنشیند و رگ کیماس که بین انگشت ابهام پای راست و انگشتی که متصل به آن است را بگیرد.

روش مذکور<sup>۱</sup> برای نفی خواطر مفید است و موجب حرارت قلب می شود. پس از آن لا را از ناف تا دماغ و اله را تا شانه راست بیاورد و **الا الله** را با شدت و قوت بر قلب بزند و شرط مهم آن، جمع همّت و فهمیدن معنی است. ذاکر ذکر جهر، باید کمتر از اندازه طعام نخورد، به گونه ای که بدنش ضعیف شود، لیکن این قدر بخورد که ربع معده خالی باشد و شرط دیگر، این است که باید سالک مراقب دخول و خروج نفس خود باشد.

### مناجات حضرت مولانا امان الله صاحب

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| خالقا بیچاره راه توام      | همچو مورلنگ در راه توام     |
| بی تنی بی دولتی بی حاصلی   | بینوایی بی قرار بی دلی      |
| دین ز دستم رفت دنیا گم شده | صورت من مانده و معنی گم شده |

---

۱. یعنی گرفتن رگ کیماس.

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| من نه کافر نه مسلمان مانده ام | در میان هر دو حیران مانده ام   |
| نه مسلمانم نه کافر چون کنم    | مانده سرگردان و مضطرب چون کنم  |
| یا رب اشک و آه بسیاریم هست    | گر ندارم هیچ این باریم هست     |
| هم تن زندانی ام آلوده شد      | هم دل محنت کشم فرسوده شد       |
| مانده ام در چاه زندان پای بست | در چنین چاهم که گیرد جز تو دست |
| پاک کن از راه صحن جان من      | پس بشو از اشک من دیوان من      |

گر چه بس آلوده در راه آمدم  
عفو کن کز خبث از چاه آمدم

### مناجات حضرت شیخ جنید بغدادی

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| الهی واقفی بر حال زارم       | همی دانی که جز تو کس ندارم   |
| الهی کرده ام بسیار تقصیر     | وز آن حضرت به غایت شرمسارم   |
| الهی غرقه ام در بحر عصیان    | به دست رحمت افکن بر کنارم    |
| الهی رفته ام در خواب غفلت    | بده بیداری از این کار و بارم |
| الهی برگشا از غیب راهی       | که چندین سال ها در انتظارم   |
| الهی گر بخوانی ور برانی      | تو دانی بنده بی اختیارم      |
| الهی از کمال لطف بپذیر       | دل سوزان و چشم اشکبارم       |
| الهی نفس و شیطان در کمین است | ز تقوی و عنایت کن حصارم      |
| الهی گر نه توفیق تو باشد     | بر آرد دیو نفس از جان دمارم  |

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| الهی راه مردان راه سخت است | تو آسان گیر بر من تا گذارم  |
| الهی بر یکی گفتن مددبخش    | که تا من جان به آسانی سپارم |
| الهی چون درین جا رسته کردی | قیامت همچنان امیدوارم       |
| الهی در شب سر منزل گور     | به لطف خویش گردان غمگسارم   |
| الهی چون عزیزم کردی امروز  | مکن فردا به نزد خلق خوارم   |
| الهی خاطر من را جمع گردان  | که مسکین و پریشان روزگارم   |

الهی بر جنید ایمان نگهدار

که این است حاصل جان نزارم



## ملحقات (١)



## ملحقات حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجددی

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

اما بعد، پوشیده نماند که در روز پنج شنبه، اول ماه ذی قعدة الحرام سال ۱۳۷۶ هـ ق بود که عموی بزرگوار و پیر دستگیرم، قطب المدققین و غوث المحققین و حجة المسترشدين، الفرد المخدوم و الشيخ المرحوم، قبلتنا و وسيلتنا الى الحى القيوم، جناب حضرت محمد معصوم عليه السلام بنده را نزد خود طلبیدند و فرمودند: این فقیر، ضعیف و کم قوت شده و از ادای فريضة حج معذورم. ای فرزند! شما از جانب ما و کالتاً عازم بیت الله الحرام شوید و ادای مناسک نمایید.

فقیر با کمال شوق و افتخار، این امر عالی را متقبّل شدم و همراه پسر بزرگوارشان به قصد سفر بیت الله الحرام اجازه حرکت گرفتیم. هنگامی که می خواستند با ما وداع فرمایند، هر دوی ما را به حضور مبارک بنشانند و توجه باطنی از لطیفه قلب تا دایره قیومیّت و ارشاد<sup>۱</sup>، القا نمودند و اجازه مطلق به هر چهار طرق عطا کردند و در حین وداع فرمودند: بروید، شما را به خداوند می سپارم و

---

۱. یعنی اجازه ارشاد و تعلیم سالکان و خلافت.

حدیث شریف: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَ يُوقِّرْ كَبِيرَنَا»<sup>۱</sup> به ما نصیحت فرمودند.

تا اینکه از حضور مبارک اجازه گرفتیم و به عزم بیت الله الحرام رهسپار شدیم و به لقای حضرت کعبه معظمه نایل گردیدیم. در هنگام ادای مناسک، شبی در منا در واقعه مشاهده کردم که جمع بسیاری، به نماز ایستادند و این فقیر را به امامت جلو فرستادند. احوالات و واردات عجیبی رخ داد. با خود اندیشیدم که این چه حادثه‌ای خواهد بود، تا اینکه پس از فراغ از زیارت حرمین شریفین به وطن مراجعت نمودیم؛ دیدم که تعزیه حضرت مخدومی، محمد معصوم رحمته الله در پرچمن جاری است و جناب حضرت حاج محمد یوسف را به جانشینی مقرر فرمودند.

مدّت پنج سال در صحبت آن بزرگوار به سر بردم. چون ایّام وفات آن بزرگوار نزدیک شده بود، این فقیر را به حضور خود طلبیدند و به سجاده نشینی و انجام وظیفه امر فرمودند. این فقیر به خدمت ایشان عرض کردم که در خود لیاقت انجام این امر مهم را نمی‌بینم. فرمودند: اشاره چنین شده است و شما را از قبول این امر، چاره‌ای نیست. آنگاه به رحمت ایزدی پیوستند.

پس از تجهیز و تدفین آن بزرگوار، بزرگان قوم و خلفای ارشد و علمای صاحب احترام، به این فقیر به اخذ بیعت و خدمت خانقاه اکابر اشاره فرمودند. فقیر پس از اظهار عجز و تعلّل و بنا بر امتثال امرشان، این شغل مهم را به عهده گرفتم و به بیعت و تعلیم و تربیت مریدان اقدام نمودم.

---

۱. کسی که بر صغیر ما رحم نکند و بر کبیر ما احترام نگذارد، از ما نیست. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۲۱.

به عنایت حضرت خداوند امید دارم که توفیق انجام این خدمت بزرگ را به بنده عطا کند و ما را بر روش آن بزرگان، راسخ و مستقیم بدارد و منسوبین ما را از برکاتشان مستفیض و کامیاب فرماید. و ما توفیقی الا بالله.

### در بیان چند مکتوب از امام ربّانی

از جمله مکتوبات حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی رحمته الله در بیان اعتقادات اهل سنت و جماعت - شکر الله سعیهم - است که حفظ آن بر هر طالب ضروری می باشد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلَيْهِ كَمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى حَبِيبِهِ الْمُصْطَفَى وَآلِهِ الْمُجْتَبَى وَأَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ التُّقَى.

فرض نخستین بر مسلمانان، تصحیح عقاید است؛ به این روش که الله تعالی به ذات خود، موجود است و همه مخلوقات به پیدایش حق تعالی موجودند و او تعالی بی مانند است.

در ذات و صفات و افعال، کسی را در امری از امور، شرکت<sup>۱</sup> به او سبحانه نیست. صفات و افعال حق سبحانه مثل ذات عالی اش، فرا خور عقول ناقص ما نیست و به افعال و صفات ما شباهت ندارد و او تعالی در هیچ چیز حلول نکند و چیزی در

---

۱. هدف و مقصد از شرکت در این جا این بیان حضرت مجدّد الف ثانی رحمته الله است که صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه بی چون و چگونه اند و به صفات و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند و مشارکت اسمی و مناسبت لفظی از مبحث بیرون است.

وی حال نباشد. لیکن احاطه، قرب و معیت به اشیا دارد. ایمان داریم که الله تعالی با ماست و احاطه و قرب او تعالی ثابت است.

اما کیفیت این سه معلوم نیست و ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی، جز جهل و حیرت نصیبی نیست. باید به غیب ایمان آورد و هر چه در کشف و شهود در آید، باید زیر کلمه لا، نفی کرد و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و نه چیزی با او تعالی، اتحاد پیدا کند. غنی مطلق است در ذات و صفات و افعال. به هیچ شیء محتاج نیست، نه در وجود و نه در ظهور و از همه علامات نقص و حدوث، پاک است.

جسم و جسمانی نیست. مکانی و زمانی نیست. صفات کمال در وی موجودند به وجود زائد بر وجود ذات و عبارت اند از: حیات، علم، قدرت، ارادت، بصر، سمع، کلام و تکوین؛ این صفات در خارج موجودند نه آنکه در علم موجودند به وجود زائد از وجود ذات و در خارج نفس ذات اند - تعالی و تقدس - چنانچه بعضی صوفیه وجودیه گمان برده‌اند. او عز وجله قدیم و ازلی است و غیر او عز وجله را قدم<sup>۱</sup> و ازلیت ثابت نیست و او عز وجله، قادر و مختار است؛ از شایبه ایجاب و مظنه اضطرار منزّه است و او عز وجله مرید خیر و شر و خالق این دو است.

اما از خیر راضی است و از شر راضی نیست و مؤمنان حق عز وجله را در آخرت، در بهشت خواهند دید، بی جهت و بی کیف. بعثت انبیا، رحمت بر عالمیان است؛ اگر این بزرگواران نبودند، چه کسی به حق تعالی دلالت می نمود؟ عقل در این امر کافی

---

۱. دیرینگی، سابقه در امری، ضد حدوث.

نیست، آنچه آن بزرگواران دربارهٔ اعلام حق ﷻ خبر داده‌اند، همه صادق‌اند و مطابق واقع و عذاب قبر برای کافران و بعضی از گناهکاران اهل ایمان، حق است و سؤال منکر و نکیر برای مؤمنان و کافران در قبر نیز حق است و روز قیامت، حق است و در آن آسمان‌ها، ستاره‌ها، زمین، کوه‌ها، دریاها، همهٔ حیوانات و نباتات و معادن، همه در نفخهٔ اوّل معدوم و ناچیز خواهند گشت و با نفخهٔ دوم از قبرها برانگیزند و به محشر روند و حساب و میزان و صراط، حق است و بهشت و دوزخ موجود است.

پس از محاسبه، گروهی را به دوزخ خواهند فرستاد و گروهی را به بهشت. آنجا صواب و عقاب ابدی است و ملائکه، بندگان خداوند ﷻ هستند و از معاصی، معصوم و از خطا و نسیان، محفوظ و از خوردن و آشامیدن، پاک و از زن و شوهری منزّه‌اند و حق تعالی بعضی از ملائکه را به رسالت مخصوص گردانیده است؛ مانند پیغمبران از انسان و خواصّ بشر از خواصّ ملائکه برترند.

ایمان عبارت از تصدیق قلبی است به آنچه از دین به روش ضرورت و تواتر به ما رسیده است و اقرار لسانی را نیز رکن ایمان گفته‌اند، که احتمال سقوط دارد و زیادت و کمی در نفس ایمان نیست. «انا مؤمن حقا» باید گفت و کرامات اولیا حق است و ترتیب افضلیّت در میان خلفای راشدین بر ترتیب خلافت است و از منازعاتی که میان صحابه گذشته است، باید بر خطای اجتهادی معمول نمود، نه بر هوای نفسانی که نفوس ایشان پاک بودند و باید همهٔ صحابه را افضل از اولیا دانست که فضیلت صحبت حضرت خیر البشر ﷺ از همهٔ کمالات بالاتر است.

پس از تصحیح اعتقاد، از تعلیم احکام فقه چاره‌ای نیست و دانستن فرض، واجب، سنت، مستحب، حلال و حرام، مکروه، مشتبّه و همچنین عمل به مقتضای این علم نیز ضروری است؛ مطالعه کتب فقه را از ضروریات شمرده‌اند. والسلام.

### توحید وجودی و توحید شهودی

از جمله مکتوبات امام ربّانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله، در بیان توحید وجودی و توحید شهودی است.

الْحَمْدُ لَوْاهِبِ الْعَطَايَا وَالشُّكْرُ لِمَنْبَعِ الْبَرَائِيَا وَالْمَدْحُ لِأَفْضَلِ الْخَلَائِقِ وَالْهُدَى لِنَوَابِ الْمُعَلَّى، صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

بدان - ارشدک الله الی صراط مستقیم - که توحید نزد صوفیه صافیه دو قسم است: توحید وجودی و توحید شهودی. توحید وجودی عبارت از دانستن اتحاد وجود که به معنی مابه‌الوجود است و در همه‌ی اشیا یعنی مقوم وجود در موجودات علویّه و سفلیّه، ذات واحد است. حضرت حق سُبْحَانَهُ واحد است. نه آنچنان که بعضی جاهلان گمان کرده‌اند که وحدت موجود است، نه وحدت وجود. از شدّت جهل، میان مصدر و مشتق فرق نمی‌گذارند و در ضلالت می‌افتند «ضَلُّوا فَاضْلُوا ضَاعُوا فَاضَاعُوا»<sup>۱</sup>. محققان صوفیه از چنین اشتباهاتی پاک‌اند.

اگر چه در وجود که نزد ایشان عین حق است، مراتب پنجگانه را اثبات می‌کنند، لیکن اطلاق احکام یک مرتبه را بر مرتبه دیگر، کفر و زندقه می‌دانند.

۱. گمراه شدند و گمراه کردند. ضایع شدند و ضایع کردند.



چنانچه مولانا جامی می‌فرماید:

هر مرتبه از وجود حکمی دارد      گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

توحید شهودی عبارت است از دیدن ذات حق ﷻ فقط و اختفای کثرت بالکل از نظر سالک، نه آن که کثرت را عین وحدت دیدن و در میان کثرت و وحدت، نسبت عینیّت یا مرآتیت اثبات نمودن - چنانچه در توحید وجودی می‌باشد - پس بین این دو، فرق است و منشأ هر دو غلبه محبت محبوب حقیقی است در نظر محب که در توحید وجودی ماسوا را به عنوان عینیّت یا مرآتیت به سبب غلبه محبت ملاحظه می‌کند و ظل به اصل مشتبه می‌شود، چنانچه عارف سامی، حافظ شیرازی می‌فرماید:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد      عارف از خنده می در طمع خام افتاد

در توحید شهودی ماسوا هرگز در نظرش نمی‌آید تا چه رسد به اثبات نسبت و این قسم، اعلی از قسم اوّل است و منشأ اوّل، تصفیة قلب و مصدر دوم، تزکیة نفس و مطمئن شدن اوست. سالک توحید شهودی که محصل فناست، ناگزیر است که از دید و دانش ماسوا رخت بر بندد و جز حق ﷻ مشهود بصیرتش نماند.

چنانچه در روز روشن به سبب غلبه اشعه‌های آفتاب به جز خورشید هیچ معلوم نمی‌شود و ستاره‌ها هرگز محسوس نیست، با وجودی که ستاره‌ها در نفس الامر ثابت است. کثرت نیز اینچنین است؛ ولی نظر عاشق مقصور بر معشوق خود و مستهلک مشاهدۀ جمال محبوب خویش است.

در و دیوار چو آینه شد از کثرت شوق      هر کجا می‌نگرم روی تو را می‌بینم

بر خلاف توحید وجودی که از شرایط راه نیست؛ بنابراین برای بعضی طالبان واقع می شود نه برای همه آنان. حضرت خواجه نقشبند رحمته الله راهی برای سالکان مقرر فرموده اند که در آن راه، انکشاف توحید وجودی نباشد، تا از لغزش و خطا که برای بعضی ارباب توحید وجودی واقع می شود، محفوظ بمانند و در وادی گمراهی نیفتند - جزاه الله تعالی خیر الجزاء - چنانچه اکثر ابنای این وقت، همه اوست را (توحید وجودی) عقیده کامل ساخته و به شطحیات تکلم می نمایند و در امور شرعی سستی می ورزند - تاب الله علیهم - والسلام.

### در جواب های مفید برای سالکان

الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلَيْهِ كَمَا يَلِيْقُ بِجَنَابِهِ الْأَعْلَى وَالْمَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ سَلَامَتُكُمْ وَعَافِيَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ عَلَى الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ، عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ.

مکتوب مرغوب به ورود مسعود، مسرت ها رسانید، سؤال هایی کرده بودند که جواب هر کدام نوشته می شود.

جواب سؤال اول: اگر طالب طریقه قادریه و چشتیه نزد او بیاید و از او در طریقه مذکور بیعت بگیرد، آن شخص را در اذکار و اشغال به روش حضرات نقشبندیه تربیت نمایند؛ چنانچه معمول حضرت مجدد رحمته الله همین بود، مگر جناب شاه صاحب که بر بعضی طالبان نسبت چشتیه، ذکر جهر متوسط - که آواز ذکر بیرون خانه نرود - تعلیم می فرمودند.

**جواب سؤال دوم:** علاج استیلا و حرکت ذکر مانند مرتعش این است که توجه برای ازدیاد ذکر نکند، بلکه القای سکینه و حضور بکنند و از ذکر کردن او را منع نمایند و به او روش مراقبه احدیت یا وقوف قلبی را تعلیم دهند و اگر از مراقبه احدیت گذشته باشد، مراقبه معیت را به او نشان بدهند. یقین است که از پرتو فنای قلب، تسکین خواهد یافت و گرنه به لطیفه نفس توجه نمایند. وقتی که نسبت لطیفه نفس، غالب آید، از این حرکات باز می ماند و به هوش می آید.

**جواب سؤال سوم:** شخصی که در طریقه قادریه و یا چشتیه بیعت کرده است، اگر بخواهد که در طریقه نقشبندیه بیعت کند و سلوک این طریقه را بپیماید، جایز است یا نه؟ مقصود خداست و این طریق نزدیک تر از سایر طرق، برای رسیدن به مطلوب است، به خصوص در این زمان که از سلسله های دیگر به جز نام و نشان چیزی باقی نمانده است و بر طالب حق علیه السلام لازم و ضروری است که التزام این طریقه شریف نماید.

**جواب سؤال چهارم:** اینکه جایز است شیخ به مرید صاحب الاستعداد که هنوز به مرتبه اجازه مطلق نرسیده است، اجازه تعلیم بدهد؛ چنانچه حضرت امام طریقت، خواجه بهاء الدین نقشبند رحمته الله به حضرت مولانا یعقوب چرخى اجازه داده بودند. همانطور که در **کنز الهدایات** ذکر شده است.

**جواب سؤال پنجم:** وقتی که مرید فنای قلب و فنای نفس، هر دو را حاصل نماید، به اجازه مطلق می رسد.

**جواب سؤال ششم:** مرید ناخوانده که سلوک را تمام کرد و در خدمت شیخ کامل و مکمل عالم و عامل، متأدب به آداب شیخ خود گردید، بر شیخ جایز است که به او

اجازة تعلیم طریقه بدهد و بر مرید لازم است که علم ضروری بخواند و از مسائل شرعی آگاه شود.

**جواب سؤال هفتم:** در شب تاریک که احوال مریدان معلوم نشود، برای همه کسانی که حاضرند، درخواست نمایند که الهی! فیضی که لایق هر کس باشد، فایض گردان و بر همه افراد توجه کنند و کسی را تخصیص ننمایند.

**جواب سؤال هشتم:** طالبان مبتدی که قرص آفتاب و مهتاب می بینند و نشان از تجلی برقی می دهند، از عکس پیر می بینند و چون در این طریقه اندراج نهایی فی البدایه است؛ از این رو، این آثار در ابتدای امر فقط برای طالبان با استعداد از برکت توجه شیخ حاصل می گردد. کارخانه این بزرگان بلند است، به هر زراقی و رقاصی نسبت ندارد.

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

شکر این نعمت عظمی را بجا آرند. ﴿لَیْنِ شَکَرْتُمْ لَأَزِیْدَنَّکُمْ﴾ نصّ قاطع

است؛ چون لطیفه پیر، تصفیه یافته است، انوار آن به اشکال مختلف ظهور می کند.

**جواب سؤال نهم:** لفظ فوق، اشاره به اصول لطایف که فوق العرش اند، کرده است.

تا وقتی که لطایف به اصول خود نرسند، فنا نمی شوند؛ از این رو تلاش می کنند که در لطایف، جذبات پیدا شود تا به اصول خود برسند و فانی و مستهلک گردند.

هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا

**جواب سؤال دهم:** مدار استفاده این طریقه شریف بر محبت و عشق و رابطه شیخ

است؛ اگر چه به ظاهر دور باشد، لیکن در باطن نزدیک است، بلکه نزدیک تر و به

سبب غلبه رابطه شیخ، لحظه به لحظه به رنگ شیخ خود رنگین می شود.

در راه عشق مرحله قرب و بُعد نیست

حدیث شریف: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»<sup>۱</sup> موجب آرامش مشتاقان است. این فقیر مراقبات را به تفصیل در رساله نوشته ام. اگر پس از چند ماه مراقبه، یک مقام فوقانی متوجه این بی بضاعت شده، آن را بیان کرده ام. ان شاء الله تعالی آثار آن مقام ظهور خواهد نمود. پس از آن مراقبه دیگر را به همین ترتیب ذکر کرده ام و احوال باطن را نیز نوشته ام و اجازه سایر طرق که به فقیر رسیده است، به شما داده ام.

روزی حضرت شاه صاحب بر مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمته الله تشریف برده بودند و این فقیر همراه ایشان بودم. خادمان مزار شریف حضرت خواجه، در حق من دعا فرمودند و همچنین در دعا گفتند که مدد خواجه صاحب بر شاه صاحب باد. حضرت ایشان رحمته الله به آواز بلند، خطاب به خادمان که چنین دعا کردند، فرمودند: اینچنین نگوئید؛ بلکه اینگونه بگوئید که اوّل عنایت خواجه بهاء الدین نقشبند رحمته الله بر من باشد و پس از او، عنایت حضرت خواجه قطب الدین؛ اوّل پدر و پس از او، عمو. انتهی کلامه الشریف.

ای طالب صادق! بدان برای سالک راه حق، رعایت ادب و احترام شیخ مقتدا از جمله ضروریات است و برای مریدان بدون مراعات آداب شیخ، بهره و فیوضات حاصل نمی شود.

---

۱. شخص به همراه دوست خود است. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳۹.

## در بیان مرید و مراد

چنانچه حضرت امام ربّانی، مجدّد الف ثانی رحمته الله در مکتوب ۲۹۲ جلد اوّل مکتوبات شریف بیان نموده‌اند و آن، این است: بدان که سالکان این راه از دو حال خالی نیستند: یا مریدند یا مراد؛ اگر مرادند طوبی لهم، به راه انجذاب و محبّت، ایشان را کشان کشان خواهند برد و به مطلب اعلی خواهند رسانید و هر ادبی که به کار آید، با تعلیم یا بدون تعلیم نصیبشان خواهد شد و اگر خطایی واقع شود، زود متنبّه خواهند فرمود و بر آن مؤاخذه نخواهند کرد و اگر به پیر ظاهر احتیاج داشته باشد، بدون سعی ایشان، به آن دولت دلالت خواهند فرمود. بالجمله عنایت ازلی رحمته الله، شامل حال این بزرگواران است؛ با سبب و یا بی سبب کار ایشان را خواهند کرد. ﴿اللَّهُ تَجَتَبَىٰ إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾<sup>۱</sup>.

اگر مریدند کار ایشان بدون پیر کامل و مکمل دشوار است. پیر باید به دولت جذبه و سلوک مشرف شده و به سعادت فنا و بقا مستعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله را به پایان رسانیده باشد و اگر جذبه او بر سلوکش مقدّم است، در تربیت مرادان مربّی شده، همچون کبریت احمر است. کلام او دوا و نظر او شفاست. احیای دل‌های مرده به توجه شریف او وابسته و تازگی جان‌های افسرده به التفات لطیف او مربوط است. اگر چنین صاحب دولتی پیدا نشود، سالک مجذوب هم مغتم است و از او نیز تربیت می‌یابد و به وسیله او به دولت فنا و بقا می‌رسد.

---

۱. خداوند هر که را بخواهد به سوی خود بر می‌گزیند و هدایت می‌کند به سوی خود هر کس که باز گردد. شوری/ ۱۳.

آسمان نسبت به عرش آمد فرود      ورنه بس عالی است پیش خاک تود  
 اگر به عنایت خداوندی جَلَّالٌ به چنین پیر کامل و مکملی دلالت فرمودند، باید  
 که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را به طور کامل به او سپارد و سعادت خود را  
 در مرضیات او و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او بداند؛ بالجمله هوای خود را  
 تابع رضای او سازد. در خبر نبوی است: «لَنْ يُؤْمِنَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا  
 لِمَا جِئْتُ بِهِ»<sup>۱</sup>.

بدان که رعایت آداب صحبت و مراعات شرایط از ضروریات این راه است تا راه  
 افاده و استفاده مفتوح گردد و بدون آن، نتیجه‌ای برای صحبت و فایده‌ای برای  
 مجلس نیست. در زیر به بیان بعضی از آداب و شرایط ضروری می‌پردازیم.

### در بیان آداب صحبت

بدان که طالب باید روی دل از همه جهات بگرداند و متوجه پیر خود سازد و با  
 وجود پیر، بدون اجازه او به نوافل و اذکار نپردازد و در حضور او به غیر او التفات  
 ننماید و با همه وجود خود، متوجه او بنشیند، حتی اگر به ذکر هم مشغول نشود؛  
 مگر اینکه او امر کند و در حضور او غیر از نماز فرض و سنت ادا نکند.  
 نقل کرده‌اند از سلطان وقت که وزیرش نزد او ایستاده بود، در این اثنا آن وزیر به  
 جامه خود التفات نمود و بند آن را با دست درست کرد. در این حال، نظر سلطان بر

۱. ایمان نمی‌آورد یکی از شما، تا اینکه نباشد هوای او پیرو آنچه که من آورده‌ام. مشکوة المصابیح، ج ۱، ص ۱۲.

وزیر افتاد که به غیر او مشغول است. به زبان عتاب گفت: این را نمی‌توان قبول کرد که تو وزیر من باشی و در حضور من به بند جامه خود التفات نمایی.

باید اندیشید که وقتی در امور دنیوی رعایت آداب لازم است، برای وصول الی الله، بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب ضروری خواهد بود. حتی الامکان در جایی نایستد که سایه او بر جامه یا بر سایه پیرش افتد و بر محل نماز او پا نگذارد و در محل وضوی او طهارت نکند و از ظروف مخصوص او استفاده نکند و در حضور او آب و طعام نخورد و با کسی سخن نگویید و متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر، به طرف جایگاه او، پا دراز نکند و بزاق دهان به آن جانب نیندازد و هر چه از پیر صادر می‌شود آن را درست بداند، اگر چه به ظاهر درست نباشد؛ زیرا او هر کاری که انجام می‌دهد با الهام و به اذن خداوند است.

بر این تقدیر، اعتراض جایز نیست، اگر چه در الهام بعضی صور خطا راه یابد؛ چرا که خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است و نیز چون برای سالک محبتی به پیر پیدا شده است، در نظر او هر چه از پیر صادر شود، محبوب می‌نماید؛ پس اعتراض را مجالی نیست. در همه امور باید به پیر اقتدا کند، چه در خوردن و پوشیدن و چه در خوابیدن و طاعت کردن. نماز را باید به روش او ادا کند و فقه را از عمل او اخذ نماید.

آن را که در سرای نگاری است فارغ است

از باغ و بوستان و تماشای لاله زار



بر حرکات و سکنات او هیچ اعتراضی نکند، اگر چه اعتراض به اندازه حبه خردل باشد؛ زیرا اعتراض به غیر از محرومیت، نتیجه‌ای ندارد. بی‌سعادت‌ترین مخلوقات، عیب بین این طایفه علیه است؛ خداوند تبارک و تعالی ما را از این بلای بزرگ نجات دهد!

از پیر خود خوارق و کرامات نطلبید، اگر چه آن طلب از روی خواطر و وساوس باشد. هیچ شنیده‌ای که مؤمنی از پیغمبر ﷺ، معجزه طلبیده باشد؟! معجزه طلبان کفار و اهل انکارند.

معجزات از بهر قهر دشمن است      بوی جنسیت پی دل بردن است  
موجب ایمان نباشد معجزات      بوی جنسیت کند جذب صفات

اگر شک و شبهه‌ای در افکار او به وجود آمد، بلافاصله آن را به پیر عرض کند، اگر حل نشود خود را مقصّر بداند و هیچ عیبی به پیر نسبت ندهد. اگر واقعه‌ای روی دهد، از پیر پنهان نکند و تعبیر وقایع را از او بطلبید و تعبیری که بر طالب منکشف شود، نیز عرض نماید و صواب و خطا را از او بجوید و بر کشوف خود زندهار اعتماد نکند، که در این دنیا حق با باطل و صواب با خطا آمیخته است.

بی‌ضرورت و بدون اجازه از او جدا نشود که غیر او را بر وی گزیدن، منافی ارادت است. صدای خود را بر صدای او بلند نکند و سخن بلند به او نگوید که بی‌ادبی است. هر فیض و فتوحی که به او می‌رسد، آن را به وسیله پیر تصور نماید و اگر در خواب ببیند که فیض از مشایخ دیگر رسیده است، آن را نیز از پیر بداند و آگاه باشد که چون پیر، جامع کمالات و فیوضات است، فیض خاص از پیر، مناسب

استعداد خاص مرید و مناسب کمال شیخی که در خواب، افاضه از وی ظاهر شده است به مرید رسیده است و لطیفه‌ای از لطایف پیر که مناسبت با آن فیض دارد و به صورت آن شیخ ظاهر شده، به واسطه ابتلا، لطیفه شیخ دیگر خیال کرده و فیض را از مربیان آن دانسته است، این مغلطه عظیم است. حق تعالی ما را از لغزش و خطا حفظ کند و بر اعتقاد و محبت پیر ثابت قدم گذارد به حرمت سید البشر ﷺ.

بالجمله الطریق کله آداب و مثل مشهور است: هیچ بی ادبی به خدا نرسد. اگر مرید نتواند بعضی از آداب ضروری را رعایت کند و اگر بکوشد، باز هم نتواند از عهده آن برآید و خود را مقصر بداند، مورد عفو است؛ ولی اگر - عیاذاً بالله سبحانه - آداب را رعایت نکند و خود را مقصر هم نداند، از برکات این بزرگواران محروم است.

هر که را روی به بهیود نبود دیدن روی نبی سود نبود

آری! مریدی که به برکت توجه پیر به مرتبه فنا و بقا برسد و راه الهام و طریق فراست بر وی ظاهر شود و پیر آن را مسلم دارد و به کمال او گواهی دهد، آن مرید می‌تواند در بعضی امور الهامی با پیر مخالفت کند و به مقتضای الهام خود عمل نماید، اگر چه نزد پیر بر خلاف آن متحقق باشد؛ زیرا آن مرید در آن وقت از مرحله تقلید گذشته و تقلید در حق وی خطاست.

نمی‌بینی که اصحاب پیغمبر ﷺ در امور اجتهادی و در احکام غیر منزل<sup>۱</sup> بر خلاف آن سرور ﷺ عمل کرده‌اند و در بعضی اوقات، صواب به جانب اصحاب ظاهر شده است، همانطور که بر علما پوشیده نیست؛ بنابراین مخالفت با پیر، برای مرید

---

۱. غیر نازل شده.

پس از رسیدن به مرتبه کمال جایز است و از بی ادبی مبرا است، بلکه اینجا همین اختلاف، ادب است و گرنه اصحاب پیغمبر ﷺ به کمال ادب، مؤدّب بوده‌اند و غیر از تقلید، کار دیگری نکرده‌اند.

برای ابویوسف پس از رسیدن به مرتبه اجتهاد، تقلید از ابوحنیفه رحمته الله خطاست؛ صواب در متابعت رأی خود است، نه رأی ابوحنیفه رحمته الله. قول مشهور است از امام ابویوسف که: «نَازَعْتُ أَبَا حَنِيفَةَ فِي مَسْأَلَةِ خَلْقِ الْقُرْآنِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ»<sup>۱</sup>.

تکمیل صناعت با پیوستن افکار مختلف به یکدیگر امکان پذیر است؛ اگر بر یک فکر بمانی، پیشرفت نمی‌کنی. نحوی که در زمان سیبویه بوده است، امروز با اختلاف آرا و آمیزش افکار پیشرفت کرده است؛ اما چون او بنا را نهاده است، فضل برای اوست. فضل برای متقدمان، اما کمال برای متأخران است. حدیث نبوی است: «مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ الْمَطَرِ لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ».

بدان که گفته‌اند: الشَّيْخُ يُحْيِي وَيُمِيتُ. احیا و اماتت از لوازم مقام شیخی است. مراد از احیا و اماتت، احیا و اماتت روحی است، نه جسمی و مراد از حیات و موت، فنا و بقاست که سالک را به مقام ولایت و کمال می‌رساند و شیخ مقتدا به اذن الله تعالی، عهده دار این دو امر است. پس برای شیخ چاره‌ای از این احیا و اماتت نیست؛ ولی احیا و اماتت جسمی را به منصب شیخ کاری نیست. شیخ مقتدا، حکم کهریا را دارد؛ کسانی که با او نسبتی دارند، مانند خس و خاشاک به دنبال او می‌دوند و نصیب خود را از وی می‌گیرند.

---

۱. با امام ابوحنیفه در مسأله مخلوق بودن قرآن، مدت شش ماه منازعه کردم.

خوارق و کرامات برای جذب مریدان در کار نیست؛ مریدان با نسبت معنوی جذب می‌شوند و کسی که با این بزرگواران نسبتی ندارد، از دولت کمالات ایشان محروم است، اگر چه هزاران معجزه و خوارق و کرامات ببینند. ابوجهل و ابولهب را شاهد این معنی باید دانست.

خداوند متعال فرمود: ﴿وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ تُجَدِّلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۱</sup> و السلام.

### رباعیاتی از خلیفه سعید محمد معصومی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ

یارب ز کرم عفو گناه ما کن      ما را به صف خواص نیکت جا کن  
چشم دل ما بسته شده از غفلت      کحلی ز عنایت بده بینا کن

.....

یارب به طفیل احمد و صحب کبار      بخشای صفات باطنی بر من زار  
می کن تو مرا ندیم خاصان ز کرم      تا آنکه شوم ز ماسوا جمله کنار

.....

یارب تو به فضل خود بده توفیقی      تا آنکه بریم پی به هر تحقیقی  
می کن تو ندیم فرقه نیکانت      بخشای به راه معرفت تصدیقی

.....

---

۱. اگر همه نشانه‌ها را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند، تا اینکه به سوی تو آیند و با تو مجادله کنند و آن‌هایی که کافر شده‌اند، می‌گویند: این افسانه‌های پیشینیان است. انعام/ ۲۵.

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| ای فضل عمیمت به همه خلق رسان | بخشای مرا اطاعت خوش نفسان   |
| از وسوسهٔ عدو مرا باز رهان   | تا آنکه شوم ندیم اخیار کسان |

.....

|                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| این گنج عیان جامع جمع سلوک       | نبود به خزینهٔ سلاطین ملوک    |
| در سال هزار و سیصد و پس چهل و شش | شد طبع مجدد ز پی دفع شکوک     |
| از سعی جناب غوث دین شمس طریق     | آراسته گشت باز اسباب سلوک     |
| یا رب نظرش ندیم ما کن جاوید      | اعداش قرین ز غصه باریک چو دوک |

### اشعاری از حاج خلیفه عبدالرئوف مجیدی در نعت پیامبر و خلفای راشدین

|                                    |                                       |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| اوّل به آنچه باغ دل از آن محضر است | اظهار حمد ذات خداوند داور است         |
| از بعد حمد حق سخنی کوست جانفزا     | نعت و درود در مدح جناب پیمبر است      |
| صلوات باد بهر وی از ما به هر زمان  | صلّو علیه امر ز الله اکبر است         |
| روحم فدای که شد وی عالم طفیل او    | در بین انبیای گرامی چه سرور است       |
| لولا که چتر اوست که آمد به شأن وی  | از نور قدس باطن پاکش منور است         |
| جبریل از عبور بماندست در رکاب      | یابنده سر الف کلام مطهر است           |
| از بعد وی خلیفه و قائم مقام شان    | صدیق جان فداست که از باقیان سراسر است |
| ثانی عمر خلیفه فاروق کفر و دین     | از احتساب درّه اش اسلام زیور است      |
| بعد از عمر خلیفه شد عثمان با وقار  | از کلک او کتابت قرآن محرر است         |
| چهارم خلیفه گشت علی شیر ذوالجلال   | کو مظهر العجایب و یک نامش حیدر است    |

ختم خلافت اوست چو ختم نبی عیان      سر مرکز ولایت و شاه دلاور است  
عبدالرئوف هست غلام چهاریار  
مذهب حنفی است ز هر ذره کمتر است

### ایضاً

نور محمد زد علم از موج نور کبریا  
از عرش تا فرش و سرا شد مستفید از آن ضیا  
ذرات آن نور کامل شد منعکس در کائنات  
ایجاد ممکن را سبب گردیده آن نور از کیا  
از عین نور احمدی نقاط کل المرسلین  
هر یک به وقت خود ظهور آورده قوم از کیا  
اعیان جمله ممکنات مظهر به اسما و صفات  
هر یک ثبوت وحدت اند حتی که جمع اصفیا  
ذات جمیع ممکنات هر یک به خود ذی روح نشد  
دارای نامند هریکی از شرقیا و غربیا  
بشنوایا اهل خرد بر روح مظهر شد جسد  
ارواح بر اعیان بسی گردید مظهر فهم یا  
مظهر شدند اندر کمالات محمد هریکی  
اصحاب آن سلطان دین وز بعد ایشان اولیا

از مظهر قرب ولی جمع محبین مطیع  
حجت به اتمام آمده گر طالب حقی بیا  
مخفی است گنج معرفت در باطن مرد خدا  
مظهر شده آن گنج را تشریح نطق اتقیا  
تصحیح نیت لازم است اول به هر یک ای رفیق  
آنگه عمل در راه دین خالص و مخلص بی ریا  
شایق ز بهر وحدتش آورده ای در گران  
بفروش بهر آن کسی داند رموز مومیا

### ایضاً

از ائمه می کنم اظهار از روی خبر  
بشنو اوصاف امامان شریف معتبر  
جمله اولاد پیمبر نسل آن شیر خدا  
در میان خلق عالم نام ایشان منتشر  
هر دو سبطین رسول الله ابنین علی  
کامدند ایشان ملقب بر شبیر بر شبیر  
شد امام چهارمین مشهور زین العابدین  
بود ز اولاد حسین آن خسرو نیکو سیر

بعد از آن حضرت باقر شد امام پنجمین  
 جعفر صادق به خلقان پیشوا و راهبر  
 بود برهان حقیقت این شه عالی نسب  
 قطب میدان طریقت عالم از وی بهره ور  
 آنکه بر تخت خلافت جایشان بگرفته است  
 حضرت موسی کاظم هفتمین شد منتشر  
 زبده اولادشان آمد علی موسی الرضا  
 بر دعایش لب گشوده ساکنان بحر و بر  
 یعنی سلطان خراسان و امام هشتمین  
 روضه پر فیض او در طوس باشد ای پسر  
 پورشان باشد محمد آن تقی نامدار  
 نهمین اندر امامت آن امیر نام ور  
 صاحب این رتبه عالی است علی النقی  
 بوالحسن در کینت از دهمینش می شمر  
 یازده آمد حسن ما را امام عسکری  
 از فیوضات جنابش جمله عالم مفتخر  
 حضرت مهدی شده قائم مقام این جناب  
 بر وجود این مبارک ختم شد اثنا عشر



جمله اولاد پیمبر از اناث از ذکور

خاک پای هریکی بر ما شده کحل البصر

بستگان اهل بیت مصطفی شاه رسل

نورشان طعنه زده بر روشنایی قمر

آل و اصحاب رسول الله چه کشتی نجات

رهنمای خلق عالم قال سلطان البشر

بر طفیل این بزرگان ده و دو در هر زمان

عفو تقصیرات می خواهم خدایا در گذر

بر سعادت ختم کار این کمین عبدالرئوف

سازیا رب حرمت این خاندان نامور

### ایضاً

ای مه تابان قد چو صنوبر عالم امکان از تو منور

شاه زمانی اهل امانی کان معانی خسرو خاور

شافع امت آیه رحمت معدن شفقت ختم رسالت

تاج نبیین فخر محبین نام تو یاسین شاه دلاور

میر سپهدار سید ابرار سرور اختیار احمد مختار

اصل تو از نور آمد و مشهور نام تو منشور سید سرور

سید عالی بهر کمالی بدر جمالی نیک خصالی  
 گنج سعادت اهل امانت صاحب عزت بر همه رهبر  
 چتر تو لولاک دین تو شد پاک از تو مزین طارم افلاک  
 ذات شریفست جسم لطیفست حسن ظریفست پاک مطهر  
 غوث دوا برو همچو هلالست نرگس چشمان غارت جان است  
 حلقه گیسو گشته کمندم مشفق همدم آمده یاور  
 و اصف خلقت آمده قرآن بهر تو برهان سوره رحمان  
 شرح کمالست سوره والنجم وه چه کرامت خلعت بافر  
 عرش معلی کامده بالا کرده تمنا خاک کف پا  
 رف رف اشرف گشته مشرف از تو معرف ای گل احمر  
 شایق مسکین کامده غمگین بهر شه دین همچو پر آوین  
 عاشق رویت طالب بویت آمده سویت ای مه انور

شجره مبارک حضرات مشایخ طریقه عالیة نقشبندیة از منظومه حضرت

خلیفه سعید محمد معصومی

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| الهی از کرم رحمی به مادر | طفیل مصطفی و آل اطهار      |
| به صدیق تقی سردار اصحاب  | طفیل حضرت سلمان مختار      |
| به نور قاسم آن ابن محمد  | به صدق جعفر آن سردار سالار |
| به شیخ بایزید و خرقانی   | خلاصم کن ز شر دیو غدار     |

|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| به حق بوعلی آن بحر انوار      | به بوالقاسم شه‌پرنور حکمت   |
| به عبدالخالق آن‌پیر نکوکار    | به خواجه یوسف آن شیخ طریقت  |
| مرا کن مستقیم شرع آثار        | به خواجه عارف و محمود انجیر |
| رهایی ده ز نفس زشت مکار       | الهی حرمت قرب عزیزان        |
| به سید میر کلال آن نسل ابرار  | به فیض خواجه سماس نامی      |
| خدایا حرمت آن خواجه عطار      | به شاه نقشبند آن کان احسان  |
| به نور شاه عبیدالله احرار     | به خواجه نامی یعقوب چرخ‌ی   |
| به خواجه امکنی پیر وفادار     | به حق زاهد و محمد درویش     |
| ز خود فانی به حق باقی خبردار  | به خواجه باقی آن مکنوز معنی |
| به نسلش خواجه معصوم سالار     | به اعزاز مجدد الف ثانی      |
| به میرزا مظهر آن ینبوع اسرار  | به سیف‌الدین و سید نور محمد |
| به خواجه بوسعید آن بحر زخار   | به عبدالله شه آن پیر یگانه  |
| که بود احمد سعید آن شاه دلدار | به ابن آن بزرگ دین خدایا    |
| به حق شاه امان الله بادار     | به حاجی دوست محمد مرشد ما   |
| به حق حضرت معصوم سردار        | به ابن شان ولی الله کامل    |
| که بوده وارث این جمع اختیار   | خداوندا طفیل شاه یوسف       |
| که باشد بر همه اصناف غم‌خوار  | الهی از طفیل پیر دوران      |
| نباشد مثل او در خلق بسیار     | به سلک نقشبندان مقتدایی     |
| وجودش مظهر انوار اضممار       | بود شمس حق و شاه طریقت      |

بود خواص دریایی معانی      خداوندا ز آفاتش نگهدار  
 مرا از خادمانش در قیامت      کنی محسوب یا قیوم غفار  
 ندارم ملجایی دیگر در این ره      شفیعم کن تو خاصانت در آن دار  
 ندیمی راهایی بخش یارب  
 زبدها در دو عالم باش ستار

### تعویذات مجرب

این تعویذات که از مشایخ کبار به طریق تواتر به ما رسیده و در کتاب شریف  
 مناقب احمدیه بیان شده است، ضمیمه کتاب حاضر می شود تا مؤمنان از آن ها بهره  
 گیرند.

### برای دفع جن

این را بنویسد و به گردن مریض بیاویزد. حق تعالی او را شفا بخشد.

هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِلَى مَنْ طَرَقَ الدَّارَ مِنَ الْعَمَّارِ  
 وَالزَّوَّارِ وَالسَّائِحِينَ طَرَقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَنُ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ لَنَا وَلَكُمْ فِي  
 الْحَقِّ سَعَةً، فَإِنْ تَكُ عَاشِقًا مُوَلِّعًا أَوْ فَاجِرًا مُقْتَحِمًا أَوْ رَاعِيًا حَقًّا أَوْ مُبْطِلًا هَذَا  
 كِتَابُ اللَّهِ يَنْطِقُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، وَ  
 رُسُلُنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ، أَتُرْكُوا صَاحِبَ كِتَابِي هَذَا وَانْطَلِقُوا إِلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ  
 وَالْإِلَهِاتِ مِنْ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ إِلَهُهَا آخَرُ. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ



أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، يَا حَفِيفُ يَا حَفِيفُ،  
وَمِنْ غَضَبِهِ، وَعِقَابِهِ، وَشَرِّ عِبَادِهِ، وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ. تَحَصَّنْتُ بِحِصْنِ  
أَلْفِ أَلْفٍ، لِحَوْلٍ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ  
الْعَظِيمِ ﴿قُلْنَا يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ يَا حَيُّ، يَا قَيُّوْمُ.<sup>۱</sup>

### تعویذ برای اولاد

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ، اللَّهُ قَادِرٌ عَلَىٰ  
مَا يَشَاءُ، وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ،  
﴿يَزَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾ إِعْطِنِي  
بِحَقِّ مَرْيَمَ وَ عِيسَى الْكَافِلَيْنِ ابْنَا صَالِحًا طَوِيلَ الْعُمَرِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ﷺ.<sup>۲</sup>

و دیگر لفظ یا مبدی را بر سه قطعه کاغذ بنویسد و با آب بشوید و در سه روز اول

ماه که نو شود، برای اولاد بنوشد، ان شاء الله مجرب است.

۱. پناه می‌برم به کلمات تامه خداوند، از شر آنچه آفرید و از غضب و عقاب او و شر بندگانش و از وسوسه‌های شیطان. پناه می‌برم به پناهگاهی هزاران هزار بار. هیچ نیرویی بر طاعت و هیچ باز دارنده‌ای از گناه نیست مگر به فرمان خدای بزرگ. گفتیم ای آتش! بر حضرت ابراهیم سرد و سلامت باش. ای زنده، ای پاینده.

۲. خداوند آنچه را که هر مؤثی حمل می‌کند، می‌داند و به آنچه که رحم‌ها کم و زیاد می‌کنند، آگاه است و او تواناست بر آنچه که می‌خواهد و هر چیزی در نزد او به اندازه است و او به پوشیده و آشکار داناست. او بزرگ و بلند مرتبه است. ای زکریا! ما بشارت می‌دهیم تو را به پسری که اسم او یحیی است. برای او پیشتر هم نامی نگردانیده بودیم. به حرمت مریم و عیسی علیهما السلام به من فرزند نیکوکار که دارای عمر دراز باشد عطا کن، به حرمت محمد مصطفی ﷺ.

اوّل شد استقامت شرع رسول حق را  
دیگر عقیده‌ات را با پیر دارایقان  
آداب پیر شرط است مر سالکان ره را  
هرگز توبی ادب را واصل حق نمی‌دان  
مقصود از طریقت کسب یقین شد ای جان  
تا معرفت نمایی حاصل برای ایمان  
این معرفت که داری اجمال معرفت شد  
چون طی نمایی تفضیل گردد ایقان  
هر چیز دین به نزدت دارد دلیل اول  
لکن در آخر کار گردد بدیهی ایمان  
کشف شهود هرگز مقصود می‌نباشد  
علم است و معرفت نیز راه کمال ایمان  
بی‌راهبر تنانی حاصل کنی تو دولت  
گر راهبر بجویی می‌جو ز نسل خوبان  
امروز عارف حق هم کامل و مکمل  
شمس زمین افغان می‌دان تو شمس الحق جان  
آن واقف معارف آن بدعه را مخالف  
با راه حق موافق از نسل اهل عرفان

نسل امان الله هم شاه ولی الله

هم رهنمای افغان هم پیشوای ایران

فضلش تو در نیابی قلبت غبار دارد

دل را تو صیقلی کن تا گردی عارفشان

حیدر که واصفش شد از صفوت درون است

لیکن کدر چه داند از وصف اهل عرفان

دُر را بگو به دُر دان می پوش آن ز دزدان

هرگز خسان ندانند اوصاف در و مرجان

### مناجات حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجددی رحمته الله

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ز تو امیدوارم یا الهی       | خلاصی ده مرا از هر مناهی    |
| ز جمله روی ما با خویشان کن  | ز ما یکسوی آفات فتن کن      |
| خداوندا بحق نور احمد        | ببخشا نعمت جاوید سرمد       |
| که ما بس عاجز و درماندگانیم | به جز فضلت ره دیگر ندانیم   |
| الهی حرمت جمع بزرگان        | به ما پاینده ده توفیق احسان |
| خدایا حرمت صدیق اعظم        | که باشد افضل امت مسلم       |
| به ما توفیق امر بندگی ده    | به راه خدمتت پایندگی ده     |
| الهی حرمت فاروق کامل        | دل ما را مصفا دار از غلّ    |
| که ما بیچاره و آوارگانیم    | ولی افضال احسان تو دانیم    |



خدای با حیای شخص عثمان  
اگر فضل تو باشد کارسازم  
الهی با ولای خاص حیدر  
به حق فاطمه خاتون جنت  
خدایا حرمت نسل شریفش  
که هستند گوشواره عرش اعلی  
خداوندا مرا فارغ ز من کن  
کمال معرفت بر ما عطا کن  
بده بینایی عین الیقینی  
اگرچه نیست ما را کار و باری  
به راه نیک مردان ره سپارم  
منم تابع به جمع پیشوایان  
مرا منظور کن ای ایزد پاک  
الهی خدمت پیر طریقم  
زلطف بخش بر ما فیض و نوری  
منم شمس الحق آشفته حالی

بده مان ثابتی در راه ایمان  
بخدمت می توانم جان ببازم  
بکن یکسو ز ما اندیشه شر  
که بر ما کرد ثابت شکر منت  
که بودند در رواج دین ردیفش  
مرا میدار دائم در تولا  
مرا مفتون سودای حسن کن  
شفیع ما شهید کربلا کن  
که هستم از بزرگان خوشه چینی  
ولی کامل بود امیدواری  
سپاس فضل بی حد تو دارم  
خصوصاً خادمم در نقشبندان  
به حق فرقه بگزیده چالاک  
شه معصوم مولای شفیقم  
نهانی دائماً عشق سروری  
مدد خواهم ز تو در امتثالی

آمین یا رب العالمین

## مناجات حاج خلیفه ملا گل محمد محمد نژاد

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| الهی معرفت بر ما عطا کن   | دل ما خالی از فکر خطا کن   |
| اگرچه عاریم از فعل احسان  | تو احسان بر ضعیف بینوا کن  |
| به نور مصطفی و آل پاکش    | مرا ثابت به اسلام هدی کن   |
| اگرچه غرق عصیانم خدایا    | شفیع ما به هنگام جزا کن    |
| خداوندا به لطف بی نهایت   | به حشرم در صف احباب جا کن  |
| به ظاهر خادمم با دوستان   | مرا از فیض ایشان پر صفا کن |
| الهی بر طفیل نقشبندان     | ز نقش بد مرا کلی جدا کن    |
| بصورت خویش را تشبیه کردم  | به سیرت نیز قلبم را ضیا کن |
| خدایا اگرچه نبود نیک کارم | معافم با فریق اولیا کن     |
| به حق پیرو مولای شفیقم    | مرا واصل به اصل مدعا کن    |

به نور باطن این شمس تحقیق

مراد گل محمد را روا کن

## ملحقات (٢)



## فصل اوّل

### ختم خواجگان و ادعیه مرسوم طریقه نقشبندیه

#### دلایل اثبات اوراد و اذکار ختم خواجگان

قبل از اینکه به بیان ختم خواجگان بپردازیم، احادیثی از رسول اکرم ﷺ در اثبات اوراد و اذکار این ختم و نیز احادیثی در جایز بودن استفاده از سنگریزه برای شمارش ذکر می آوریم.

از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت: شخصی شنید که مردی «قل هو الله احد» را بسیار تکرار می کند. هنگامی که صبح شد نزد رسول الله ﷺ آمد و آن را برای حضرت صلی الله علیه و آله تعریف کرد به گونه ای که آن را کوچک شمرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست که ثواب این ذکر برابر خواندن یک سوم قرآن کریم است<sup>۱</sup>.

---

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۹.

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که گفت: هنگامی که امری بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله دشوار می‌شد، این ذکر را تکرار می‌کرد: «یا حیّ یا قیّوم برحمتک استغیث»<sup>۱</sup>.

از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای ابو منذر! آیا می‌دانی کدام آیه از آیات قرآن کریم نزد تو بزرگتر است؟ گفتم: خدا و رسولش می‌دانند. دوباره فرمود: ای ابو منذر! آیا می‌دانی کدام آیه از آیات قرآن کریم نزد تو بزرگتر است؟ گفتم: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ». آن حضرت به سینه‌ام زد و فرمود: ای ابو منذر! به خدا سوگند علم بر تو نیکو و گوارا باد<sup>۲</sup>.

از سعد رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یونس وقتی در شکم نهنگ بود، این دعا را خواند: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»<sup>۳</sup>. به درستی که هیچ مرد مسلمانی نیست که این دعا را خوانده باشد مگر اینکه خداوند خواسته او را اجابت کرده است<sup>۴</sup>.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دو کلمه است که گفتن آن، آسان ولی در ترازوی اعمال نیک در قیامت، سنگین و نزد خداوند بسیار محبوب و دوست داشتنی است و آن «سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم است»<sup>۵</sup>.

---

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۳۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۵۶.

۳. هیچ خدایی جز تو نیست و تو پاک و منزّه هستی و من از ستم کارانم. انبیا/ ۸۷.

۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۲۹.

۵. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۹.

حضرت عمر رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که ایشان فرمودند: «اگر کسی فراموش کند که تمام و یا قسمتی از ورد خود را در شب بخواند، پس آن را بین نماز صبح و نماز ظهر بخواند، برای او پاداشی مثل پاداش خواندن آن در شب عطا می شود»<sup>۱</sup>. حزب یعنی ورد یا وظیفه‌ای که انسان برای خود از نماز یا تلاوت یا ذکر و یا دعا اختیار می کند. این حدیث بر چند مطلب دلالت می کند: ۱) اختیار کردن ورد برای خود در همه نوافل از نماز، تلاوت، ذکر و یا دعا ۲) مشروعیت قضای او را (نوافل).

درباره اینکه در حدیث تصریح به شب شده است، حضرت شیخ عبدالحق، محدث دهلوی، در ترجمه فارسی مشکاة می فرماید که این به حکم غالب است؛ زیرا اعضای بدن انسان در شب فارغ‌تر از روز است و تهجد هم در شب است؛ به این معنا که اگر در روز ورد مشخصی داشت و از او فوت شد، می تواند آن را در شب ادا کند بر مبنای آیه کریمه سوره فرقان که فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ أَرَادَ أَنۢ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾<sup>۲</sup>.

## دلایل جواز استفاده از وسایل در ذکر

کسی که ذکر می کند مجاز است که برای شمارش ذکر از وسایلی مانند تسبیح یا هسته خرما و یا سنگریزه استفاده کند و در این مسئله از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۱۵.

۲. اوست کسی که شب و روز را جایگزین (خلیفه) یکدیگر می سازد برای انسانی که بخواهد به یاد خدا باشد و یا بخواهد شکر گزاری

کند. فرقان/ ۶۲.

شده است که وی با آن حضرت ﷺ نزد زنی<sup>۱</sup> رفتند و جلوی آن زن هسته‌های خرما یا سنگریزه بود (شک از راوی است) که با آن تسبیح می‌گفت. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا خبر ندهم تو را به ذکری که برایت آسان‌تر و با فضیلت‌تر است؟ «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا خُلِقَ فِي السَّمَاءِ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا خُلِقَ فِي الْأَرْضِ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا هُوَ خَالِقٌ» و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله نیز مانند آنچه گذشت<sup>۲</sup>.

ملا علی قاری نوشته است: این حدیث مدرک صحیحی برای جواز تسبیح به دست گرفتن است؛ یعنی پیامبر ﷺ شیوه ذکر کردن این زن را انکار نفرمود و این به منزله تأیید است؛ زیرا تسبیح به دست گرفتن به معنای هسته و سنگریزه می‌باشد؛ چون تفاوتی بین مهره‌های به رشته در آورده شده و مهره‌های پراکنده وجود ندارد و گفته کسی که آن را بدعت شمرده است، اعتبار ندارد و همانا مشایخ گفته‌اند که تسبیح (سبحه) تازیانه شیطان است. همچنین روایت شده است که در دست جنید رَحِمَهُ اللَّهُ تسبیح بود در حالی که به انتها<sup>۳</sup> رسیده بود؛ از او سؤال شد، جواب داد: چیزی را که به وسیله آن به خدا رسیده‌ایم، چگونه ترک کنیم<sup>۴</sup>.

همچنین از امّات المؤمنین و صحابه درباره ذکر با سنگریزه، گره نخ، هسته خرما و دیگر وسایل نقل شده است که آن حضرت ﷺ از بعضی مشاهده نمودند و انکار نفرمودند و همچنین تابعین و علمای اکثر فرق اسلامی، استفاده از وسایل در ذکر را جایز دانسته‌اند.

۱. در بعضی روایات آمده است که آن زن از امّات المؤمنین بود؛ جویریة یا صفیه - رضی الله تعالی عنهما.

۲. ترمذی، ج ۵، ص ۵۶۲.

۳. در سكرات الموت.

۴. مرقاة، ج ۵، ص ۲۲۱. قطب یافعی واقعة جنید را در الارشاد و التطریز نیز بیان کرده است.



امّ المؤمنین صفیه می گوید: پیامبر ﷺ نزد من تشریف آورد، در حالی که جلوی من چهار هزار هسته خرما بود که با آن تسبیح می خواندم. پس گفتم: همانا من با این ها تسبیح گفته ام. آن حضرت ﷺ فرمودند: آیا من به تو وردی یاد ندهم که ثواب آن بیشتر از آن ذکر است که گفته ای؟ عرض کردم: بلی، به من یاد ده. فرمودند: بگو «سبحان الله عدد خلقه»<sup>۱</sup>.

در حاشیه ابن عابدین آمده است: پیامبر این زن را از کارش نهی نکرد، بلکه او را به آنچه افضل تر و آسان تر بود، ارشاد نمودند و اگر ذکر با سنگریزه و هسته مکروه بود، حتماً پیامبر ﷺ آن زن را از این کار باز می داشتند. این حدیث، دلیل بر افضلیّت این ذکر بر سایر اذکار است هر چند که آن اذکار اندکی تکرار بشوند.

علامه شوکانی در نیل الأوطار نوشته است: این دو حدیث بر جواز شمردن تسبیحات با هسته و سنگریزه و همچنین با تسبیح دلالت دارند؛ زیرا که هسته و سنگریزه با تسبیح به دلیل گفته پیامبر ﷺ فرقی ندارند (یعنی عدم انکار پیامبر ﷺ به معنی تأیید است) و ارشاد کردن پیامبر آن دو را به آنچه که بهتر است، منافی با جواز نیست و آثار زیادی در این باره آمده است.

ابونضره رحمه الله می گوید: در مدینه نزد ابوهریره رحمه الله مهمان شدم، پس هیچ مردی را از اصحاب پیامبر ندیدم که از ابوهریره رحمه الله در عبادت بیشتر بکوشد و در مهمان نوازی از او جلوتر باشد؛ روزی من نزد او بودم و او بر تخت خود نشسته بود و همراهش کیسه ای بود که در آن سنگریزه و هسته خرما قرار داشت و پایین تخت، کنیز سیاه

---

۱. ترمذی، ج ۵، ص ۵۵۵.

پوست وی بر زمین نشسته بود. ابوهریره با آن سنگریزه‌ها و یا هسته‌ها تسبیح می‌گفت و چون همه آنچه را که در کیسه بود، تمام کرد، کیسه را به سوی کنیز انداخت. کنیز همه آن را جمع کرد و به کیسه برگرداند و آن را نزد ابوهریره رضی الله عنه بر روی تخت گذاشت.<sup>۱</sup>

ابن سعد رضی الله عنه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که وی با مُجَزَّع<sup>۲</sup> تسبیح می‌گفت.<sup>۳</sup>

از ابوصفیّه، غلام آزاده شده پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که برای او قالی‌ای پهن می‌کردند و سبیدی که در آن سنگریزه بود، می‌آوردند؛ پس با آن تا نیم روز تسبیح می‌گفت؛ سپس برداشته می‌شد و پس از نماز دوباره آن را می‌آوردند و تا شامگاه با آن ذکر می‌کرد.<sup>۴</sup>

مادر یونس بن عبید می‌گوید: من ابوصفیّه، صحابی پیامبر را که همسایه ما بود، دیدم که با سنگریزه سبحان الله می‌گفت.<sup>۵</sup>

حضرت شاه عبدالعزیز، مفسر و محدث و فقیه بزرگوار، فرزند حضرت شاه ولی الله، در فتوای عزیزی درباره ختم خواجگان اینگونه نوشته است:

سؤال: برای رسیدن به اهداف دنیوی چه باید خواند؟

---

۱. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲. مُجَزَّع یعنی هسته‌هایی که به یکدیگر مالیده و ساییده شده‌اند و بر اثر آن برخی سفید و برخی به رنگ سابق خود باقی مانده‌اند. هر چه در آن سیاهی و سفیدی باشد، مجزّع است.

۳. الحاوی للفتاوی، باب المنحة فی السبحة، ج ۲، ص ۴.

۴. شعب الایمان، ج ۲، ص ۱۸۷.

۵. العلل و معرفة الرجال، ج ۲، ص ۱۳۷.

جواب: «حسبنا الله و نعم الوکیل» را پانصد بار و اوّل و آخرش درود شریف را ده بار تا حصول آن مقصود بخواند و برای جلب عطوفت حکام «یا مقلب القلوب بالخیر» را دویست بار پس از عشاء بخواند؛ همچنین خواندن «یا قاضی الحاجات» صد مرتبه برای این کار مجرب است. اگر ختم خواجگان را برای حصول امر مهم بخواند، بهتر است؛ «یا قاضی الحاجات» را نیز باید بخواند<sup>۱</sup>.

### ختم خواجگان نقشبندیّه

روش خواندن ختم خواجگان نقشبندیّه - قدّس الله اسرارهم - که در میان مریدان و مخلصان ایشان معمول است و حضرت قبله گاهی ام همیشه این ختم‌های شریف را تلاوت می‌کرد، به شرح زیر است.

#### دعای شروع ختم‌های صبح، ظهر و عصر

اَللّٰهُمَّ يَا مُفْتَحَ الْاَبْوَابِ وَيَا مُسَبِّبَ الْاَسْبَابِ وَيَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْاَبْصَارِ وَيَا دَلِيلَ الْمُتَحِيرِّينَ وَيَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ اَعِثْنَا وَتَوَكَّلْنَا عَلَيْكَ يَا رَبَّنَا وَفَوَّضْنَا اَمْرَنَا اِلَيْكَ يَا فَتَّاحُ يَا بَاسِطُ وَصَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعِينَ رَبَّنَا اَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۲</sup>.

۱. فتاویٰ عزیزی، ج ۱، ص ۲۶.

۲. پرورد گارا! ای گشاینده درهای رزق و روزی و ای به وجود آورنده تمام اسباب و ای گرداننده همه قلب‌ها و دیدگان به بهترین وجه و ای راهنمای متحیران و ای فریاد رس فریاد کنندگان به فریاد ما برس بر تو توکل کردیم. پرورد گارا! ما کارمان را به تو واگذار کردیم، ای گشاینده کارها و ای بسط دهنده رزق و روزی و درود خداوند بر بهترین مخلوق او حضرت محمد ﷺ و بر اولاد و اصحاب او همه آنها، خداوند! نور ما را بر ما تمام گردان و گناهان ما را بیامرز، به درستی که تو بر هر چیزی توانایی.

## ختم اول صبح

پس از خواندن تَعَوُّذ و تسمیه، هفت مرتبه سوره شریف فاتحه و پس از آن، این درود شریف را صد مرتبه بخواند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ»<sup>۱</sup>. آنگاه سوره شرح را هفتاد و یک مرتبه و پس از آن، هزار و یک مرتبه سوره اخلاص را بخواند و دوباره سوره شریف فاتحه را هفت مرتبه و درود شریف را صد مرتبه بخواند. سپس صد مرتبه بخواند: «يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ، يَا كَافِيَ الْمُهِمَّاتِ، يَا دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ، يَا شَافِيَ الْأَمْرَاضِ، يَا حَلَّالَ الْمُشْكَلَاتِ، يَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ، يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»<sup>۲</sup>.

پس از آن دعا کند: الهی به حرمت حضرت سید المرسلین و شفیع المذنبین و رحمة للعالمین، حضرت محمد مصطفی ﷺ مع آل و اولاد و اصحاب کرام و ازواج مطهرات و چهار یار کبار - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - و الی ارواح ائمه اربعه خصوصاً الی روحانیت امام اعظم، صوفی کوفی - رضوان الله علیه - مع شاگردانشان و الی ارواح جمیع حضرات خواجگان طریقه نقشبندیّه، قادریّه، چشتیّه، سهروردیّه، کبرویّه، مداریه، قلندریّه، نور الله مراقدهم الشریفة و برّد الله مضاجعهم اللطيفة، اللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوضَاتِهِمْ وَ بَرَكَاتِهِمْ وَ أَنْفَعْنَا بِعُلُومِهِمْ وَ أَسْرَارِهِمْ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتَمِ إِلَى أَرْوَاحِهِمْ وَ إِلَى أَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَ إِلَى

۱. پرورد گارا! بر سرورمان محمد ﷺ و بر آل و اصحابش درود و سلام بفرست.

۲. ای برطرف کننده نیازها و کفایت کننده سختیها و دفع کننده بلاها و شفا دهنده امراض و ای حلّال مشکلات و بالا برنده درجات و اجابت کننده دعاها و ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

أَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ.<sup>۱</sup>

### ختم دوم صبح

پس از ختم بزرگ، پانصد مرتبه این را بخواند: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا  
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ وَ  
أَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ»<sup>۲</sup>. پس از آن دعا کند: الهی به حرمت مجدد مائه ثالث عشر، نایب  
حضرت خیر البشر، خلیفه الله، مروج شریعت حضرت محمد مصطفی ﷺ، حضرت  
عبدالله المشتهر به غلام علی شاه دهلوی رَحِمَهُ اللهُ، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِيفَ وَ بَرَّدَ اللهُ  
مَضْجَعَهُ اللَّطِيفَ، اَللّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ اَنْفَعْنَا بِعُلُومِهِ وَ  
اَسْرَارِهِ، اَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتَمِ اِلَى رُوحِهِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمَشَائِخِ  
الْكِبَارِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ  
بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

---

۱. خداوند مرقد شریف و بارگاه لطیفشان را نورانی و سرد گرداند. پرورد گارا! از خیر و برکاتشان ما را بهره مند و از علوم و اسرارشان ما را  
سودمند بگردان و ثواب این ختم را برای روحشان و ارواح همه پیران بزرگ و ارواح همه مؤمنان و مؤمنات بفرست. به رحمت تو ای  
رحم کننده ترین رحم کنندگان.

۲. پرورد گارا! ای بخشاینده و ای مهربان و ای رحم کننده ترین رحم کنندگان، درود خداوند بر برترین مخلوقاتش، سرورمان حضرت  
محمد ﷺ و بر آل و همه اصحابش باد.

### ختم سوم صبح

اول صد مرتبه درود شریف را بخواند، پس از آن پانصد مرتبه «یا حَیُّ یا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِیْثُ»<sup>۱</sup> و صد مرتبه درود شریف را بخواند. پس از آن دعا کند: الٰہی بہ حرمت قیوم طریقہ احمدیہ و محیی السنن النبویہ، فرید العصر والدوران، حضرت شمس الدین حبیب اللہ میرزا جان جانان مظهر شہید رحمۃ اللہ علیہ، نور اللہ مرقدہ الشریف و برد اللہ مضجعہ اللطیف، اللہم انزل علینا من فیوضاتہ و برکاتہ و انفعنا بعلمہ و أسرارہ، أوصل و بلغ ثواب ہذا الختم الی روحہ و الی ارواح جمیع المشائخ الکبار و الی ارواح جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین.

### ختم چہارم صبح

ابتدا صد مرتبه درود شریف بخواند، پس از آن پانصد مرتبه «یا غیاث المستغیثین اغثنا»<sup>۲</sup> بخواند. آنگاہ دوبارہ صد مرتبه درود شریف را بخواند و اینگونہ دعا کند: الٰہی بحرمتہ رئیس الاولیاء و سلطان الاصفیاء و برہان الاتقیاء شیخنا و مرشدنا و سیلتنا الی اللہ الواہب، حضرت مولانا ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ، نور اللہ مرقدہ الشریف و برد اللہ مضجعہ اللطیف. اللہم انزل علینا من فیوضاتہ و برکاتہ و انفعنا بعلمہ و أسرارہ، أوصل و بلغ ثواب ہذا الختم الی روحہ و الی

۱. ای زندہ و پایدار! بہ رحمت تو فریاد خواہی می کنیم.

۲. ای یاور یاری خواہان! یاری بدہ ما را.

أَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَالِى أَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

### ختم پنجم صبح

اول درود شریف را صد مرتبه بخواند، سپس ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ را پانصد مرتبه بخواند. آنگاه درود شریف را صد مرتبه بخواند و دعا کند:

الهی به حرمت کاشف اسرار حقیقت و معرفت، مروج شریعت و طریقت، حضرت شمس الحق مجددی رحمته الله، نور الله مرقدہ الشریف و بردد الله مضجعہ اللطیف، اللهم انزل علينا من فیوضاته وبرکاته وانفعنا بعلومه و اسرارہ، اوصل و بلغ ثواب هذا الختم الى روحه و الى ارواح جميع المشائخ الکبار و الى ارواح جميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمین و المسلمات. «اللهم وفقنا لمرضاتک و ثبتنا على دينک و على طاعتک، اللهم ارنا الحق حقاً و ارزقنا اتباعه، و ارنا الباطل باطلاً و ارزقنا اجتنابه. اللهم انصر من نصر دين محمد صلی الله علیه و آله واجعلنا منهم، و اخذل من خذل دين سيدنا محمد صلی الله علیه و آله و لا تجعلنا منهم بحرمة سيد المرسلين و آله الطاهرين برحمتک يا ارحم الراحمين»<sup>۱</sup>.

۱. پرورد گارا! به ما توفیق رضایت و خوشنودی ات را بده و ما را در دینت و بر طاعتت ثابت قدم گردان. پرورد گارا! به ما حق را حق نشان بده و پیروی از حق را روزی ما بگردان و باطل را باطل نشان بده و دوری از باطل را روزی ما بگردان. پرورد گارا! یاری بده کسی را که دین محمد صلی الله علیه و آله را یاری کرد و ما را از جمله آنان قرار بده و خوار بگردان کسی را که دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خوار کرد و ما را از جمله آنان قرار مده. به حرمت سرور فرستادگان الهی و آل پاکش و به رحمت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

### ختم اول ظهر

ابتدا صد مرتبه درود شریف و پانصد مرتبه ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾<sup>۱</sup> را بخواند، آنگاه دوباره صد مرتبه درود شریف را بخواند و دعا کند: الهی به حرمت پیر پیران، میر میران، غوث الثقلین، محبوب الصمدانی، حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رحمته الله، نور الله مرقدہ الشریف و برّد الله مضجعه اللطیف، اللهم انزل علينا من فیوضاته وبرکاته و انفعنا بعلمه و أسراره، أوصل و بلغ ثواب هذا الختم إلى روحه و إلى أرواح جمیع المشائخ الکبار و إلى أرواح جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین.

### ختم دوم ظهر

صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ را بخواند. دوباره صد مرتبه درود شریف را بخواند و دعا کند: الهی به حرمت صاحب التقوی، عروة الوثقی، جامع اسرار و علوم، حضرت خواجه محمد معصوم مجددی رحمته الله، نور الله مرقدہ الشریف و برّد الله مضجعه اللطیف، اللهم انزل علينا من فیوضاته وبرکاته و انفعنا بعلمه و أسراره، أوصل و بلغ ثواب هذا الختم إلى روحه و إلى أرواح جمیع المشائخ الکبار و إلى أرواح جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین.

۱. خداوند ما را کفایت می کند. چه خوب حفظ کننده و نگهدارنده ای است. آل عمران/ ۱۷۳.



### ختم سوم ظهر

اول صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»  
را بخواند، آنگاه دوباره درود شریف را صد مرتبه بخواند و دعا کند: الهی به حرمت  
امام شریعت و طریقت و معرفت، قطب المحققین، امام ربّانی، مجدد الف ثانی،  
حضرت شیخ أحمد فاروقی سرهندی رحمته الله، نور الله مرقدہ الشریف و برّد الله  
مضجعه اللطیف، اللهم انزل علينا من فیوضاته وبرکاته و انفعنا بعلمه و  
اسراره، اوصل و بلغ ثواب هذا الختم الى روحه و الى ارواح جمیع المسائخ  
الکبار و الى ارواح جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات  
برحمتک یا ارحم الراحمین.

### ختم چهارم ظهر

اول صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه «يَا خَفِيَ اللَّطْفِ أَدْرِكْنِي  
بِلُطْفِكَ الْخَفِيِّ»<sup>۱</sup> را بخواند. آنگاه دوباره درود شریف را صد بار بخواند و دعا کند:  
الهی به حرمت خواجه خواجگان، سر حلقه عارفان، بدر الملة و الدین، مرهم دل های  
ناسور، حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بخارایی رحمته الله، نور الله مرقدہ الشریف و  
برّد الله مضجعه اللطیف، اللهم انزل علينا من فیوضاته وبرکاته و انفعنا بعلمه  
و اسراره، اوصل و بلغ ثواب هذا الختم الى روحه و الى ارواح جمیع المسائخ

۱. ای ذاتی که لطف تو پوشیده و پنهان است! مرا به لطف پوشیده ات دریاب.

الْكِبَارِ وَ إِلَى أَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ  
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

### ختم پنجم ظهر

اول صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه این آیه را بخواند: ﴿رَبِّ لَا  
تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾<sup>۱</sup> دوباره درود شریف را صد مرتبه بخواند و دعا  
کند: الهی به حرمت حاج الحرمین الشریفین، مقبول رب المشرقین و المغربین و  
وسیلتنا الی الله الصمد، حضرت حاجی دوست محمد صاحب رحمته، نور الله مرقدہ  
الشریف و برّد الله مضجعه اللطیف، اللهم انزل علينا من فیوضاته و برکاته و  
انفعنا بعلومه و أسراره، أوصل و بلغ ثواب هذا الختم الی روحه و الی أرواح  
جمیع المشائخ الکبار و الی أرواح جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و  
المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین.

### ختم ششم ظهر

اول صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه این آیه کریمه را بخواند:  
﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup> دوباره درود شریف را صد  
مرتبه بخواند و دعا کند: الهی به حرمت قطب العوام و محبوب الرحمن، خلیفه الله،  
نائب رسول الله، حضرت حاجی محمد معصوم صاحب رحمته، نور الله مرقدہ

۱. پرورد گارا! مرا تنها رها مکن و تو برترین وارثان هستی. انبیا/ ۸۹.

۲. پرورد گارا! حکمی را بر من ببخش و مرا از جمله صالحین قرار بده. شعرا/ ۸۳.

الشَّرِيفَ وَ بَرَدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِيفَ، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فَيُوضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ  
 اَنْفَعْنَا بِعُلُومِهِ وَ اَسْرَارِهِ، اَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتَمِ اِلَى رُوحِهِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ  
 جَمِيعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ  
 الْمُسْلِمَاتِ. اَللّٰهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَرْضَاتِكَ وَ ثَبَّتْنَا عَلَى دِينِكَ وَ عَلَى طَاعَتِكَ، اَللّٰهُمَّ  
 اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَ اَرْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ، وَ اَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَ اَرْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ. اَللّٰهُمَّ اَنْصُرْ  
 مَنْ نَصَرَ دِينَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ ﷺ وَ  
 لَا تَجْعَلْنَا مِنْهُمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ  
 الرَّاحِمِينَ.

### ختم اول عصر

پس از خواندن تَعَوُّذ و تسمیه، هفت مرتبه سورة شریف فاتحه و پس از آن، این  
 درود شریف را صد مرتبه بخواند: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ وَ  
 صَحْبِهِ وَ سَلِّمْ». آنگاه سورة شرح را هفتاد و یک مرتبه و پس از آن، هزار و یک مرتبه  
 سورة اخلاص را بخواند و دوباره سورة شریف فاتحه را هفت مرتبه و درود شریف را  
 صد مرتبه بخواند. سپس صد مرتبه بخواند: «يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ، يَا كَافِيَ  
 الْمُهِمَّاتِ، يَا دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ، يَا شَافِيَ الْأَمْرَاضِ، يَا حَلَّالَ الْمُشْكِلَاتِ، يَا رَافِعَ  
 الدَّرَجَاتِ، يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ، يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

پس از آن دعا کند: الهی به حرمت حضرت سید المرسلین و شفیع المذنبین و  
 رحمة للعالمین، حضرت محمد مصطفی ﷺ مع آل و اولاد و اصحاب کرام و ازواج

مطہرات و چہار یار کبار - رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین - والی ارواح ائمہ اربعہ خصوصاً الی روحانیت امام اعظم، صوفی کوفی - رضوان اللہ علیہ - مع شاگردانشان و الی ارواح جمیع حضرات خواجگان طریقہ نقشبندیہ، قادریہ، چشتیہ، سہروردیہ، کبرویہ، مداریہ، قلندریہ، نور اللہ مرآقدهم الشریفۃ و برد اللہ مضاجعہم اللطیفۃ، اللہم انزل علینا من فیوضاتہم و برکاتہم و انفعنا بعلمومہم و أسرارہم، أوصل و بلغ ثواب ہذا الختم الی ارواحہم و الی ارواح جمیع المشائخ الکبار و الی ارواح جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین.

### ختم دوم عصر

اول صد مرتبہ درود شریف و پس از آن پانصد مرتبہ «یا رحیم کل صریخ و مکروب و غیاثہ و معاذہ»<sup>۱</sup> را بخواند. آنگاہ دوبارہ درود شریف را صد مرتبہ بخواند و دعا کند: الہی بہ حرمت قطب الدوران، وحید العصر و الزمان، حافظ القرآن المجید، سرہنگ اہل تجرید، حضرت شیخ ابوسعید رحمۃ اللہ علیہ و بہ حرمت شیخ احمد سعید رحمۃ اللہ علیہ، نور اللہ مرآقدهما الشریفۃ و برد اللہ مضاجعہما اللطیفۃ، اللہم انزل علینا من فیوضاتہما و برکاتہما و انفعنا بعلمومہما و أسرارہما، أوصل و بلغ ثواب ہذا الختم الی ارواحہما و الی ارواح جمیع المشائخ الکبار و الی ارواح جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین.

۱. ای رحم کنندہ و بخشاینده ہر فریاد خواہ و پریشان و ای یاور و پناہ دہندہ او.

### ختم سوم عصر

ابتدا پانصد مرتبه «اللَّهُمَّ اَبْلِغْ رُوحَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ مِنِّي تَحِيَّةً وَسَلَامًا»<sup>۱</sup> بخواند و دعا کند: الهی به حرمت عاشق الله، محبوب الله، خلیفه الله، نائب حضرت رسول الله، حضرت مولانا امان الله صاحب رَحْمَتِهِ، نَوَّرَ اللهُ مَرَقَدَهُ الشَّرِيفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِيفَ، اللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ اَنْفَعْنَا بِعُلُومِهِ وَ اَسْرَارِهِ، اَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتَمِ اِلَى رُوحِهِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

### ختم چهارم عصر

اول صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه «سُبْحَانَ اللهِ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ»<sup>۲</sup> را بخواند. آنگاه دوباره درود شریف را صد مرتبه بخواند و دعا کند: الهی به حرمت قطب فلک حقیقت، گنجور معرفت الهی، منبع فیوضات لایتناهی، شیخنا و مرشدنا و وسیلتنا الی الله، حضرت محمد قیوم صاحب رَحْمَتِهِ، نَوَّرَ اللهُ مَرَقَدَهُ الشَّرِيفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِيفَ، اللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ اَنْفَعْنَا بِعُلُومِهِ وَ اَسْرَارِهِ، اَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتَمِ اِلَى رُوحِهِ وَ اِلَى

۱. پروردگارا از جانب من بر روح سرورمان حضرت محمد ﷺ درود و سلام بفرست.

۲. به پاکی یاد می کنم و ستایش می گویم. پاک است الله که بزرگ و با عظمت است.

أَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَ إِلَى أَرْوَاحِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ  
الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

### ختم پنجم عصر

اول درود شریف را صد مرتبه بخواند، سپس ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ  
الْقَيُّومُ﴾ را پانصد مرتبه بخواند. آنگاه درود شریف را صد مرتبه بخواند و اینگونه  
دعا کند: الهی به حرمت کاشف اسرار حقیقت و معرفت، مروج شریعت و طریقت،  
حضرت شمس الحق مجددی رحمته الله، نور الله مرقده الشریف و برده الله مضجعه  
اللطیف، اللهم انزل علينا من فیوضاته وبرکاته و انفعنا بعلومه و اسرارِهِ، اوصل  
و بلغ ثواب هذا الختم الى روحه و الى ارواح جميع المشائخ الکبار و الى  
أرواح جميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمین و المسلمات. اللهم وفقنا  
لمرضاتک و ثبتنا على دینک و على طاعتک، اللهم ارنا الحق حقاً و ارزقنا  
اتباعه، و ارنا الباطل باطلاً و ارزقنا اجتنابه. اللهم انصر من نصر دين محمد صلی الله علیه و آله  
واجعلنا منهم، و اخذل من خذل دين سيدنا محمد صلی الله علیه و آله و لا تجعلنا منهم بحرمة  
سيد المرسلين و آله الطاهرين برحمتک يا ارحم الراحمين.  
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الصلوة و  
السلام على خير خلقه و نور عرشه حاضرة سيد البشر المحرر عن زيف البصر  
سيدنا محمد المصطفى و آله و صحبه اجمعين.

## دعای حزب البحر و روش خواندن آن

### روش نصاب حزب البحر

روش نصاب حزب البحر این است که هر صد و شصت بار جلالی و جمالی بلند و در اعتکاف روز چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه انجام دهد و هر روز غسل تازه کند و روزه بگیرد و پس از غسل، دو رکعت نفل ادا کند و صد و بیست بار بخواند و در دوازده روز این کار را انجام دهد، در اعضای خود احاطه کند و هرگاه کاری مشکل پیش آمد، پس در مکانی خلوت پس از غسل دو گانه ادا کند، پنج یا هفت مرتبه بخواند، بر گلاب بدمد و وقتی به لفظ «هب لنا» برسد، هفتاد بار ﴿تُحْيُوهُمْ كَحَبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup> بخواند، محبت فلان پیدا کند، هر سه بار به این گونه عمل کند. هرگاه که مقلوب قبض آید، قدری از آن گلاب بر دست‌ها یا بر صورت خود بمالد.

برای غلبه بر دشمنان، هر روز تا دوازده روز بخواند و وقتی بر لفظ «وَاطْمَسْ عَلَىٰ وَجُوهِ أَعْدَائِنَا»<sup>۲</sup> برسد، هفتاد بار بخواند: «يَا قَاهِرُ ذَوَالْبَطْشِ الشَّدِيدِ أَنْتَ الَّذِي لَا يُطَاقُ انْتِقَامُهُ»<sup>۳</sup> پس از آن بگویند: خداوند! فلانی را به قهر خود مبتلا گردان و چشم و گوش و زبان او را ببند. برای شفای مریض هفت روز تا دوازده روز بخواند. وقتی به «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ

۱. ایشان را مانند دوستی خدا دوست می دارند و کسانی که ایمان آورده اند، در دوستی خدا قوی ترند. بقره/ ۱۶۵.

۲. پروردگارا! دشمنانمان را محو و هلاک کن.

۳. ای قاهر و فاتحی که عذاب و انتقام او سخت می باشد، تو کسی هستی که انتقام او تحمل ناپذیر است.

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»<sup>۱</sup> برسد، هفتاد بار این آیه را بخواند: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup> یا شافی! شفا ببخش فلانی را.

برای سلاطین و امرا هر روز دوازده بار، تا دوازده روز بخواند. وقتی به «يَا مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»<sup>۳</sup> برسد، هفتاد بار یا عزیز بخواند. پس از آن اینگونه دعا کند: بارخدا یا! مرا در چشم فلان بن فلان عزیز گردان. پس از آن سه بار سورة قدر را بخواند.

پس از پایان یافتن ادعیه کرام، هر وقت که به خانه می آید، با انجام همه حرکات یک بار بخواند و برای امان و سلامتی راه سفر، هر روز با همه شروط، دوازده مرتبه بخواند، پس از آن بین راه و جای فرود آمدن و هر جایی که بیم و خوف است، یک بار بخواند و برای توانگری سه روز، هر روز بیست بار بخواند و وقتی به «وَأَنْشُرْهَا عَلَيْنَا مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِكَ»<sup>۴</sup> برسد، هفتاد بار دعا کند: «يَا غِيَاثِي أَغْنِنِي يَا رَزَّاقُ ارْزُقْنِي رِزْقًا وَاسِعًا بَغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۵</sup> هر روز شیرینی را به اندازه توانش، به هفت درویش بدهد و درهای فتوحات هر آن کسی را گشاده نتواند.

برای ادای دین تا سه روز، هر روز پانزده بار بخواند و وقتی به لفظ اَنْصُرْنَا برسد، هفتاد بار دعا کند: «اللَّهُمَّ اكْفِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَ اغْنِنِي بِفَضْلِكَ عَمَّنْ

۱. به نام خداوندی که همراه با اسم او هیچ چیز در آسمان و زمین نمی تواند به انسان ضرر برساند و او شنونده و دانا است.

۲. و از قرآن آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، فرود می آوریم. اسرا/۸۲.

۳. ای کسی که ملکوت هر چیزی به دست اوست و به سوی او بازگردانیده می شوید.

۴. و بگستران آن را بر ما از خزینه های رحمت خویش.

۵. ای روزی رسان! به ما روزی فراوان بدون حساب عطا کن.



سَوَاكَ. اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَ اَعُوْذُبِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَ الْکَسَلِ وَ اَعُوْذُبِكَ مِنْ غَلَبَةِ الدِّیْنِ وَ قَهْرِ الرِّجَالِ»<sup>۱</sup>.

### روش خواندن حزب البحر

قبل از شروع، بر روح پیر فتوح شیخ ابوالحسن شاذلی - قدس سره - یک بار فاتحه، سه بار آیه الکرسی و ده بار درود شریف را بخواند و ببخشد. درود این است:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَزْوَاجِهِ وَ اُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ»<sup>۲</sup> و چهارده بار این را بخواند: «اَللّٰهُمَّ یَسِّرْ لَنَا وَ لَنَا تَعَسِّرْ»<sup>۳</sup> آنگاه دوباره این درود را به روش مذکور بخواند و در اثنای خواندن، اشاره را ملحوظ دارد. اشاره اوّل اینکه در حالت ایستاده، با انگشت بشمارد. دوم وقتی به «سَخَّرْ لَنَا هَذَا الْبَحْرَ»<sup>۴</sup> رسید مراد خود را بطلبد یا به خاطر آورد. سوم اینکه وقتی به «یَسِّرْ لَنَا اُمُورَنَا»<sup>۵</sup> برسد، مراد خود اظهار کند. چهارم اینکه وقتی به «وَ اطْمَسْ عَلٰی وُجُوْهِ اَعْدَائِنَا» برسد، مشت دست راست را ببندد و به جانب زیر اشاره بگشاید. پنجم اینکه در محل «شَاهَتِ الْوُجُوْهُ»<sup>۶</sup> دشمنان را تصوّر نماید. ششم: به محل للحی القیوم انگشتان خود

---

۱. پرورد گارا! ما را با حلال خود از حرام خود کفایت کن و مرا با فضل و بخشش خویش از غیر خود بی نیاز بگردان. پرورد گارا!

من به تو پناه می برم از غم و اندوه و به تو پناه می برم از عجز و تنبلی و به تو پناه می برم از غلبه دین و قهر و خشم مردان.

۲. پرورد گارا! بر محمد و اولاد و همسران او و مادران مؤمنان و اهل بیتش درود بفرست.

۳. پرورد گارا! بر ما آسان بگردان و بر ما سخت مگردان.

۴. این دریا را برای ما مسخّر بگردان.

۵. بر ما امورمان را آسان بگردان.

۶. چهره ها زشت گردیدند.

را ببندد. هفتم: بر کهیص و بر حم عسق انگشتان خود را باز کند. هشتم: وقتی که آمین بگوید، سه بار کف دست راست بر زمین بمالد و بزند و مراد خود به خاطر آورد و در محل «كُنْ لَنَا صَاحِبًا فِي سَفَرِنَا وَ خَلِيفَةً فِي أَهْلِنَا وَ مُعِينًا وَ حَامِيًا فِي حَضْرَانَا» مشت دست راست را ببندد و به جانب زیر اشاره بگشاید و در اینجا دشمنان را به خاطر آورد که دشمنان مقهور شود.

از اولاد حضرت شیخ ابوالحسن روایت شده است که در ماه صفر به نیت زکات هر روز اعتکاف کند و روزه بگیرد و در این سه روز، سه مرتبه بخواند. یعنی هنگام شام یک بار و هنگام صبح یک بار و هنگام عصر یک بار پس از افطار بخواند. سه روز مردان صالح و فقیران پارسا را جمع کند و به آنها طعام بدهد و فاتحه بر روح پرفروش حضرت خواجه صاحب موصوف بفرستد و هر بیم و مشکل که پیش آید، هفت بار حزب البحر و یک بار این دعا را بخواند.

اگر پیش سلطان و بزرگان و غیره رود، قبل از رفتن هفت مرتبه حزب البحر و یک مرتبه این دعا را بخواند و به همه بدن بدمد و برود. ان شاء الله تعالی گشایش حاصل شود. لیکن شرط، ارادت و یقین است. «دَفَعْتُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى كُلَّ بَلَاءٍ وَقَضَاءٍ يَجِيءُ مِنْ هَذِهِ الْجِهَاتِ السَّتَّةِ، نَأْمَنُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ جَمِيعِ الْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ»<sup>۱</sup>.

---

۱. دفع نمودم به امر خداوند بلند مرتبه هر بلا و قضایی که از جهات ششگانه می آید و در امان هستیم به اذن خداوند بلند مرتبه از همه آفت ها و بلاها.

## روش آسان خواندن حزب البحر

این روش خواندن حزب البحر شریف چنین است که سه روز یعنی چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه با شرایط زیر، روزانه دوازده بار بعد از نماز عشاء بخواند و اگر قدری از آن باقی ماند، هنگام صبح ختم کند و روز شنبه یک مرتبه بخواند و پس از نماز صبح از اعتکاف بیرون آید و هر روز، سه مرتبه یعنی پس از نماز صبح و عصر و شام، یک بار بخواند و برای هر حاجت، اسم الهی مناسب با آن حاجت را هفتاد یا هفت و یا پنج مرتبه بخواند.

شخصی که به این شرایط نمی‌تواند عمل کند، هر روز صبح یک بار بخواند، خالی از خیر و برکت نخواهد بود. ولی ضروری و حتمی است که از یک صاحب اجازه، اجازه خواندن بگیرد، و گرنه خطر عظیم دارد. زکات حزب البحر شریف مثل درجه گردش آفتاب است و یک دوره آن عبارت از ۳۶۰ روز است. اگر در سه روز خوانده شود، باید روزانه ۱۲۰ بار بخواند و اگر در ۱۲ روز ادا شود، باید که هر روز ۳۰ بار بخواند و اگر هر روز با اعتصام و اختتام خوانده شود، دوره اکمال زکات آن یک سال کامل دوام لازم است. هنگام خواندن حزب البحر، رابطه به روح مبارک شاه ابوالحسن شاذلی رحمته الله را داشته باشد تا زیاده‌تر مستفیض و مؤثر واقع گردد.

## اعتصام حزب البحر

بسم الله الرحمن الرحيم

اَعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ الْفَتَّاحِ الْقَابِضِ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ،  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ اَحَبَّ الْاَشْيَاءِ اِلَيْنَا مِنْ نَفْسِنَا وَ  
سَمْعِنَا وَ بَصَرِنَا وَ اَهْلِنَا وَ مَالِنَا وَ مِنْ الْمَاءِ الْبَارِدِ لِلْعَطْشَانِ (سه بار بگويد). اَللّٰهُمَّ  
صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ بَعْدَ كُلِّ ذَرَّةٍ مِّائَةِ اَلْفِ اَلْفِ مَرَّةٍ.  
(هفت بار بخواند) اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيْمِ مَلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ اِيَّاكَ نَعْبُدُ  
وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِيْزُ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ  
الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّيْنَ﴾ آمين<sup>۱</sup>.

﴿اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ لَّهٗ مَا فِى  
السَّمٰوٰتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ مِّنْ ذَا الَّذِى يَشْفَعُ عِنْدَهٗ اِلَّا بِاِذْنِهٖ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ  
اَيْدِيْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُوْنَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖ اِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهٗ  
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَلَا يَـُٔوْدُهٗ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ لَا اِكْرَاهَ فِى الدِّيْنِ

۱. جنگ می زنم به لطف پروردگاری که فتاح (رزق و روزی خود را برای هر کس که بخواهد وسعت می بخشد) و قابض (برای هر کس که بخواهد روزی را تنگ می کند) است و پناه می برم به خداوند شنوای دانا، از شرّ شیطان رانده شده. به نام خداوند بخشنده مهربان. پروردگار! دوستی خودت را برایمان محبوب تر از نفس هایمان و گوش و چشم و خانواده و مالمان و محبوب تر از آب سرد برای تشنه قرار بده. پروردگار! بر سرور عالمان حضرت محمد و بر آل او به اندازه همه ذرات، هزاران هزار بار درود بفرست. پناه می برم به خداوند از شرّ شیطان رانده شده. به نام خداوند بخشنده مهربان. حمد و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است. بخشنده و مهربان است. مالک روز جزاست. پروردگار! تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جویم. ما را به راه راست هدایت فرما، راه کسانی که به آن ها نعمت داده ای، نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفته ای و نه راه گمراهان، آمین.

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۚ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ  
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا  
يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ  
يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا  
خَالِدُونَ ﴿٢٥٥﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنكُمْ  
وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ  
هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ۚ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ ۗ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ  
لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا ۗ قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ  
لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ۚ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ  
وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٥٦﴾

۱. او خدایی است که به جز او خدایی نیست و او زنده و تدبیر کننده عالم است. هرگز او را چرت و خواب نمی گیرد. آنچه در آسمان ها و زمین است مال اوست. کیست آنکه در پیشگاه او به شفاعت برخیزد مگر به فرمان و اجازه او. علم ازلی او محیط است به آنچه از ازل پیش نظر خلق به وجود آمده است و آنچه پس از آن تا ابد موجود خواهد شد و خلق به هیچ مرتبه علم او احاطه نتواند کرد مگر به آنچه او خواهد. قلمرو علمش از آسمان ها و زمین فراتر رفته و نگرهانی زمین و آسمان بر او آسان و بی زحمت است و او بلند مرتبه و بزرگ قدر است. هیچ اجباری در دین نیست. هر آینه راه راست از راه گمراهی آشکار شده است. پس هر کس که منکر طاغوت شود و به خداوند ایمان آورد، پس هر آینه به رشته ای محکم و استوار چنگ زده است که هرگز نخواهد گسست و خداوند شنوای داناست. خداوند ولی و دوستدار کسانی است که ایمان آورده اند. ایشان را از تاریکی ها به سوی روشنی بیرون می آورد و کسانی که کفر ورزیدند، ولی و کارساز آنان طاغوت است. ایشان را از روشنی به سوی تاریکی ها بیرون می آورد. ایشان اهل دوزخ اند که در آنجا جاویدان خواهند بود. بقره/ ۲۵۵-۲۵۷.

سپس خدای عزوجل پس از آنکه غم و اندوه شما را فرو گرفت، خوابی آرام بر شما فرو فرستاد که گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی به نفس های خود مشغول شدند و به خداوند گمان های بد می کنند و می گویند آیا برای ما از امر چیزی است؟ پس بگو امر به تمام مخصوص خداوند است. در نفس هایشان پنهان می کنند آنچه را که برای تو آشکار نمی کنند. می گویند: اگر از امر چیزی برای ما بود، اینجا کشته نمی شدیم. بگو: اگر در خانه هایتان بودید، هر آینه آنکه مرگ برایشان نوشته شده بود، به سوی خوابگاه خودشان خارج می شدند و خداوند هر آینه آشکار و هویدا می گرداند آنچه در سینه ها و قلوبتان است و خداوند داناست به آنچه در سینه هاست. آل عمران/ ۱۵۴.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا ۖ سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَرَجٍ ۖ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۖ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۖ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ أَلَمَلِكُ الْقُدُّوسُ ۖ أَلَسَّلَامُ ۖ الْمُؤْمِنُ ۖ الْمُهَيْمِنُ ۖ الْعَزِيزُ ۖ الْجَبَّارُ ۖ الْمُتَكَبِّرُ ۖ سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۖ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ ۖ الْبَارِئُ ۖ الْمُصَوِّرُ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۚ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۙ﴾.

«الف باء تاء ثاء جيم حاء خاء دال ذال راء زاء سين شين صاد ضاد طاء ظاء عين غين فاء قاف كاف لام ميم نون واو هاء ياء» این حروف را به یک نفس بخواند. رَبِّ سَهْلٌ وَ يَسْرٌ وَلَا تُعَسِّرْ عَلَيْنَا يَا رَبِّ.

۱. محمد رسول خدا و کسانی که با او هستند، بر دشمنان بسیار سخت گیر و در بین خودشان بسیار مهربان اند. آن‌ها را در حالت رکوع و سجده (خاضع و خاشع) و در حالی که فضل و برکت و رضایت و خوشنودی از پروردگارشان می‌جویند، می‌بینی. سیمای آنان در چهره‌شان است بر اثر سجده بسیار. مثل آنان در انجیل و تورات مانند زرع است که شاخک خود را رویانید و نیرومند کرد و بر ساقه‌هایش محکم و راست گردید که زارع را متعجب می‌سازد تا با آن کفار را خشمگین کند. خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، بخشش گناهان و اجر و پاداش بزرگ را وعده داده است. فتح/ ۲۹.

او خدایی است که به غیر او خدایی نیست و او داننده غیب و شهادت است و اوست بخشنانده مهربان و او خدایی است که به جز او خدایی نیست و اوست مالک و پاک و بی‌عیب و مؤمن و شاهد و غالب و جبار و متکبر. پاک و منزّه است از آنچه شرک می‌ورزند. او خداوند خالق و پاک و مصوّر است و برای او اسم‌های حسنه است. آنچه در آسمان‌ها و زمین است او را تسبیح می‌گویند و او غالب و با حکمت است. حشر/ ۲۲- ۲۴.

## دعای حزب البحر

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا عَلِيَّ يَا عَظِيمُ يَا حَلِيمُ يَا عَلِيمُ أَنْتَ رَبِّي وَعِلْمُكَ  
حَسْبِي فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبِّي وَنِعْمَ الْحَسْبُ حَسْبِي تَنْصُرُ مَنْ تَشَاءُ وَأَنْتَ الْعَزِيزُ  
الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ الْعِصْمَةَ فِي الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ وَالْكَلِمَاتِ وَالْأَرَادَاتِ وَالْخَطَرَاتِ مِنَ الظُّنُونِ وَالشُّكُوكِ وَالْأَوْهَامِ السَّاتِرَةِ لِلْقُلُوبِ عَنْ  
مُطَالَعَةِ الْغُيُوبِ، فَقَدْ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا<sup>۱</sup> (در اینجا با انگشت  
سبابة دست راست به سوی آسمان اشاره کند). ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ  
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا<sup>۲</sup>﴾.

فَبَيَّنَّا (این را سه بار تکرار کند و خواسته خود را در نظر داشته باشد) عَلَى أُمُورِ  
الشَّرِيعَةِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عَزِيزًا فِي أَعْيُنِ النَّاسِ وَذَلِيلًا فِي عَيْنِي<sup>۳</sup>. وَانصُرْنَا (این  
را سه بار بخواند و خواسته خود را در نظر داشته باشد) عَلَى جَمِيعِ الْخَلَائِقِ وَ سَخَّرَ  
لَنَا هَذَا الْبَحْرَ كَمَا سَخَّرْتَ الْبَحْرَ لِسَيِّدِنَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَخَّرْتَ النَّارَ لِسَيِّدِنَا

۱. پروردگارا! ای بلند مرتبه و بزرگ مقام وای بردبار و دانا! تو پروردگار من هستی و علم تو مرا کافی است و چه خوب پروردگاری است  
پروردگار من و چه خوب حفظ کننده و نگهدارنده ای است حفظ کننده من. یاری می کنی هر که را بخواهی و تو عزیز و مهربان  
هستی. پروردگارا! ما از تو عصمت و پاکی در حرکات و سکنت و گفتار و اراده و همچنین پاکی از ظن و شک و خیالات، که  
پوشاننده قلب ها از دیدن غیب است را خواهانیم. به تحقیق مؤمنان گرفتار شدند و دچار زلزله شدیدی گشتند.

۲. زمانی که منافقان و آنان که در دل هایشان مرضی است، می گویند: وعده نداد به ما خدا و رسولش مگر به مکر و حيله. احزاب/ ۱۲.

۳. خداوند! ما را در امور شرعی ثابت قدم بگردان. بار الهی! مرا در چشمان مردم عزیز و در چشم خودم خوار و ذلیل قرار بده.

إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَخَّرَتِ الْجِبَالُ وَالْحَدِيدُ لِسَيِّدِنَا دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَخَّرَتِ الرِّيَّاحَ وَ الشَّيَاطِينَ وَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ لِسَيِّدِنَا سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱</sup>.

وَ سَخَّرَتِ الْمُلُكَ وَ الْمَلَكُوتَ وَ الْعَوَالِمَ كُلَّهَا لِسَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ شَفِيعِنَا وَ مَوْلَانَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ سَخَّرَ لَنَا كُلَّ وَزِيرٍ وَ أَمِيرٍ وَ رَعِيَّةٍ وَ سَخَّرَ لَنَا كُلَّ بَرٍّ وَ فَاسِقٍ وَ فَاجِرٍ وَ سَخَّرَ لَنَا كُلَّ بَحْرٍ هُوَ لَكَ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ الْمُلُكَ وَ الْمَلَكُوتِ وَ بَحْرِ الدُّنْيَا وَ بَحْرِ الْآخِرَةِ وَ سَخَّرَ لَنَا كُلَّ شَيْءٍ يَا مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ<sup>۲</sup>.

بِحَقِّ كَهْيَعَص (سه بار بخواند به این روش که در بار اول انگشت های هر دو دست را از انگشت خنصر به ترتیب ببندد و بار دوم به ترتیب باز کند و مرتبه سوم به ترتیب ببندد)، فَاَنْصُرْنَا فَانْكَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ<sup>۳</sup> (هر دو انگشت ابهام را باز کند)، وَافْتَحْ لَنَا فَانْكَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ<sup>۴</sup> (هر دو انگشت سبابه را باز کند)، وَ اغْفِرْ لَنَا فَانْكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ<sup>۵</sup> (هر دو انگشت وسطی را باز کند)، وَارْحَمْنَا فَانْكَ خَيْرُ

---

۱. ما را بر همه مخلوقات یاری کن و این دریا را بر ما مسخر بگردان؛ آن گونه که برای سرورمان حضرت موسی علیه السلام مسخر نمودی و آن گونه که آتش را برای سید ما حضرت ابراهیم علیه السلام و کوه ها و آهن را برای حضرت داود علیه السلام و باد و شیاطین و جن و انس را برای حضرت سلیمان علیه السلام.

۲. و ملک و ملکوت و همه عالمیان را برای سرور و پیامبر و شفیعمان حضرت محمد ﷺ مسخر نمودی و برای ما مسخر کن هر وزیر و امیر و رعیتی و هر نیکوکار و هر فاسق و فاجری را و همچنین هر دریایی که برای تو در زمین و آسمان و ملک و ملکوت است و نیز دریای دنیا و آخرت را و مسخر بگردان برای ما هر چیزی را، ای کسی که به دست اوست ملکوت هر چیزی و به سوی او باز گردانده می شوی.

۳. پس ما را یاری کن؛ چرا که تو بهترین یاری کننده هستی.

۴. و بگشای برای ما که تو بهترین گشاینده هستی.

۵. ببخشای گناهان ما را؛ چرا که تو بهترین بخشاینده هستی.



الرَّاحِمِينَ<sup>۱</sup> (هر دو انگشت بنصر را باز کند)، وَارْزُقْنَا فَإِنَّكَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ<sup>۲</sup> (هر دو انگشت خنصر را باز کند)، وَاحْفَظْنَا فَإِنَّكَ خَيْرُ الْحَافِظِينَ<sup>۳</sup> (هر دو دست را بر صورت و بدن از سر تا پا فرود آورد).

وَاهْدِنَا وَنَجِّنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رِيحًا طَيِّبَةً كَمَا هِيَ فِي عِلْمِكَ وَانْشُرْهَا عَلَيْنَا مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِكَ<sup>۴</sup> (در این هنگام به سوی آسمان نگاه کند) وَاحْمِلْنَا بِهَا حَمْلَ الْكَرَامَةِ مَعَ السَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۵</sup>.

اللَّهُمَّ يَسِّرْ لَنَا أُمُورَنَا<sup>۶</sup> (این دعا را سه بار تکرار کند و خواسته خود را در نظر داشته باشد) مَعَ الرَّاحَةِ لِقُلُوبِنَا وَابْدَأْنَا وَالسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ فِي دِينِنَا وَدُنْيَانَا وَكُنْ لَنَا صَاحِبًا فِي سَفَرِنَا وَخَلِيفَةً فِي أَهْلِنَا وَمُعِينًا وَحَامِيًا فِي حَضْرِنَا وَاطْمِسْ عَلَيَّ وَجُوهَ أَعْدَائِنَا<sup>۷</sup> (سه بار هر دو دست را با شدت بر زمین بزند و

۱. و بر ما رحم کن؛ چرا که تو بهترین رحم کنندگان هستی.

۲. و بر ما روزی بده؛ چرا که تو بهترین روزی رسان هستی.

۳. و ما را حفظ کن؛ چرا که تو بهترین حافظان هستی.

۴. و ما را هدایت کن و از قوم ستمکار نجات بده و برای ما از جانب خودت نسیم پاک و خوشی ببخش، آنطور که آن در علمت است و آن را بر ما بگستران از خزاین رحمت خودت.

۵. و ما را به وسیله این باد پاک و خوش گوار بردار، برداشتن با کرامت همراه با سلامتی و پاکی در دین و دنیا و آخرت و تو بر هر چیزی قادر و توانا هستی.

۶. معبود! امورمان را بر ما آسان بگردان.

۷. همراه با راحتی قلب و جسم و سلامتی و عافیت در دین و دنیايمان. خداوند! برای ما مونسى باش در سفرهايمان و جانشینی باش در میان اهلما و یاور و حفظ کننده ای باش در شهرمان. چهره دشمنانمان را نابود و محو کن.

شکست دشمنان را تصور کند) و امسخهم علی مکانتهم<sup>۱</sup> (سه بار هر دو دست را با شدت بر زمین بزند و شکست دشمنان را تصور کند) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ الْمَضَى وَلَا الْمَجِيءَ الْإِنَّا وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ<sup>۲</sup>.

﴿يَسْ يَسْ يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْيُنِهِمْ أَغْلَلاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>۳</sup>.

شَاهَتِ الْوُجُوهُ<sup>۴</sup> (سه بار پشت هر دو دست خود را با شدت بر زمین بزند و سر افکندگی دشمنان را تصور کند) وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَىِّ الْقَيُّومِ<sup>۵</sup> (سه بار کف هر دو

۱. و آن‌ها را در جاهایشان مسخ و به شکل دیگری در بیاور.

۲. تا نتوانند به سوی ما رفت و آمد کنند «و اگر می‌خواستیم هر آینه چشم‌هایشان را کور می‌کردیم. پس در راه مسابقه می‌گذاشتند، پس چگونه می‌بینند؟! و اگر می‌خواستیم آن‌ها را در جاهایشان مسخ و به شکل دیگری در می‌آوردیم، پس به رفتن قدرت نمی‌داشتند و به حالت اول بر نمی‌گشتند» یس/ ۶۶ و ۶۷.

۳. یس، قسم به قرآن حکیم، هر آینه تو از پیامبرانی و بر راه راست هستی، قرآن فرستاده خداوند غالب و مهربان است تا بیم دهی قومی را که پدرانشان بیم داده نشده اند، پس ایشان از غافلان اند. هر آینه وعده عذاب بر اکثر ایشان ثابت شد، پس اکثرشان ایمان نمی‌آورند و ما بر گردن‌های آن‌ها زنجیرهایی قرار داده‌ایم تا به چانه‌هایشان رسیده است و آن‌ها سر به بالا گرفته‌اند و قرار داده‌ایم در مقابل آن‌ها حایلی و از پشت آن‌ها حایلی و بر چشم آن‌ها پرده افکندیم پس ایشان هیچ نمی‌بینند. یس/ ۹-۱.

۴. و بر می‌گردد صورت‌های آن‌ها.

۵. و سر فرو می‌آورد صورت‌ها برای زنده‌ی پایدار.

دست خود را با شدت بر زمین بزند و سرافکندگی دشمنان را تصور کند) و قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا<sup>۱</sup> (سه بار هر دو دست را به سوی دشمنان بزند). طس طسم (انگشتان هر دو دست را به ترتیب ببندد) حم عسق (انگشتان هر دو دست را به ترتیب باز کند) ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾<sup>۲</sup>. حم (به شش جهت - عقب و جلو، راست و چپ، بالا و پایین - بخواند و بدمد). دَفَعْتُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى كُلَّ بَلَاءٍ وَ قَضَاءٍ يَجِيءُ مِنْ هَذِهِ الْجِهَاتِ السَّتَّةِ، نَأْمَنُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ جَمِيعِ الْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ<sup>۳</sup>.

حم (بر هر دو دست بخواند و بر صورت و بدن از سر تا پا فرود آورد و اگر برای دشمنان می خواند، پس از حم ششم، ادعیه شکست دشمنان را نیز بخواند). حُمَّ الْأَمْرِ وَ جَاءَ النَّصْرُ فَعَلَيْنَا لَا يُنْصَرُونَ ﴿حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ﴾<sup>۴</sup> لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿بِسْمِ اللَّهِ بَابُنَا، تَبَارَكَ حِطَّانُنَا﴾ (انگشتان دست راست را به ترتیب ببندد)، یس سَقْفُنَا، کَهِيعَصْ کَفَايَتُنَا، حم عسق حَمَائَتُنَا<sup>۵</sup> (به ترتیب انگشتان دست

۱. از رحمت خدا نومید شد و یا به ضرر افتاد کسی که ظلمی را حمل نمود.

۲. دو دریا به هم رسید و آمیخت و بین آن‌ها حایلی است که تجاوز نمی کنند. الرحمن/ ۱۹ و ۲۰.

۳. به امر خداوند تبارک و تعالی رفع نمودم هر بلایی را که از این جهات شش گانه می آید. در امان هستم به اذن و اجازه خداوند از همه آفات و بلاها.

۴. کار تمام شد و پیروزی فرا رسید. پس بر ما نصرت داده نمی شوند. «حم، فرو فرستادن این کتاب از جانب خداوند غالب و دانا است که بخشاینده گناهان و قبول کننده توبه است و شدیداً عقاب می کند و دارای قدرت است. هیچ خدایی به جز او نیست و بازگشت به

سوی اوست» (غافر/ ۱ - ۳). بسم الله، باب ما و تبارک، دیوار ماست.

۵. یس، سقف ما و کَهِيعَصْ، کفایت کننده ما و حم عسق، حامی ماست.

چپ را ببندد)، آمین (سه بار بگوید). ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۱</sup> (در این هنگام انگشتان هر دو دست را باز کند) سِتْرُ الْعَرْشِ مَسْبُورٌ عَلَيْنَا وَ عَيْنُ اللَّهِ نَازِرَةٌ إِلَيْنَا وَ بِحَوْلِ اللَّهِ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَيْنَا ﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾<sup>۲</sup>.

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾<sup>۳</sup> (سه مرتبه بخواند) ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾<sup>۴</sup> (سه مرتبه بخواند) ﴿إِنَّ وَلِيََّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾<sup>۵</sup> (هفت بار بخواند) ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۶</sup> (هفت بار بخواند) بِسْمِ اللَّهِ الشَّافِي بِسْمِ اللَّهِ الْكَافِي بِسْمِ اللَّهِ الْمُعَافِي بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ<sup>۷</sup> (سه مرتبه بخواند) وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۸</sup> (سه بار بخواند).

۱. و به زودی خداوند تو را از آتان کفایت خواهد کرد و اوست شنونده دانا. بقره/ ۱۳۷.

۲. پرده عرش بر ما گسترده شده و چشم خداوند ناظر بر اعمال ماست و به حول و قوه خداوند هیچ کس بر ما قادر و توانا نیست «و خداوند از ورای همه آن‌ها احاطه دارد» بروج/ ۲۰.

۳. بلکه آن قرآن گرامی قدر است، نوشته شد در لوح محفوظ. بروج/ ۲۱ و ۲۲.

۴. و خداوند بهترین حفظ کننده می باشد و اوست رحم کننده ترین رحم کنندگان. یوسف/ ۶۴.

۵. همانا ولی و دوستدار من، خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و او دوستدار صالحان است. اعراف/ ۱۹۶.

۶. پس اگر روی گردانند، بگو خداوند مرا کافی است، هیچ خدایی به جز او نیست و بر او توکل کردم و او خداوند عرش بزرگ است. توبه/ ۱۲۹.

۷. به نام خدایی که او شفا دهنده است و به نام خدایی که او کفایت کننده و بخشاینده است. به نام خداوندی که با اسم او هیچ چیزی در زمین و آسمان زیان نمی بیند و اوست شنونده دانا.

۸. هیچ نیرویی بر طاعت و هیچ بازدارنده‌ای از گناه نیست مگر به خواست خداوند بلند مرتبه و بزرگ.

وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ  
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا  
 الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ  
 عَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ<sup>۱</sup>.

## دعای اختتام

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا اللَّهُ (سه بار) يَا نُورُ (سه بار) يَا اللَّهُ يَا نُورُ يَا حَقُّ يَا مُبِينُ أَكْسِنِي مِنْ  
 نُورِكَ وَعَلِّمْنِي مِنْ عِلْمِكَ وَفَهِّمْنِي مِنْ عِنْدِكَ وَأَسْمِعْنِي مِنْكَ وَأَبْصِرْنِي بِكَ  
 وَأَقِمْنِي بِشَهْوَدِكَ وَعَرِّفْنِي الطَّرِيقَ إِلَيْكَ وَهُوَ عَلَىٰ بِفَضْلِكَ أَنْكَ عَلَىٰ كُلِّ  
 شَيْءٍ قَدِيرٌ. يَا سَمِيعُ يَا عَلِيمُ يَا حَلِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَلِيُّ اسْمِعْ دُعَانَا وَنِدَائَنَا  
 بِخَصَائِصِ لُطْفِكَ. آمِينَ، آمِينَ. أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ<sup>۲</sup>  
 (سه بار بخواند).

۱. درود خداوند بر بهترین مخلوقاتش حضرت محمد ﷺ و بر آل و همه اصحابش باد. به رحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

«همانا خداوند و فرشتگانش بر نبی اکرم ﷺ درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود و سلام بفرستید»  
 (احزاب / ۵۶). پرورد گارا! بر سرورمان حضرت محمد ﷺ و بر آل آن حضرت سلام و درود بفرست.

۲. به نام خداوند بخشننده و مهربان، یا الله، یا نور، یا نور، یا نور، یا حق و یا مبین! مرا از نور خودت بپوشان و از علم خودت به من بیاموز  
 و مرا از نزد خودت فهیم گردان و نسبت به خودت شنوا و بینا کن و مرا به شهود خود بر پا دار و راه رسیدن به سوی خودت را به من  
 نشان بده و بر من به فضل و کرم خودت آسان بگردان و تو بر هر کاری قادر و توانا هستی. ای شنوای دانا و ای بردبار عظیم و ای بلند  
 مرتبه! به لطف و مرحمت خاص خودت، دعا و ندای ما را بشنو، آمین. پناه می برم به کلمات تامه خداوند از شر آنچه آفرید.

يَا عَظِيمَ السُّلْطَانِ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ، يَا دَائِمَ النَّعْمِ، يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ، يَا وَاسِعَ الْعَطَايَا، يَا دَافِعَ الْبَلَايَا، يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ، يَا حَاضِرًا لَيْسَ بِغَائِبٍ، يَا مُوْجُودًا عِنْدَ الشَّدَائِدِ، يَا خَفِيَ اللَّطْفِ، يَا لَطِيفَ الصُّنْعِ، يَا مُجَمِّلَ السُّتْرِ، يَا حَلِيمًا لَا يُعْجَلُ، يَا كَرِيمًا لَا يَبْخُلُ، أَقْضِ حَاجَتِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. يَا مُجِيبُ يَا مُجِيبُ يَا مُجِيبُ يَا مُجِيبُ أَجِبْ دَعْوَتَنَا وَاقْضِ حَاجَتَنَا وَاغْفِرْ حَوْبَتَنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.<sup>۱</sup> اسم یا حفیظ را ۹۹۸ یا ۱۰۷ یا ۱۷ یا ۹ بار بخواند.

پس از آن این دعای وسیله را بخواند: اَللهِیْ تَوَسَّلْتُ بِكَرَمِکَ الْخَفِیِّ، اَللهِیْ تَوَسَّلْتُ بِهَذَا الْحِرْزِ الْأَعْظَمِ أَنْ تَقْضِیَ جَمِیعَ حَاجَاتِنَا وَ مُرَادَاتِنَا وَ أَنْ تَدْفَعَ شَرَّ جَمِیعِ أَعْدَاتِنَا وَ حُسَادِنَا أَلْوَحَاً، أَلْوَحَاً، أَلْوَحَاً، أَلْعَجَلْ، أَلْعَجَلْ، أَلْعَجَلْ، أَلْسَاعَةَ، أَلْسَاعَةَ، أَلْسَاعَةَ، بِحَقِّ اِهْیَا اَشْرَاهِیَا أَجِبْ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ، يَا مُجِيبُ يَا مُجِيبُ یَا مُجِيبُ.<sup>۲</sup>

---

۱. ای کسی که پادشاهی‌ات بزرگ و احسانت قدیمی و نعمت‌هایت دائمی و رزق و روزی‌ات گسترده و بخشش‌هایت وسیع است و ای دفع‌کننده بلاها و ای شنونده دعاها و ای کسی که همیشه حاضری و غایب نیستی و در هنگام سختی‌ها و مشکلات موجود هستی، ای کسی که لطفت خفی و صنعت لطیف است، ای کسی که عیوب را می‌پوشانی و ای صبوری که عجله نمی‌کنی و ای کریمی که بخل نمی‌ورزی! حاجاتمان را برآورده کن و گناهان ما را ببخشی. به رحمت تو ای رحم‌کننده ترین رحم‌کنندگان.

۲. پروردگارا! به کرم خفی تو متوسل شدم و به این دعای بزرگ توسل جست، تا همه حاجات و آرزوهای ما را برآورده سازی و شر همه دشمنان و حسودان ما را از ما دور کنی. بسیار زود، به همین ساعت، به برکت ایا و اشرایا، اجابت کن ای رحم‌کننده ترین رحم‌کنندگان، ای اجابت‌کننده دعاها.

## فصل دوم

### پند و نصایح بزرگان دین

#### سخنانی از رسول اکرم، صحابه کرام و علمای کبار

آن حضرت ﷺ فرمودند: «انسان‌های نیکوکار و بدکار وقتی می‌میرند، آرزو می‌کنند که ای کاش زودتر می‌مردند. نیکوکار از این رو، این آرزو را می‌کند که زودتر به نعمت بدون زحمت می‌رسید و بدکار از این رو که بر گناهانش نمی‌افزود» و فرمودند: «سعادت بی‌نهایت در این است که پنج چیز را قبل از زوال و نابودی آن‌ها غنیمت شمارید: جوانی، صحت، غنا، زندگی و فراغت»<sup>۱</sup>.

این هر نفس که می‌رود از عمر گوهری است      کان را بهای ملک دو عالم بود بها  
مپسند کاین خزانه دهی رایگان به باد      آنگه روی به خاک تهی دست و بینوا  
همچنین فرمودند: «بسیاری ثواب، از بسیاری مصیبت و بلاست و وقتی حق تعالی قومی را دوست بدارد، ایشان را به مصیبت‌ها گرفتار می‌کند؛ پس هر کس به

---

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۴۰.

تقدیر الله جلّ و علا را ضی باشد، حق جلّ و علا از او راضی است و رحمت خود را شامل حالش می کند و هر کس ناراضی باشد، خدا از وی راضی نیست»<sup>۱</sup>.

فرمودند: «هر مسلمانی که به او مصیبتی مانند مرض و یا امثال آن برسد، حق جلّ و علا گناهان او را مانند ریختن برگها از درخت می ریزاند و آن مصیبت، سبب بخشش گناهان گذشته اش می شود و از آن برای زمان آینده پند می گیرد؛ ولی منافق وقتی مریض شود و شفا یابد، مانند شتری است که او را بسته باشند و سپس رهایش کنند؛ نمی داند که بستن و رها کردن برای چه بوده است»<sup>۲</sup>.

فرمودند: «عجب سعادت برای مؤمن است که کار او همیشه خیر است و این حال برای کسی جز مؤمن کامل نیست؛ زیرا اگر به او نعمت برسد، شکر می گوید، پس آن نعمت برای او خیر می شود و اگر به او مصیبت برسد، صبر می کند؛ پس آن مصیبت برای او خیر می شود»<sup>۳</sup>.

فرمودند: «طعام خورنده شاکر، به منزله روزه دار صابر است»<sup>۴</sup> و فرمودند: «دانا کسی است که نفس خود را خوار و زبون کند و برای پس از مرگش عمل نیک فراهم آورد و نادان کسی است که در پی نفس خود می رود و آرزوی کرم الهی دارد؛ یعنی مغرور به رحمت الهی است بدون خوف و تقوا»<sup>۵</sup>.

---

۱. سنن ترمذی، ج ۷، ص ۱۰۳.

۲. الادب المفرد البخاری، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳. مسند امام احمد، ج ۵، ص ۶۵۸.

۴. همان منبع، ج ۵، ص ۴۵۳.

۵. همان منبع، ج ۵، ص ۱۰۵؛ سنن ترمذی، ج ۷، ص ۱۷۲.



خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۱</sup>.

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «حُبِّ دُنْيَا، ظَلَمْتَ اسْتَ وَتَقْوَا، چَرَاغِ آن؛ گناه، ظَلَمْتَ اسْتَ وَتُوبَه، چَرَاغِ آن؛ قَبْرِ، ظَلَمْتَ اسْتَ وَكَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدَ رَسُولَ اللَّهِ، چَرَاغِ آن؛ آخِرَت، ظَلَمْتَ اسْتَ وَعَمَلِ نِيكَ، چَرَاغِ آن وَصِرَاطِ، ظَلَمْتَ اسْتَ وَيَقِينِ، چَرَاغِ آن.

حضرت صدیق رضی الله عنه فرمود: «مَالِ بَخِيلٍ از پَنِجِ حَالِ خَالِیِ نِیَسْت: یَا ظَالِمِ می‌برد، یا به آفتی دِچارِ می‌شود و از بینِ می‌رود و یا در راهِ شَهَوَاتِ مَصْرُفِ می‌کند یا به عمران و آبادانیِ بیش از نیازِ صرفِ می‌کند و یا وارث، پس از مرگش آن را بی‌هوده تلف می‌کند. حاصلِ اینکه مالِ بَخِیلِ بی ثوابِ تلفِ می‌شود و برایِ او فقط حساب و عقابِ می‌ماند» و فرمود: «اگر زبانِ فاسدِ شود، همهٔ جهانیانِ بر آن گریه کنند و اگر دل و جانِ فاسدِ شود، روحانیانِ بر آن گریه کنند؛ یعنی زبانِ از عالمِ ظاهر است و همهٔ بلاها از آن پیدا می‌شود. بر فسادِ آن، عالمِ ظاهرِ گریه می‌کند حقیقتاً یا حکماً و دل که از عالمِ غیب است و نیز همهٔ آفت‌ها از آن سر می‌زند، برایِ فسادِ آن، عالمِ غیبِ ماتم می‌نمایند».

حضرت سیدنا عمر رضی الله عنه فرمود: «هیچ دوستی بهتر از حفظِ زبان، هیچ پوششی بهتر از تقوا، هیچ مالی بهتر از قناعت، هیچ احسانی بهتر از نصیحت و هیچ طعامی شیرین‌تر از صبر در مصیبت نیست»<sup>۲</sup> همچنین فرمود: «ده چیز اگر بدونِ فایده

۱. نیست برای انسان مگر کوشش او. نجم/ ۳۹.

۲. منبّهات ابن حجر عسقلانی، ص ۶۶.

باشند، پس همه فاسد و بی‌فایده‌اند؛ عقل، فاسد است بدون پرهیزگاری و فضل، بدون علم و کامیابی، بدون ترس و پادشاهی، بدون عدل و حسب، به غیر ادب و خوشحالی، بدون امن از زوال و غنا، بدون سخا و فقر، بدون قناعت و رفعت، بدون تواضع و جهاد، بدون توفیق الهی<sup>۱</sup>.

سیدنا فاروق رضی الله عنه فرمود: «هر کس از زیاده‌گویی بپرهیزد، به او حکمت داده می‌شود و هر کس زیاده‌دیدن را ترک کند، خشوع و خشیّت به او عطا می‌شود و هر کس از زیاد خوردن خودداری کند، لذّت عبادت برای او حاصل می‌شود و هر کس از زیاد خندیدن دوری کند، به او هیبت داده می‌شود و هر کس از مزاح بپرهیزد، زیبایی هیبت به او عطا می‌شود و هر کس حبّ دنیا را ترک کند، حبّ آخرت به او بخشیده می‌شود و هر کس از عیب‌جویی دیگران دوری کند، بر ارشاد نفس خود به صلاحیت توفیق می‌یابد و هر کس از جستجو کردن در کیفیت الله جلّ و علا بپرهیزد، از منافقت رهایی می‌یابد»<sup>۲</sup>.

حضرت سیدنا عثمان رضی الله عنه فرمود: «هر کس حبّ دنیا را ترک کند، حق تعالی او را دوست می‌دارد و هر کس از گناهان دوری کند، فرشتگان او را دوست می‌دارند و هر کس از طمع خودداری کند، مردم او را دوست می‌دارند»<sup>۳</sup> و فرمود: «تاریکی دل به سبب اندوه دنیا و روشنی دل به دلیل اندیشه آخرت است»<sup>۴</sup>. فرمودند: «چهار چیز

---

۱. همان منبع، ص ۹۹.

۲. همان منبع، ص ۹۰.

۳. همان منبع، ص ۹.

۴. همان منبع، ص ۴.

است که ظاهرشان، فضیلت است و باطنشان، فریضه؛ صحبت صالحان فضیلت است و اقتدا و رعایت ادب به ایشان، فرض؛ تلاوت قرآن فضیلت است و عمل به آن، فرض؛ زیارت قبور فضیلت است و کارسازی برای قبر، فرض؛ عیادت مریض فضیلت است و پند گرفتن از آن، فرض»<sup>۱</sup>.

حضرت سیدنا علی علیه السلام فرمودند: «به هر کس احسان کنی، امیر او می شوی و از هر کس چیزی بطلبی، اسیر او می شوی و از هر کس بی نیاز شوی، نظیر او می شوی؛ یعنی در مقابل او سر فرو نیاورد، اگر چه صاحب جاه باشد»<sup>۲</sup> همچنین فرمود: «سخت ترین و بهترین اعمال، چهار چیز است: ۱) عفو در وقت غضب ۲) سخاوت در وقت تنگ دستی ۳) عفت در خلوت ۴) گفتن سخن حق با صاحب جاه و دولت که از او می ترسی یا امید احسان داری»<sup>۳</sup>.

ایشان علیه السلام فرمود: «هیچ خیری نیست در نمازی که در آن حضور و خشوع نباشد و در روزه‌ای که در آن منع از بیهودگی نباشد و در قرائتی که در آن تفکر و تذکر نباشد و در علمی که پرهیزگاری در آن نباشد و در مالی که سخاوت در آن نباشد و در دعایی که اخلاص در آن نباشد و در نعمتی که بقا ندارد و در برادری که وفا ندارد»<sup>۴</sup>.

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «بر عاقل واجب است که هفت چیز را بر هفت چیز ترجیح دهد؛ فقر را بر غنا، خواری را بر عزت، تواضع را بر رفعت، گرسنگی را بر

---

۱. همان منبع، ص ۳۷.

۲. همان منبع، ص ۲۰.

۳. همان منبع، ص ۵۱.

۴. همان منبع، ص ۹۱.

سیری، غم را بر شادی، پستی را بر بلندی و مرگ را بر زندگی تا به کمال درجه انسانی برسد»<sup>۱</sup>.

ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: «چهار چیز باعث تاریکی دل می شود: بسیار خوردن، صحبت و همنشینی با ظالمان، فراموش کردن گناهان، امید بسیار به این جهان. نور دل نیز به سبب چهار چیز است: کم خوردن، صحبت و همنشینی با صالحان، پشیمانی از گناهان و امید نداشتن به این جهان»<sup>۲</sup>.

حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود: «محبوب ترین اعمال نزد من، راهنمایی گمراهان، الفت با بی کسان و احسان بر مسکینان عیال دار است»<sup>۳</sup> و فرمود: «حق تعالی سه خصلت را بسیار دوست دارد: صرف مال و جان در طاعت به اندازه توان، صبر در سختی و مصیبت و گریه هنگام ندامت»<sup>۴</sup>.

کعب الاحبار رضی الله عنه فرمود: «سه چیز همچون دژ اند که مؤمنان را از شر شیطان حفظ می کنند: مسجد، ذکر الله جل جلاله و قرائت قرآن به شرط حضور و اخلاص»<sup>۵</sup>.  
عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه فرمود: «هر کس این پنج خصلت را داشته باشد، در دنیا و آخرت سعادت مند است: ۱) ذکر بسیار لا اله الا الله محمد رسول الله (۲) گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در ابتدای هر کار (۳) گفتن الحمد لله رب العالمین نزد

---

۱. همان منبع، ص ۸۸.

۲. همان منبع، ص ۳۹.

۳. همان منبع، ص ۲۹.

۴. همان منبع، ص ۲۹.

۵. همان منبع، ص ۲۴.

نعمت ۴) گفتن انا لله و انا اليه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم در هنگام مصیبت ۵) گفتن استغفر الله العظيم و اتوب اليه هنگام ارتکاب گناه<sup>۱</sup>.

امام حسن بصری رحمته الله فرمود: «فساد دل‌ها به سبب شش چیز است: ۱) گناه کردن به امید توبه ۲) علم بی عمل ۳) عمل بی اخلاص ۴) شکر نکردن نعمت‌ها ۵) راضی نبودن به قضا ۶) پند نگرفتن از مردگان»<sup>۲</sup>.

سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمته الله فرمود: «مدت سی سال در عبادات رنج کشیدم، پس ندایی از غیب شنیدم که ای بایزید! خزائن حق تعالی از عبادات پر است، اگر کمال رضای پروردگار را می‌خواهی، به دربار او نیاز و فروتنی بیاور.

چهار چیز آورده‌ام حقاً که در گنج تو نیست نیستی و حاجت و عذر و گناه آورده‌ام یعنی الهی آنچه در خزائن پر رحمت و نعمت تو موجود نیست، این چیزهاست که در نزد من است و البته این هدیه‌ها در نزد کریم بی‌نیاز، قدر و ارزش دارد». ابوسعید خراسانی رحمته الله فرمود: «کوشش در انجام طاعت و عبادت، لازم و ضروری است؛ ولی اعتماد بر این کوشش، فریبنده است؛ یعنی باید بر فضل الهی اعتماد کرد، نه بر کوشش خود». امام اعظم رحمته الله فرمود: «علم فقه که در قرآن نور و حکمت نامیده شده است، مقصود از آن معرفت نفس به نفع و ضرر خود است؛ یعنی تنها با این احکام و اقوال و افعال که به علم فقه شهرت یافته‌اند، مقصود حاصل نمی‌شود، بلکه با مجموع علم اعتقاد و فقه و تصوف موجود می‌گردد».

---

۱. همان منبع، ص ۵۷.

۲. همان منبع، ص ۷۶.

چنانچه امام مالک رحمته الله فرموده است: «هر کس علم فقه آموخت و تصوّف حاصل ننمود، به یقین او فاسق شد و هر کس تصوّف آموخت و فقیه نشد، بی دین شود و هر کس بین هر دو را جمع کرد، عالم کامل حقیقت بین است»<sup>۱</sup>.

امام طریقت، برهان حقیقت، خواجه نقشبند رحمته الله فرمود: «نفی وجود، نزدیک ترین راه برای رسیدن به الله جل جلاله است و آن حاصل نمی شود مگر با ترک قدرت و اختیار و کمال تواضع و افتقار به حضرت پروردگار به همراه ذکر کثیر و قطع دلبستگی از غیر او تعالی» و نیز فرمود: «طریقه ما، طریقه اصحاب کرام است؛ یعنی صحبت به همراه ادب و احترام. در این طریقه اندراج النهایة فی البدایة است؛ به دلیل تأثیر محبت صاحب نهایت در صاحب بدایت».

حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجددی رحمته الله می فرمودند: «تصوّف برای مریدان، مانند سوهان است که زنگار را از دل ها پاک می کند و آن را جلا و صیقل می دهد تا به آینه گی برسد» و برای مرادان می فرمودند:

طریقت بجز خدمت خلق نیست      به تسبیح و سجّاده و دلق نیست

## معارفی درباره سیر و سلوک

مطالبی که در زیر درباره سیر و سلوک بیان می شود از کتاب اشعة اللمعات مولانا عبدالرحمن جامی رحمته الله گرفته شده است. امید است که مورد استفاده همگان قرار گیرد.

---

۱. مرّاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۳۳۵.

## در بیان راه و رونده

درباره اینکه رونده کیست و راه چیست و منزل چند است و مقصد کدام است؟  
در این کتاب چنین آمده است: بدان - اعزَّکَ اللهُ فی الدَّارین - در ابتدا رونده، حس  
است و پس از مدتی عقل می شود که «الْعَقْلُ نُورٌ فِی الْقَلْبِ یُفَرِّقُ بِهِ بَیْنَ الْحَقِّ وَ  
الْبَاطِلِ»<sup>۱</sup> نه عقل معاش و پس از مدتی رونده، نور الله می گردد.

چون رونده را دانستی اکنون بدان که مقصد و مقصود جمله روندگان، معرفت  
خدای - تعالی و تقدس - است و معرفت خدای تعالی، کار نور الله است. حس و عقل  
معاش از معرفت خدای تعالی بی بهره و بی نصیب اند. عقل معاش، پادشاه روی زمین  
است و عمارت روی زمین از اوست و خرابی روی زمین از عقل معاش نیز هست.

خداوند تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ  
خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَحَنَ نُّسَبِحُ بِحَمْدِكَ  
وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾<sup>۲</sup> خدای تعالی در جواب ملائکه فرمود:  
که آدمیان این اعمالی که شما گفتید را انجام نمی دهند، بلکه در جواب ایشان فرمود:  
﴿اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾؛ یعنی اگر چه آدمیان این اعمالی را که گفتید، انجام  
می دهند؛ اما از همین آدمیان اند که به نور الله رسند و مرا بشناسند که مقصود از  
آفرینش، آدمیان بودند و مقصود از آدمیان این بود که من شناخته شوم.

۱. عقل نوری در دل است که به وسیله آن، حق و باطل از هم جدا می شوند.

۲. یاد کن وقتی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی پیدا می کنم، آن ها گفتند: آیا در زمین کسی را پیدا می کنی که در زمین  
فساد و خونریزی کند، در حالی که ما تسبیح و حمد تو را می گوئیم و تو را به پاکی یاد می کنیم. خداوند فرمود: من می دانم آنچه که شما  
نمی دانید. بقره/ ۳۰.

چنانکه داود پیغمبر علیه السلام سؤال کرد و گفت: «إِلَهِي لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟  
قَالَ جل جلاله: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَنْ أُعْرَفَ»<sup>۱</sup>.

پس کار سالکان این است که بکوشند تا در صحبت دانا به نور الله رسند و خدای  
را بشناسند.

یک قدم بر نفس خود نه، آن دگر در کوی دوست  
هرچه بینی دوست بین، با این و آنت کار نیست  
ای درویش! تا خود را می بینی، خدای را نبینی؛ وقتی خود را نبینی، همه خدای  
بینی.

### درباره شریعت، طریقت و حقیقت

بدان - اعزک الله فی الدّارین - که شریعت، گفته پیغمبر و طریقت، عملکرد  
پیغمبر و حقیقت، دید پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «الشَّرِيعَةُ  
أَقْوَالِي وَ الطَّرِيقَةُ أَفْعَالِي وَ الْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي»<sup>۲</sup>.

سالک باید ابتدا از علم شریعت آنچه نیاز است، بیاموزد و و از عمل به طریقت  
آنچه ضروری است، به جای آورد تا از انوار حقیقت به قدر سعی و کوشش وی روی  
نماید. ای درویش! هر کس قبول کند آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته است، از اهل شریعت

---

۱. پرورد گارا! برای چه مخلوق را آفریدی؟ خداوند فرمود: گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا

شناخته شوم. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. شریعت، گفتار من و طریقت، کردار من و حقیقت، حالات من است. همان منبع، ج ۱، ص ۲۹۹.



است و هر کس انجام دهد اعمالی را که پیغمبر انجام داده است، از اهل طریقت است و هر کس ببیند<sup>۱</sup> آنچه پیغمبر دیده است، از اهل حقیقت است.

ای درویش! گروهی که هر سه را دارند، کاملانند و آنها، همان پیشوایان خلقاند و گروهی که از این سه، هیچ ندارند، ناقصانند که همچون بهایم‌اند، بلکه از بهایم پست‌تر. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

ای درویش! برای صورت اعتباری نیست، اگر صورت با معنی باشد، هر دو اعتبار دارند؛ اما صورت بدون معنی اعتبار ندارد؛ اگر معنی آدمیان دارد، آدمی باشد و اگر معنی حیوان دارد، حیوان باشد. دانا همه را می‌بیند و همه را می‌شناسد و با همه از نگاه شریعت عمل می‌کند.

ای درویش! می‌دانی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست؟ غرض کلی این است که آدمیان راست گفتار و راست کردار و دانا و نیک اخلاق شوند. برای دانستن بهتر، به عبارت دیگر بگوییم:

بدان که غرض سه چیز است: اول اینکه تا مردم همچون حیوانات دیگر نباشند، امر و نهی پیغمبر را قبول کنند و مأمور و منهی باشند. دوم اینکه تا به عمل و تقوا

---

۱. مراد حالات است.

۲. و هر آینه بسیاری از جن و انس را برای جهنم پیدا کردیم، برای ایشان دل‌هایی است که حق را با آن نمی‌فهمند و برای آن‌ها چشم‌هایی است که حق را نمی‌بینند و برای آن‌ها گوش‌هایی است که حق را نمی‌شنوند؛ آن‌ها مانند چهار پایان‌اند، بلکه از چهار پایان نیز گمراه‌تر و آن‌ها بی‌خبران‌اند. اعراف/ ۱۷۹.

آراسته شوند و در صحبت دانا بکوشند تا زمانی که به یقین بدانند که خدای یکی است. سوم اینکه تا پس از شناخت خدای، همه حکمت‌های جواهر اشیا را آن طور که هست بدانند و ببینند. وقتی این مراتب را به پایان رسانند، به مقام کمال رسیدند و به شریعت و طریقت و حقیقت آراسته گشتند.

ای درویش! وقتی دانستی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست، اکنون از سخن بگذر و به کار و کوشش روی بیاور تا به جایی برسی که گفته‌اند: آدم بی عمل و صورت بی معنی به کار نیاید. عمل است که سالکان را به مقامات عالی می‌رساند، همانطور که خداوند بلند مرتبه فرمود: ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾<sup>۱</sup>.

عمل اهل طریقت ده چیز است: اول: طلب خداوند ﷻ است. دوم: طلب مرشد است که بدون راهنما نمی‌تواند راه را بپیماید. سوم: ارادت به مرشد است؛ سالک باید بی‌نهایت، مرید و محب<sup>۲</sup> مرشد باشد که ارادت، مرکب سالک است؛ هر چه ارادت، قوی‌تر باشد، مرکب قوی‌تر است. چهارم: فرمان برداری است. باید سالک، مرید و مطیع و فرمانبر مرشد باشد و هر کاری که انجام می‌دهد، دنیوی و یا اخروی، به دستور مرشد<sup>۲</sup> باشد. پنجم: ترک است؛ باید به اشاره مرشد، کارهای بیهوده را ترک کند. ششم: تقواست؛ باید متقی و پرهیزگار و راست کردار و راست گفتار و حلال خوار باشد و شریعت را عزیز دارد و به یقین بداند که هر گشایشی که برای سالک

---

۱. عمل صالح او را بالا می‌برد. فاطر/ ۱۰.

۲. و این واضح و آشکار است که مرشد به شریعت امر می‌کند و مرید را به شریعت آراسته می‌سازد.

حاصل می‌شود، به دلیل متابعت از پیغمبر ﷺ است. هفتم: کم گفتن است. هشتم: کم خوابیدن است. نهم: کم خوردن است. دهم: عزلت است.

این عمل اهل طریقت است و این ده مورد، در سلوک اثرهای قوی دارند. وقتی سالک در خدمت مرشد بر این ده چیز مواظبت نماید و استقامت داشته باشد، اهل استقامت عاقبت به نتیجه می‌رسند و حقیقت ظاهر می‌گردد. اگر یکی از این ده چیز کم باشد، سلوک میسر نمی‌شود و سالک به جایی نمی‌رسد.

### درباره صحبت و آثار آن

بدان که صحبت، آثار بسیار و خواص گوناگون دارد؛ هم در بدی و هم در نیکی. هر سالکی که به مقصد رسید و مقصود حاصل کرد، به این دلیل است که به صحبت رسید. هر سالکی که به مقصد نرسید و مقصود حاصل نکرد، برای این است که به صحبت نرسید. کار صحبت این همه ریاضات و مجاهدات بسیاری دارد و این همه آداب و شرایط بی‌شمار که در راه تصوف نهاده‌اند، برای این است که سالک، شایسته صحبت گردد؛ زیرا وقتی سالک شایسته صحبت گردد، کار سالک تمام می‌شود.

ای درویش! چه بسیارند کسانی که به صحبت دانا می‌رسند ولی از ایشان هیچ فایده‌ای نمی‌برند و این از دو حالت خالی نیست: یا استعداد ندارند یا طالب نیستند.

ای درویش! نه اینکه بی‌ادبی کنی که بی‌ادبی در همه اوقات و همه مکان‌ها، حرام است. هر موضعی، آدابی خاص دارد و در آن موضع، آن ادب را باید نگاه داشت و اگر نگه نداری، بی‌ادب باشی. مقصود ما این است که در خلوت باید با اصحاب،

بی تکلف زندگی کنی؛ زیرا اگر تو تکلف کنی، دیگران نیز باید تکلف کنند؛ درویشان بدین سبب گران بار شوند و سبب آن تو باشی. در میان اصحاب باید بت پرست<sup>۱</sup> نباشی و چیزی را بت خود نسازی، کاری که اصحاب انجام می دهند، تو نیز انجام بده.

ای درویش! هر کاری که مباح است و در انجام دادن و ندادن آن ضرورتی نیست، در آن کار موافقت کردن با اصحاب از کرم و مروت است و اگر موافقت نکنی، بی مروت باشی. هر کاری که نه فرض است و نه سنت و نه ضرورت به آن باشد و نه سبب راحتی اصحاب است، نباید در آن کار عادت کنی؛ چون اگر عادت کنی بت می شود و در میان اصحاب، بت پرست<sup>۲</sup> می باشی. ترک عادت کردن و بت را شکستن<sup>۳</sup>، کار مردان است.

### در بیان ترک

بدان که ترک، قطع پیوند است و قطع پیوند در باطن این است که دوستی دنیا را یک دفعه از دل بیرون کند. ای درویش! هر چیز که حجاب راه سالک می شود و مانع راه وی می گردد، اگر دنیوی باشد یا اخروی، باید ترک کند؛ یعنی همانطور که مال و

---

۱. در اینجا مراد این است که نفس پرست نباشی، هوای نفس خود را پیروی نکنی، طالب لذات نباشی؛ بالاخره دین خود را به دنیا نفروشی.

۲. مراد اینکه هوای نفس خود را پیروی می کنی.

۳. یعنی هوای نفس را شکستن و نفس را از آرزوی او بازداشتن.

جاه، مانع راه سالک است، ممکن است که نماز و روزه بسیار نیز، مانع راه سالک شود<sup>۱</sup>؛ یکی حجاب ظلمانی و یکی حجاب نورانی است.

بدان که مقصود از ترک، ترک کارهای بیهوده است نه ترک کارهای ضروری و لازم؛ زیرا همانطور که مال بسیار، ناپسندیده و مانع راه است، ترک کارهای ضروری نیز، ناپسندیده و مانع راه است؛ برای اینکه آدمی قوت و لباس و مسکن به اندازه ضرورت، نیاز دارد؛ اگر همه را ترک کند، محتاج دیگران می شود و طمع ظاهر می گردد.

طمع، امّ الخبائث است؛ چنان که مال بسیار، فساد بسیار دارد، ترک کارهای ضروری نیز فساد بسیار دارد. هر کس چیزهای لازم و ضروری خود را دارد، نعمتی عظیم دارد و هر کس چیزهای ضروری خود را ندارد، محنتی عظیم دارد. به اندازه ضرورت، نعمت است و وقتی از ضرورت بگذرد، محنت است و هر اندازه زیاد گردد، محنت نیز زیاد می گردد و عذاب های گوناگون به وی روی می نهد.

ای درویش! تو نیستی و پنداری که هستی. هستی، فقط برای خداست و بس. کلمه شهادت، نماز و روزه، صورتی دارند و حقیقتی و تو از حقایق این ها بی خبری و به صورت، قناعت کرده ای. حیفی عظیم باشد، اگر به حقایق این ها نرسی. ترک و معرفت خدای مانند درختی است که معرفت خدای، بیخ این درخت و ترک، ساقه این درخت و همه صفات حمیده و اخلاق پسندیده، میوه های این درخت اند. بیخ

---

۱. اگر نماز و روزه نفل را مردم بدانند و از این دانستن برای تو شهرت پیدا شود و از شهرت خود، لذت ببری و تا جایی که عجب در تو پیدا شود، در اینجا است که عجب عقبه بزرگ در راه تو می شود؛ زیرا نوافل را نباید کسی بداند.

این درخت در دل است و ساقه این درخت از دل ظاهر شده است؛ هر چند بیخ این درخت، قوی تر شود، ساقه این درخت، قوی تر می گردد تا ترک، به جایی رسد که دنیا و آخرت و هستی سالک یک دفعه از بین برود و خدای ماند و بس.

ای درویش! همیشه خدای بود و بس و همیشه خدای باشد و بس؛ اما سالک نابینا بود و زمانی که به حقیقت کلمه شهادت رسید، بینا شد. بدان که ای سالک الی الله! اهل تصوّف برای سه چیز بی نهایت، اعتبار قائل اند: اوّل جذبه، دوم سلوک، سوم عروج. ای درویش! جذبه عبارت از کشش و سلوک عبارت از کوشش و عروج عبارت از بخشش است.

جذبه، فعل حق تعالی است که بنده را به سوی خود می کشاند. بنده روی به دنیا آورده و به دوستی مال و جاه دل بسته است؛ عنایت حق فرا می رسد و روی دل بنده را می گرداند تا بنده روی به خدا آورد. «جَذَبَهُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۱</sup>.

آنچه از طرف حق است، نامش جذبه است و آنچه از طرف بنده است، نامش میل و ارادت و محبّت و عشق است. هر چه توجه بنده زیاده تر شود، نامش عوض می گردد، تا به جایی می رسد که سالک یک دفعه، همه چیز را ترک می کند و روی به خدا می آورد؛ یعنی از همه چیز می گذرد و هر چه غیر حق است همه را فراموش می کند و به مرتبه عشق می رسد.

---

۱. یک کششی از کشش های حق برابر با عمل جن و انس است. کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۳۲.

وقتی این مقامات را دانستی، اکنون بدان که وقتی برای یکی از آدمیان، جذبۀ حق فرا رسد و آن کس در دوستی خدا به مرتبۀ عشق رسد، اغلب اتفاق می افتد که از آن بر نمی گردد و در همان مرتبۀ عشق زندگی می کند و در همان مرتبه از این عالم می رود. این چنین کسی را مجذوب می گویند. بعضی افراد بر می گردند و از خود با خبر می شوند. اگر سلوک کند و سلوک را به پایان رساند، او را مجذوب سالک گویند. اگر سلوک کند و سلوک را به پایان رساند، آن گاه جذبۀ حق به ایشان برسد، او را سالک مجذوب گویند و اگر سلوک کند و سلوک را به پایان رساند و جذبۀ حق به ایشان نرسد، او را سالک گویند. جمله چهار قسم می شوند: مجذوب، مجذوب سالک، سالک، سالک مجذوب و سالک.

شیخ شهاب الدّین سهروردی در **عوارف المعارف** می آورد که از این چهار قسم، یک قسم شایسته شیخی و پیشوایی است و آن مجذوب سالک است؛ ولی چند قسم دیگر شایسته شیخی و پیشوایی نمی باشند.

مردم باید ابتدا بسیار احتیاط کنند و مرید هر کس نشوند، هر چند آنان، صالح و عزیز باشند؛ زیرا شیخی و پیشوایی و مرید گرفتن، کاری دیگر است، درباره آن ها که اهل طامات<sup>۱</sup> اند، سخن نمی گویم. ای درویش! بسیاری را دیده ام که ادّعای شیخی می کنند و شیخی را وسیله ای برای کسب مال و جاه ساخته اند. خدای تعالی همه را از صحبت ایشان نگاه دارد.

---

۱. سخنان بیهوده.

وقتی معنی جذبه را دانستی، اکنون بدان که معنی سلوک، سیر است و سیر بر دو قسم است: سیر الی الله و سیر فی الله. سیر الی الله، نهایت دارد، اما سیر فی الله، نهایت ندارد.

اهل تصوّف می گویند که سیر الی الله عبارت از این است که سالک آن قدر سیر کند که خدای را بشناسد. وقتی خدای را شناخت، سیر الی الله به پایان می رسد و آنگاه سیر فی الله شروع می شود. سیر فی الله عبارت از این است که سالک پس از شناخت خدای، به سیر خود ادامه دهد تا همه صفات و اسامی و افعال خدای را دریابد و علم و حکمت خدای را بداند. صفات و اسامی خدای و علم و حکمت او بسیار است، بلکه نهایت ندارد؛ اگر چه نهایت ندارد، تا زنده است این کار را ادامه دهد.

از صفات تو آنچه حصّه ماست      کمتر از قطره ای ز صد دریاست

این سخن اهل تصوّف درباره سلوک بود؛ اما اهل وحدت می گویند: سیر الی الله عبارت از این است که سالک آن قدر سیر کند که به یقین بداند که وجود، یکی بیش نیست و آن وجود خدای - تعالی و تقدّس - است و به غیر از وجود خدای، وجودی دیگر نیست. آن زمان سیر الی الله به پایان می رسد و سیر فی الله شروع می شود.

سیر فی الله عبارت از این است که سالک پس از اینکه دانست که وجود، یکی بیش نیست و آن، وجود خداست، اندکی دیگر سیر کند که همه جواهر اشیا و همه حکمت های آن ها را آن چنان که هست بداند و ببیند. بعضی گفته اند که امکان ندارد که یک شخص این همه بداند و ببیند؛ برای اینکه عمر آدمی، اندک است و علم و حکمت خدای، بسیار.



بعضی گفته‌اند که امکان دارد که یک آدمی این همه بداند؛ چرا که استعداد آدمیان متفاوت است، استعداد بعضی بی‌نهایت قوی است. این بود سخن اهل وحدت در بیان سلوک. وقتی معنی سلوک را دانستی اکنون بدان که عروج، ترقی است. ای درویش! درویشی اختیار کن که عاقل‌ترین آدمیان، درویشان‌اند که به اختیار خود، درویشی اختیار کرده‌اند و از سر دانش، نامرادی برگزیده‌اند<sup>۱</sup>؛ چون به یقین دانسته‌اند که در زیر هر مرادی، ده نامرادی نهفته شده است بلکه صد تا و عاقل برای یک مراد، صد نامرادی تحمل نمی‌کند؛ از این رو آن یک مراد را ترک می‌کند تا آن صد نامرادی را تحمل نکند.

ای درویش! به یقین بدان که ما مسافریم و لحظه به لحظه در گذریم. اگر دولت است می‌گذرد و اگر محنت هم است می‌گذرد. اگر دولت داری، اعتماد بر دولت مکن؛ چرا که معلوم نیست که لحظه‌ای دیگر چگونه باشد و اگر محنت داری، دل تنگ مکن که معلوم نیست لحظه‌ای دیگر چگونه باشد. به فکر آن باش که ایمان خود را کامل کنی و حقایق دین را دریابی و خدای خود را از خود راضی کنی و با ایمان ضعیف به قبر نروی و از تو آزاری به کسی نرسد و به اندازه‌ای که می‌توانی، به خلق نیکی کن. والحمد لله رب العالمین.

---

۱. یعنی آگاه شدند و دانستند که مرادهای نفس اماره را بجا آوردن خطری عظیم دارد و از این خطر بزرگتر چیست که انسان را از خدا دور می‌کند.

## وصایای حضرت حاج سید عبدالله نقشبندی مجددی

ای رهروان طریقت، ای سالکان الی الله، ای مریدان، ای برادران! مانند اجداد خود در هر امر و نیت، از آن سرور ﷺ متابعت کنید و به قرآن و سنت رسول خدا ﷺ چنگ بزنید. هر چه مطابق قرآن مجید، در زندگی پیش آید محکم بگیرید و به آن عمل کنید و از امور خلاف سنت و امور بدعت بپرهیزید.

قناعت، پیشه نمایید که قناعت، گنجی بی پایان است. در این طریقه، نه محرومی و نه مجاهده است. ما فضلیانیم، ما مراد یافته گانیم، راه را برای ما هموار نموده اند و نهایت را در بدایت درج کرده اند. عمل به شریعت و اتباع سنت و ذکر خفی، طریقه ماست. پیران ما با شوق و عشق و جذبه این راه را پیمودند و به حکم «جَذَبَةُ مَنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ»<sup>۱</sup> به این سعادت مشرف شده اند.

هدف از سیر و سلوک، رضای خدای تبارک و تعالی است که به وسیله آن بر احکام شریعت کاملاً عمل کردن است تا از توجّهات و فیوضات و علوم و اسرار عالم امر، ذاکر و سالک به مقام عبدیت و رضا نایل گردد.

بندگی خدای تبارک و تعالی را انجام دهید، تا فنا و بقا دست دهد. مانند بزرگان دین، تسلیم امر خدا باشید و کلمات مصطلحه را پیشه خود سازید. به مراقبه بپردازید؛ زیرا مراقبه، سبب اطمینان قلب و جمعیت خاطر می گردد. در طریقه ما به وسیله مراقبه، می توان به مرتبه وزارت و تصرف در عالم ملک و ملکوت رسید.

---

۱. مرقة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۹۲۵.

در این دنیای متمدن و پیشرفته این سؤال پیش می‌آید که سیر و سلوک چگونه است؟ امام ربّانی مجدّد الف ثانی رحمته الله جواب این سؤال را چنین فرمودند: «هر چه در عالم به ظهور آمده و خواهد آمد، همه از تأثیر اسم ظاهر خدای تبارک و تعالی است که سیر تجلیات صفات و اسمای باری تعالی است؛ اما اسم باطن خدای تعالی در نزد صوفیان مخلص است. خداوند بلند مرتبه فرمود: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾<sup>۱</sup>. دعا، همان طلبیدن است و استجابت بخواهید، به فضل خود عطا خواهد کرد و به رحمت و لطف خود، از نیستی، هستی به وجود خواهد آورد.

﴿إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۲</sup> آرامش و تسکین قلب فقط در یاد خداوند رحمته الله است و اگر آرامش دنیا را بخواهید، باید گناهان را ترک کنید. خداوند رحمته الله آرامش قلبی را به کسانی می‌دهد که دل‌هایشان مملو از محبت او باشد، اگر چه به ظاهر به فقر و گرسنگی و مصیبت گرفتار باشند. خداوند رحمته الله وعده فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>۳</sup> کسانی که بر طبق حکم خداوند رحمته الله و بر خلاف خواسته‌های ظاهر و هوای نفس و شیطان گام برداشتند، موفق و در هر دو جهان، سرفراز خواهند بود. اوّلین پله در این راه، اصلاح و تربیت نفس و مجاهدت و هجرت در راه اوست که سیرت بسیاری از بزرگان، مملو از این خصائص ارزنده است، کسانی که همه مشکلات را متحمل شدند تا راه را به سر منزل مقصود

۱. از من بخواهید تا اجابت کنم برای شما. غافر/ ۶۰.

۲. بدانید که دل‌ها با یاد خداوند آرامش می‌یابد. رعد/ ۲۸.

۳. آنان که در راه ما با جان و مال جهاد کردند، محققاً آنان را به راه خویش هدایت می‌کنیم. عنکبوت/ ۶۹.

رساندند. از عصر درخشان و نورانی پیامبر اکرم ﷺ گرفته تا قیام قیامت این فضایل نصیب کسانی می شود که مردان حق را جستجو کنند و فقط محض خداوند ﷻ با آنها هم کلام شوند.

دوستی با اولیاء الله و انتخاب یک مرشد کامل و راهنما برای هر فرد لازم است و در هر یک، فوائد زیادی نهفته شده است. بسیاری از عزیزان و دلباختگان راه شریعت و طریقت از این حقیقت آگاه شدند؛ از این رو، پا بر روی همه خواهشات گذاشتند و برای رسیدن به مقصود هجرت کردند. خداوند ﷻ ما را از فیض معنوی آنها سیراب کند و در راه حق و حقیقت راهنمایی نماید.

## فصل سوم

### شجره مبارک سلسله نقشبندیّه مجددیه

۱) الهی! به حرمت سرور کائنات، فخر موجودات، رحمة للعالمین، حضرت محمد رسول الله ﷺ: ایشان در ۱۲ ربیع الاول سال عام الفیل متولد شدند و در سن ۶۳ سالگی در ۱۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری، دار فانی را وداع گفتند. روضه مقدّس آن حضرت در مدینه منوره است.

۲) الهی! به حرمت خلیفه رسول الله، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه: ایشان در ۲۲ جمادی الثانی سال ۱۳ هـ ق در سن ۶۳ سالگی رحلت کردند و آرامگاه مبارکشان در روضه پیامبر اکرم ﷺ است.

۳) الهی! به حرمت حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه: وی پس از عمری طولانی و با برکت که حدود ۲۵۰ سال بود، در سال ۳۵ هـ ق وفات یافت. آرامگاه مبارکشان در شهر مدائن در ۳۰ کیلومتری بغداد، نزدیک طاق کسری قرار دارد.

۴) الهی! به حرمت حضرت امام قاسم بن محمد رضی الله عنه: وی در سال ۳۶ هـ ق متولد شد و بیش از ۷۲ سال عمر نمود و سرانجام در ۲۴ جمادی الاول سال ۱۰۷ هـ ق

دار فانی را وداع گفت و در مدینه منوره به خاک سپرده شد. درباره سال فوت وی اختلاف است؛ بنا بر مشهور، بین سال‌های ۱۰۱ - ۱۰۸ هـ ق بوده است.

۵) الهی! به حرمت حضرت امام جعفر صادق رحمته الله: ایشان در ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هـ ق در مدینه منوره به دنیا آمدند و پس از ۶۵ سال زندگی، در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هـ ق در مدینه منوره از دنیا رفتند. آرامگاه مبارکشان در جنت البقیع مدینه منوره است.

۶) الهی! به حرمت سلطان العارفین، حضرت بایزید بسطامی رحمته الله: تولد وی به سال ۱۳۱ هـ ق ثبت شده است. درباره مدت زندگی و سال وفات ایشان اختلاف است. عده‌ای عمر وی را ۱۵۵ و عده‌ای ۱۰۳ و عده‌ای ۹۱ و بعضی هم ۷۳ سال دانسته‌اند. سال وفات ایشان بین سال‌های ۲۳۴ - ۲۶۱ هـ ق ذکر شده است. آرامگاه مبارکشان در بسطام، ۶ کیلومتری شاهرود است.

۷) الهی! به حرمت حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی رحمته الله: ظاهراً او در سال ۳۵۲ هـ ق در روستای خرقان از توابع بسطام به دنیا آمد و پس از ۷۳ سال زندگی، در روز شنبه، دهم محرم سال ۴۲۵ هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در خرقان، ۲۰ کیلومتری بسطام است.

۸) الهی! به حرمت حضرت خواجه ابوالقاسم گرگانی رحمته الله: ایشان در سال ۴۵۰ هـ ق رحلت کردند. آرامگاه مبارکشان در کیلومتر ۴۰ جاده کلاله - مراوه تپه، پلیس راه چاتل در استان گلستان است.

۹) الهی! به حرمت حضرت خواجه ابوعلی فارمدی رحمته الله: وی در سال ۴۰۵ هـ ق در فارمد طوس به دنیا آمد و در سال ۴۷۷ هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در ۲۰ کیلومتری شمال شهر مشهد مقدس، در روستای فارمد قرار دارد.

۱۰) الهی! به حرمت حضرت خواجه ابویوسف همدانی رحمته الله: وی به سال ۴۴۰ یا ۴۴۱ هـ ق در بوزنجر دهمدان دیده به جهان گشود و پس از ۹۵ سال زندگی، در ۲۷ رجب سال ۵۳۵ هـ ق وفات یافت. آرامگاه مبارکش در شهر مرو در محلی به نام بامیین قرار دارد.

۱۱) الهی! به حرمت حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمته الله: وی در سال ۴۹۳ هـ ق در قریه غجدوان بخارا چشم به جهان گشود و در ۱۲ ربیع الاول سال ۵۷۵ هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در بخارا، در ده غجدوان است.

۱۲) الهی! به حرمت حضرت خواجه عارف ریوگری رحمته الله: وی در قریه ریوگر متولد شد و در اوّل شوّال سال ۶۱۶ هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در بخارا در محلی به نام ریوگراست.

۱۳) الهی! به حرمت حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی رحمته الله: وی در ده انجیر فغنی به دنیا آمد و در ۱۷ ربیع الاول سال ۷۱۵ هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در بخارا، در زادگاهش قرار دارد.

۱۴) الهی! به حرمت حضرت خواجه عزیزان علی رامتینی رحمته الله: وی در قریه رامتین چشم به جهان گشود و به سال ۷۲۱ هـ ق جان به جان آفرین تسلیم کرد. آرامگاه مبارکشان در زادگاهش، رامتین می باشد.

۱۵) الهی! به حرمت حضرت محمد باباسمّاسی رَحْمَةُ اللهِ: این عارف بزرگ در قریه سمّاس متولّد شد و در سال ۷۵۵ هـ ق در زادگاهش چشم از جهان فرو بست و آرامگاه مبارکش در همان مکان است.

۱۶) الهی! به حرمت حضرت سیّد السّادات، سیّد امیر کلال رَحْمَةُ اللهِ: ایشان در قریه سوخار در نزدیکی بخارا پا به عرصه وجود نهادند و در ۸ جمادی الاول سال ۷۷۲ هـ ق در سوخار دیده از جهان فرو بستند. آرامگاه مبارکشان در زادگاهشان می باشد.

۱۷) الهی! به حرمت پیر پیران، حضرت خواجه خواجهگان، بدر الملة و الدین، حضرت بهاء الحق و الدین، محمد نقشبند رَحْمَةُ اللهِ: ایشان در محرم سال ۷۱۷ هـ ق در قصر عارفان - از روستاهای بخارا - به دنیا آمدند و در شب دوشنبه، سوم ربیع الاول سال ۷۹۱ هـ ق، در سن ۷۳ سالگی، دار فانی را وداع گفتند. آرامگاه مبارکشان، در زادگاهشان قرار دارد.

۱۸) الهی! به حرمت حضرت خواجه علاء الدین عطّار رَحْمَةُ اللهِ: وی در ۲۰ رجب سال ۸۰۲ هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در بخارا، ده چغانیان است.

۱۹) الهی! به حرمت حضرت مولانا یعقوب چرخي رَحْمَةُ اللهِ: وی بین سالهای ۷۵۷ - ۷۶۲ هـ ق در روستای چرخ، یکی از روستاهای بزرگ از توابع لوگر در افغانستان متولّد شد. وی در ۵ صفر ۸۵۱ هـ ق درگذشت و آرامگاه مبارکش در ۵ کیلومتری دوشنبه، پایتخت تاجیکستان در قریه هلیغو قرار دارد.

۲۰) الهی! به حرمت حضرت خواجه عبیدالله احرار رَحْمَةُ اللهِ: وی در رمضان سال ۸۰۶ هـ ق در روستای باغستان تاشکند یا در روستای کوماگران در نزدیکی سمرقند



چشم به جهان گشود و پس از ۸۹ سال زندگی، سرانجام در ۲۹ ربیع الاول سال ۸۹۵ هـ ق دارفانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در سمرقند ازبکستان قرار دارد.

(۲۱) الهی! به حرمت حضرت مولانا محمد زاهد سمرقندی رحمته الله: وی در اوّل ربیع الاول سال ۹۳۶ هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در سمرقند ازبکستان قرار دارد.

(۲۲) الهی! به حرمت حضرت خواجه محمد درویش سمرقندی رحمته الله: ایشان در ۱۹ محرم الحرام سال ۹۷۰ هـ ق جان به جان آفرین تسلیم کردند. آرامگاه مبارکشان در ازبکستان، خوارزم، در محلی به نام اسفراء است.

(۲۳) الهی! به حرمت حضرت خواجه امکنی سمرقندی رحمته الله: وی در ۲۲ شعبان سال ۱۰۰۸ هـ ق در سن ۹۰ سالگی رحلت کرد. آرامگاه مبارکش در ازبکستان، روستای امکنه در نزدیکی بخارا قرار دارد.

(۲۴) الهی! به حرمت حضرت خواجه باقی بالله صاحب رحمته الله: وی در سال ۹۷۱ یا ۹۷۲ هـ ق در کابل متولد شد و پس از ۴۰ سال زندگی، در روز دوشنبه ۲۵ جمادی الثانی سال ۱۰۱۲ هـ ق در گذشت. آرامگاه مبارکش در هندوستان، دهلی کهنه قرار دارد.

(۲۵) الهی! به حرمت حضرت امام ربّانی، مجدد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی سرهندی رحمته الله: ایشان در سال ۹۷۱ هـ ق در سرهند متولد شدند و سرانجام در ۲۸ صفر ۱۰۳۴ هـ ق در سن ۶۳ سالگی، دارفانی را وداع گفتند. آرامگاه مبارکشان در سرهند هندوستان است.

(۲۶) الهی! به حرمت حضرت خواجه محمد معصوم رحمته الله: ایشان در سال ۱۰۰۷ یا ۱۰۰۹ هـ ق چشم به جهان گشودند و پس از ۷۳ سال زندگی، در نهم ربیع الاول ۱۰۷۹ هـ ق از دنیا رفتند. آرامگاه مبارکشان در سرهند هندوستان قرار دارد.

(۲۷) الهی! به حرمت حضرت شیخ سیف الدین فاروقی رحمته الله: وی در سال ۱۰۵۵ هـ ق در سرهند متولد شد و در سال ۱۰۹۵ هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در سرهند است.

(۲۸) الهی! به حرمت حضرت سید نور محمد بدوانی رحمته الله: ایشان در سال ۱۱۳۵ هـ ق رحلت کردند. آرامگاه مبارکش در هندوستان قرار دارد.

(۲۹) الهی! به حرمت حضرت شمس الدین حبیب الله میرزا جان جانان رحمته الله: ایشان در سال ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۳ هـ ق ولادت یافتند و پس از ۸۲ سال زندگی، در شب عاشورای ۱۱۹۵ هـ ق به شهادت رسیدند. آرامگاه مبارکشان در هند، دهلی نو قرار دارد.

(۳۰) الهی! به حرمت حضرت عبدالله غلام علی شاه صاحب دهلوی رحمته الله: وی در سال ۱۱۵۸ در قصبه تباله، از توابع پنجاب، متولد شد و پس از ۸۲ سال زندگی، در ۲۲ صفر ۱۲۴۰ هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در مسجد جامع دهلی نو است.

(۳۱) الهی! به حرمت حضرت شیخ ابوسعید صاحب رحمته الله: وی در ۲ ذیقعه سال ۱۱۹۶ هـ ق در رامپور متولد شد و سرانجام پس از ۵۴ سال زندگی، در ۱ شوال

سال ۱۲۵۰ هـ ق درگذشت. آرامگاه مبارکش در دهلی نو، در جوار مقبره حضرت شاه غلامعلی دهلوی قرار دارد.

(۳۲) الهی! به حرمت حضرت شیخ احمد سعید صاحب رحمته الله: وفات ایشان در ۲ ربیع الاول سال ۱۲۷۷ هـ ق ذکر شده است. آرامگاه مبارکش در جنت البقیع مدینه منوره است.

(۳۳) الهی! به حرمت حضرت حاج دوست محمد صاحب رحمته الله: وی در سال ۱۲۸۴ هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در پاکستان، دره اسماعیل خان، در روستایی به نام موسی زائی است.

(۳۴) الهی! به حرمت حضرت سلطان اهل جذبه، مولانا امان الله صاحب رحمته الله: ایشان در سال ۱۲۹۳ هـ ق از دنیا رفتند. آرامگاه مبارکشان در افغانستان، ولایت فراه ولسوالی پرچمن، در روستایی به نام طولی شریف (ولی آباد) است.

(۳۵) الهی! به حرمت حضرت محبوب الله، پیر پیران، خواجه خواجگان، وسیلتنا الی الله الوهاب، حضرت مولانا ولی الله صاحب رحمته الله: وی در سال ۱۲۶۳ هـ ق دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۲۹ هـ ق دارفانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در افغانستان، ولایت فراه ولسوالی پرچمن، در روستای تحت پرچمن است.

(۳۶) الهی! به حرمت صاحب التقوی، عروة الوثقی، جامع الاسرار و العلوم، حضرت خواجه محمد معصوم ولی رحمته الله: ایشان در سال ۱۳۷۶ هـ ق در سن ۶۰ سالگی، رحلت کردند. آرامگاه مبارکش در افغانستان، ولایت فراه ولسوالی پرچمن، در روستای نورآباد است.

(۳۷) الهی! به حرمت منبع فیوضات لایتناهی، حضرت محمد یوسف رحمته الله:

ایشان در سال ۱۳۸۱ هـ ق از دنیا رفتند. آرامگاه مبارکشان در افغانستان، ولایت فراه ولسوالی پرچمن، در روستای نورآباد است.

(۳۸) الهی! به حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سر حلقه عارفان، غواص

دریای معانی، کاشف اسرار حقیقت و معرفت، حضرت حاج شمس الحق نقشبندی  
مجددی رحمته الله: این بزرگوار در سال ۱۴۰۰ هـ ق (۱۳۵۸ هـ ش) پس از کودتای هفت  
ثور در افغانستان به اسارت دولت کمونیستی در آمد و تاکنون خبری از ایشان نیست.

(۳۹) الهی! به حرمت مظهر تجلیات الهی، حضرت محمد مظهر نقشبندی

مجددی رحمته الله: ایشان در سال ۱۴۱۸ هـ ق (۱۳۷۶ هـ ش) دارفانی را وداع گفتند.  
آرامگاه مبارکشان در خراسان رضوی، شهرستان باخرز، روستای گندمشاد است.

## شجره نسبى

سيّد عبدالله نقشبندى مجدّدى ابن حضرت حاج شمس الحق صاحب ابن  
حضرت محمد قيّوم صاحب ابن حضرت مولانا ولي الله صاحب ابن حضرت مولانا  
امان الله صاحب ابن حضرت ملّا رحمت الله صاحب ابن حاج الحرمين الشريفين،  
حضرت حاج ملّا على محمد صاحب ابن حضرت ميان مير احمد صاحب ابن  
حضرت ملّا سكندر صاحب ابن حضرت ملّا محمد يوسف صاحب ابن عمر صاحب  
ابن عيسى صاحب ابن سليمان صاحب ابن على صاحب ابن محمد صاحب ابن  
حسن صاحب ابن فقير صاحب ابن خليل صاحب ابن يونس صاحب ابن على  
صاحب ابن ايّوب صاحب ابن يوسف صاحب ابن نائب صاحب ابن نورالدين  
صاحب ابن عاجز صاحب ابن علاء الدين صاحب ابن مسعود صاحب ابن حمزه  
صاحب ابن على صاحب ابن اسماعيل صاحب ابن اصغر صاحب ابن حضرت  
ابراهيم صاحب رَحِمَهُ اللهُ ابن امام موسى كاظم رَحِمَهُ اللهُ ابن امام جعفر صادق رَحِمَهُ اللهُ ابن امام  
محمد باقر رَحِمَهُ اللهُ ابن امام زين العابدين رَحِمَهُ اللهُ ابن امام حسين رَحِمَهُ اللهُ ابن امير المؤمنين  
حضرت على رَحِمَهُ اللهُ و زوجته سيّدة النساء، فاطمه الزهرا و هى بنت سيّد الكونين و  
رسول الثقلين و تاج الحرمين، افضل الرسل و هادى السبل، شمس الضحى، بدر  
الدّجى، صاحب قاب قوسين او أدنى، حضرت محمد مصطفى رَحِمَهُ اللهُ.

غزلی از حاج خلیفه عبدالرئوف مجیدی در بیان سلسله مبارک نقشبندیه

مرا از عشق آن جانان بسی جود و عطا آمد

به مدح سلسله طوطی نطقم بانوا آمد

طریق نقشبندی کوست موصل تر زهر راهی

اول از مصطفی گویم که شاه باصفا آمد

پس از وی حضرت صدیق اکبر یار غار وی

ز بعدش حضرت سلمان به عالم رهنما آمد

پس آنکه قاسم است و جعفر صادق امام ما

ز بعدش بایزید و ابوالحسن کو پیشوا آمد

ابوالقاسم ز بعدش پیشوا شد شیخ گرگانی

ز بعدش بوعلی دیگر ابویوسف لقا آمد

پس از وی خواجه عبدالخالق است و خواجه عارف

ز بعدش خواجه محمود آنکه نیکو باجلا آمد

رسیده رشته نسبت از آن بر سید کلال آری

بهاء الدین شه عالم عجب مشکل گشا آمد

دگر خواجه علاء الدین و مولانا بود یعقوب

عبیدالله احراری چه پیر باسخا آمد

محمد زاهد و درویش محمد خواجه امکن

جناب باقی بالله ام امام باکفا آمد

امام شرع ربانی مجدد الف ثانی شد  
 ز نسلش خواجه معصوم بزرگ و باوفا آمد  
 ز بعدش شیخ سیف الدین وسید نور احمد شد  
 حبیب الله میرزا جان جانان جان ما آمد  
 شد عبدالله مجدد مائة ثالث عشر آن شاه  
 ابوسعید و شاه احمد سعید با حیا آمد  
 به حاجی دوست محمد صاحب بنگر تو بعدای دوست  
 امان الله صاحب آن طبیب باشفا آمد  
 ز هندوستان قدوم آورد عالم شد از او پرنور  
 ولی الله پوروی چه شمس باضیا آمد  
 لوائ قطبیت میراث آمد بهر این شاهان  
 محمد شاه معصوم ولی قطب الاولیا آمد  
 پس آنگه شاه محمد یوسف آقا جانشین وی  
 برای رهبری آری پراز نور و ضیا آمد  
 به حاجی شاه شمس الحق رسید این نسبت عالی  
 نموده طی منزلها به حق عین بقا آمد  
 چو در راه شهادت جان خود را باخت آن سرور  
 در اسرار یزدانی از ایشان برملا آمد

رسیده نسبت عالی به این شیخ جهان آرا

محمد حاج مظهر شاه به جایش مقتدا آمد

پس از وی حاج عبدالله ابن شمس الحق

کمال معرفت او راست کو از خود رها آمد

در این آخر زمان پیری چنین هادی بسوی حق

به ارشاد مریدان مخلصانه بی ریا آمد

بود عبدالرئوف شایقش از مخلصان او

بظل دولت عالی مقامش با وفا آمد

### غزلی از خلیفه غلامعلی تیموری

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| ای پیر تو را پیری پدروار مبارک     | تاج و کمر و خرقه و دستار مبارک      |
| از شرق نبوت شفق صبح سعادت          | تا غرب ولایت بسرایشار مبارک         |
| از شمس الحقت شعشه نور هدایت        | از مظهر الحق جرعه سرشار مبارک       |
| بر چهره عیان جلوه آثار مجدد        | بر سینه نهان صفحه اسرار مبارک       |
| این سلسله عالیہ نقشیه تا حشر       | منسوب بر آن دولت بیدار مبارک        |
| خیل خلفا را بوجود تو تفاخر         | سیل عرفا بر درو دربار مبارک         |
| از دست منه آنکه تو را دست گرفتست   | ای دوست خدا دست خدا یار مبارک       |
| تاهست جهان و بیجهان هست شب و روز   | در هر شب و روزی دم صد بار مبارک     |
| شاهی به تو ارزنده و درویشی به بسمل | این بر من و آن بر تو به تکرار مبارک |



اشعاری از خلیفه ملّا عبدالحمید در منقبت حضرت حاج شمس الحق

### نقشبندی مجددی

حمدلله شکر حق آرم بجای ای دوستان

دور بودم چون فتادم بردراین خانمان

هر رگی پی گشت پر از عشق آن شاه زمان

خوش سراینده چوبلبل ازفراقش نغمه خوان

خضر وقت است شاه شمس الحق حیات جاودان

بشنوید ای سالکان چون فیض بسیاریمن

از شمیم عطرسا باد صبای پرچمن

مرغ جانم می پرد هر دم بسوی آن وطن

تا شود حاصل مرادش در حقیقت بی سخن

مرغ جان ازیمن شه دارد هوای آشیان

گر ز رفتارم سخن از من همی آید برون

عشق شه شمس الحقم آخر کشد سوی جنون

مست فیض آن شه نشه دائماً دل غرق خون

چون منم محزون هجرش گشته ام زار و زیون

بیخودانه همچو مجنونم کنون بی سازمان

شد پریشان خاطر م افتاده اندر دام عشق  
 خانمان یکسر خراب افتاده اندر نام عشق  
 هیچ کس آسان ندیده در جهان او کام عشق  
 بی ولی گر ره روی اکنون تویی هم خام عشق  
 این میسر کی شود جز صحبت صاحب دلان  
 دست آویزی ست محکم دامن عالی جناب  
 این یقین می دان عزیز من بدون از اضطراب  
 تابه کی کورو کراز غفلت به چشم نیمه خواب  
 دامن شمس زمان آور به چنگ و خوش بتاب  
 ثابتاً خود را اگرداری ز جمع سالکان

#### ایضاً

شاه شمس الحق جناب حضرت مولای ما پیشواورهنما مسند نشین اولیا  
 قطب دوران سایه حق با عطوفت بهر ما رحمت حق است بیشک سالکان را مقتدا  
 خاک کویش آرزو دارم به هر صبح و مسا  
 آن ضیای دین یعنی روشنای چشم دل ماه و خورشید فلک از نور رویش منفعل  
 گر نشینی محفلش از دل رود هر غش و غل دست زن در دامنش از مسلک غیر او بهل  
 صیقل زنگار دلها دل از او یابد صفا  
 صاف شو دامن او گیر از سر صدق و نیاز ترک خود کن از هوسها جان بدر گاهش بباز

اویقین شاه زمان است دل بهر سو چون متاز      پس نشین اندر حضورش با خودی خود مناز

تا شود دور از وجودت کبر و وسواس و هوا

شاه امان الله صاحب را نهال پرثمر      با شریعت مستقیم و با طریقت راهبر

حضرت شمس الحق آن محبوب دلها مشتهر      نقطه پرگار ایران و خراسان سربسر

محرم اسرار حق مولای عالم شاه ما

از پس آئینه دل طوطیم گویای او      شکرم ز اسرار حق داده دلم جویای او

از زلال معرفت یک قطره از دریای او      نوش کردم محو گشتم واله و شیدای او

ساقی دل حضرت شمس الحق آن مولای ما

از قدومش روزن دلهای عالم وا شده      عزت اکرام او از خالق یکتا شده

یک توجه گر کند گویی قیامت پاشده      این کمینه ثابت از یمنش بین گویا شده

بلبل خوش نغمه در گلهای فیضش دائماً

### ایضاً

غوث عالم حضرت شمس الحق آن عالی جناب

تابع شرع پیمبر مستقیم اندر کتاب

نائب است مر حضرت معصوم را آن مقتدا

بزم پر نورش تو را بهتر ز هر مشک و گلاب

شاه وقت خویش باشد نعمت پروردگار

سالکان را واجب است آن فیض بی حد و حساب

باطن آلوده‌ات را سالکا چون صیقل است

با ادب باش و یقین دان روی دل از وی متاب

از سر اخلاص هر کس دامنش آرد به چنگ

می شود غواص دریای محبت دُر ناب

با طریقت بدر کامل رهنمای سالکان

تا به کی خفاش باشی کور چون از آفتاب

می سزد ای ثابتا جان را اگر سازی فدا

در قدمهای جناب حضرت عالی جناب

### ایضاً

من همیشه واله و شیدای آن شمس الحقم

آرزو مند رخ زیبای آن شمس الحقم

همچو مجنون در بیابان غمش دیوانه وار

مست سرشار از می جویهای آن شمس الحقم

شمس حق باشد چو من را استفاده فیض او

پرتو شمس زمانه نور آن شمس الحقم

از وجود آن ضیای حق چه می پرسی ز من

ذره‌ای کمتر ز خاک پای آن شمس الحقم

این سرم پیوند آن سرزان شه عالی بود

سلسله زنجیر او سرهای آن شمس الحقم

مرغ جانم می رود هر دم به سوی آشیان  
هر زمانی از توجه های آن شمس الحقم  
ثابتم دل داده ام اندر تمنای چمن  
بلبل خوش نغمه گل های آن شمس الحقم

### ایضاً

آفتاب دین و ملت حضرت شمس الحق است  
صیقل زنگ کدورت حضرت شمس الحق است  
ضرب یاهو چون کشد زرمی کند قلب سیاه  
واصل راه حقیقت حضرت شمس الحق است  
سبط سلطان شاه ولی الله ز نسل شاه امان  
شاهباز اندر طریقت حضرت شمس الحق است  
جانشین شاه یوسف ابن معصوم ولی  
مستقیم اندر شریعت حضرت شمس الحق است  
در طریق نقشبند احمدی ای سالکان  
صاحب جذب و محبت حضرت شمس الحق است  
آن مقامات مجدد را تمامی کرده طی  
مقتدای اهل سنت حضرت شمس الحق است

مخطی محزون بود یک عتبه بوس آستان

عارف حق با فتوت حضرت شمس الحق است

### ایضاً

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| دلی دارم که در وی عشق یار است | ز درد عشق دائم بی قرار است     |
| مرا دیوانه پندارند خلقان      | همین دیوانگی از سر یار است     |
| به قلبم جا گرفته ذکر الله     | ز فیض نقشبندان کبار است        |
| خدا را شکر می گویم دمام       | که توفیق الهی برقرار است       |
| جناب شمس الحق جان است پیرم    | که او در این زمان قطب مدار است |
| جهانی را منور کرده آن شه      | چو خورشید زمان با روی کار است  |
| توکل با خدا کردم در آن ره     | خدا یار من اندر هر دیار است    |
| برای واحدی از فیض آن پیر      | همیشه ذکر الله برقرار است      |

### ایضاً

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| مرو بی دلربای نازنینی       | اگر خورشید بر چرخ برینی    |
| سلیمان حقیقت را مکن ترک     | سبا را ترک کن با ملک دینی  |
| شه نیکو خصال رهبر عشق       | سعادت بخش هر جان حزینی     |
| گزین آن صحبت جانانه ای را   | به خود دارد صفای دل یقینی  |
| بود بهتر تو را از شهد و شکر | بهشت عدن باشد انگبینی      |
| دلت روشن شود از نور عرفان   | که با وی گر شوی یکدم قرینی |

ادب را هوش دار و باش ثابت

حضور مقتدای راه بینی

### ایضاً

زیمنت می پرد ای دلربا روح

به اصل خویش هر شام و صبا روح

ایا سلطان عالم محیی جان

زتو یابیده است باخود صفا روح

تویی از باغ عرفان لاله گل

زتو دارد چو بلبل صد نوا روح

زشفقت گرنظر سازی به سالک

از این زندان تن یابد رها روح

زفرقت گرچه بوده زار ورنجور

زفیضت یافت باخود هم شفا روح

چو مرغ نیم بسمل می طپد دل

برای آرزوی آن لقار روح

بر جان ثابتا گو این سخن را

به سوی آشیان هر دم زما روح

### ایضاً

دلم مشتاق روی آن جناب است

فراقش سوخته جانم خراب است

کسی آرد پیامی ز آن دیارش

ورا از حضرت حق صد ثواب است

چو نوشیدم میی از جام فیضش

دلم مخمور مست آن شراب است

چنان مست و خرابم کرده عشقش

گاهی میل دلم چنگ وریاب است

که من تشنه لبم آبم نمایند

به غیر درگهش آن ها سراب است

کسی که تابع شرع رسول است

حیات سرمدی حکم کتاب است

مده از دست ثابت دامن پیر

که بی شاه زمان حالت خراب است

## فهرست منابع

أبو زيد عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف الثعالبي، الجواهر الحسان في تفسير القرآن، المحقق: الشيخ محمد علي معوض والشيخ عادل أحمد عبد الموجود، دار إحياء التراث العربي، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.

أبو العباس أحمد بن محمد الحسنی الأنجری الفاسی الصوفی، البحر المديد في تفسير القرآن المجيد، المحقق: أحمد عبدالله القرشي رسلان، الدكتور حسن عباس زكي، القاهرة، ١٤١٩ هـ.

أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، فتح الباري شرح صحيح البخاري، قام بإخراجه و صححه وأشرف على طبعه: محب الدين الخطيب، دار المعرفة، بيروت، ١٣٧٩ هـ.

أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني، مسند الإمام أحمد بن حنبل، المحقق: شعيب الأرناؤوط، عادل مرشد وآخرون، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٢١ هـ.

أبو داود سليمان بن الأشعث الأزدي السجستاني، سنن أبي داود، المحقق: محمد محيي الدين عبدالحميد، المكتبة العصرية، بيروت.

ابن ماجة أبو عبدالله محمد بن يزيد القزويني، سنن ابن ماجة، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء الكتب العربية، فيصل عيسى البابي الحلبي.



أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني النسائي، سنن النسائي، تحقيق: عبدالفتاح أبو غدة، مكتب المطبوعات الإسلامية، حلب، الطبعة الثانية، ١٤٠٦ هـ.  
أبوداود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي البصري، مسند أبي داود الطيالسي، المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي، دار هجر، مصر، الطبعة الأولى، ١٤١٩ هـ.

أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، المحقق: حسام الدين القدسي، مكتبة القدسي، القاهرة، ١٤١٤ هـ.  
أبو الحسن عبيد الله بن محمد الرحمانى المباركفوري، مرعاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، إدارة البحوث العلمية والدعوة والإفتاء، بنارس الهند، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤ هـ.

أبو نعيم أحمد بن عبدالله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الاصبهاني، حلية الاوليا، السعادة بجوار محافظة مصر، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٩ هـ.  
أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشيباني، العلل و معرفة الرجال، وصى الله بن محمد عباس، دار الخاني، الرياض، الطبعة الثانية، ١٤٢٢ هـ.  
أبو القاسم الطبراني، المعجم الكبير، المحقق: حمدي بن عبد المجيد، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، الطبعة الثانية.  
إسماعيل حقي بن مصطفى الإستانبولي الحنفى الخلوتي، روح البيان، دار الفكر، بيروت.

أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله الطهماني النيسابوري المعروف بابن البيع،  
المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفیٰ عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة،  
بیروت، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ .

أبو بكر البیهقی، شعب الإيمان، حققه و راجع نصوصه و خرج أحادیثه: الدكتور  
عبد العلی عبد الحمید حامد، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض، الطبعة الأولى،  
١٤٢٣ هـ .

ابن حجر عسقلانی، منبهات ابن حجر عسقلانی، حاجی عبدالخالق - فضل مالک  
تاجران، کتب خانہ رحمانیہ، پیشاور.

ثقة الدين، أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر، معجم  
الشیوخ، المحقق: الدكتور وفاء تقی الدین، دار البشائر، دمشق، الطبعة الأولى،  
١٤٢١ هـ .

جلال الدين السيوطی، مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة، الجامعة الإسلامية، المدينة  
المنورة، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ هـ .

حضرت امام ربّانی مجددّ الف ثانی، شیخ احمد فاروقی سرھندی، مکتوبات امام  
ربّانی، مکتبة القدس، پاکستان، ١٣٣٤ هـ ق .

حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی، طريقة الراشدين و حجة  
المسترشدین، به سعی و اهتمام سیّد عبد الله نقشبندی مجددی، خواجه عبد الله  
انصاری، تربت جام، چاپ اول، ١٣٨٦ هـ ش .

زين الدين محمد الحدادي، فيض القدير شرح الجامع الصغير، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، الطبعة الأولى، ١٣٥٦هـ.

شاه عبدالعزيز محدث دهلوي، فتاوى عزيزي، كتابخانه رحيمي ديوبند.

عبدالله بن محمد الغنيمان، شرح كتاب التوحيد من صحيح البخاري، مكتبة الدار، المدينة المنورة، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ.

على بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نورالدين الملا الهروي القاري، مرقاة المفاتيح شرح مشكوة المصابيح، دار الفكر، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ.

عبدالكريم بن هوازن بن عبد الملك القشيري، لطائف الإشارات، المحقق: إبراهيم البسيوني، الهيئة المصرية العامة للكتاب، مصر، الطبعة الثالثة.

عبدالرحمن بن ابي بكر، جلال الدين سيوطي، جامع الاحاديث، حسن عباس زكي.

عبدالرحمن بن ابي بكر، جلال الدين سيوطي، الحاوي للفتاوى، دارالفكر للطباعة و النشر، بيروت، عام النشر ١٤٢٤هـ.

علاء الدين على بن حسام الدين القادري الشاذلي الهندي، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، المحقق: بكرى حياني و صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، الطبعة الخامسة، ١٤٠١هـ.

محمد ثناء الله المظهري، التفسير المظهري، غلام نبي التونسي، مكتبة الرشديه، باكستان، الطبعة ١٤١٢هـ.

محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخاري الجعفي، صحيح البخاري، المحقق: محمد  
زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ .  
محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك الترمذي، سنن الترمذي، شركة  
مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر، الطبعة الثانية، ١٣٩٥ هـ .  
محمد أنور شاه بن معظم شاه الكشميري الهندي، العرف الشذى شرح سنن الترمذي،  
تصحيح: الشيخ محمود شاكر، دار التراث العربى، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٢٥ هـ .  
محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة البخاري، صحيح الادب المفرد للإمام  
البخاري، دار الصديق للنشر و التوزيع، الطبعة الرابعة، ١٤١٨ هـ .  
مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري، المسند الصحيح المختصر بنقل  
العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم (صحيح مسلم)، المحقق: محمد  
فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربى، بيروت .

## اختتامیه

از رحمت و لطف بی‌منت‌های حضرت حق سپاسگزارم که توفیقات او مایهٔ حیات و حرکت‌های ظاهری و جوشش‌های باطنی این حقیر گردید و توانستم باری دیگر به تصحیح و چاپ این کتاب گران بها پردازم.

بر اهل بصیرت مخفی و پوشیده نیست که بعد از کلام حضرت عزّت‌وجلّ و حدیث حضرت رسالت‌علیه‌السلام هیچ سخنی از سخن اولیای خدای تعالی و مقربان درگاه بزرگ‌تر و هیچ نکته‌ای از نکات شریف ایشان بهتر نیست؛ امید است این کتاب، که سرشار از کلام الهی و حدیث نبی اکرم‌علیه‌السلام و سخنان اولیای الهی است، مورد توجه و عنایت جویندگان راه حق و حقیقت قرار گیرد.

از آنجایی که بنده در معرض خطا و اشتباه است، اگر برادری اشتباه و یا کمبودی مشاهده کرد، به شیوهٔ عفو و احسان این فقیر را به آن آگاه کند. امید است که خداوند ما و آنان را در زمرهٔ نیکان و مقربان درگاه خویش قرار دهد و ما را از زمرهٔ غافلان و متعصبان و اهل شرک و تردید قرار ندهد.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب  
ربّنا تقبل منا انک انت السّميع العليم

خادم خانقاه مشایخ کبار

سیّد عبدالله نقشبندی مجددی

## مجموعه کتاب های منتشر شده به شرح زیر است:

- ۱) طریقه الراشدين و حجة المسترشدين
- ۲) حجة السالكين في رد المنكرين
- ۳) سراج العارفين في تراكم ظلمات المنكرين
- ۴) مقامات حضرت خواجه نقشبند رَحِمَهُ اللهُ
- ۵) احكام حج در مذهب حنفی و معارف الحرمين
- ۶) مجموعه اشعار بی بی مستوره
- ۷) احكام حج و عمره در مذهب حنفی
- ۸) آداب سلوک و نغمه عشاق
- ۹) آداب الاصحاب
- ۱۰) ادعية الشفاء من شمس العرفاء

\*\*\*\*\*

ضمناً کتاب شرح مکتوبات حضرت امام ربّانی، مجدد الف ثانی رَحِمَهُ اللهُ با ویرایش

جدید به زودی به چاپ خواهد رسید.